جلاء الخاطر

تألیف:
شیخ عبدالقادر گیلانی

گردآورنده:
سید شیخ محمد کسنزانی

جلاءِ الخاطر

تألیف

شیخ عبدالقادر گیلانی

گردآورنده:

سیّد شیخ محمّد کسنزانی

عبدالقادر جیلانی، عبدالقادر بن ابی‌صالح، ٤٧١ ـ ٥٦١ ق.
جلاء الخاطر / تألیف عبدالقادر گیلانی؛ گردآورنده محمد کسنزایی؛ مترجم احمد حواری نسب. ـ سنندج انتشارت کردستان، ١٣٧٦.
٢١٤ص.
ISBN: 964 - 6546 - 00 - 5 ریال ٥٥٠٠
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ دوم: ١٣٨١: ١٠٠٠٠ ریال.
١. قادریه. ٢. عرفان ـ ـ متون قدیمی تا قرن ١٤. ٣. اخلاق عرفانی. ٤. عبدالقادر جیلانی، عبدالقادر بن ابی‌صالح، ٤٧١ ـ ٥٦١ ق. ٥. تصوف. الف. کسنزانی، محمد، گردآورنده. ب. حواری نسب، احمد، ١٣٠٢ ـ ١٣٧٥، مترجم.
BP ٢٩٢/٣٢/ع٢ج٨٠٤١ ٢٩٧ / ٨٨٢
١٣٧٦ ج٣٥١ع
کتابخانه ملی ایران ١٩٨٣ ـ ٧٩م



سنندج پاساژ عزتی **انتشارات کردستان** ☎ ٢٢۶۵٣٨٢

جلاء الخاطر

تألیف: شیخ عبدالقادر گیلانی ❁ ترجمهٔ: مرحوم احمد حواری نسب
چاپ دوم: ١٣٨١ ❁ تیراژ: ٢٠٠٠ جلد ❁ چاپخانه: امین
حروفچینی: احمد «سنندج» ❁ ناشر: **انتشارات کردستان**

شابک: **۵ ــ ۰۰ ــ ۶۵۴۶ ــ ۹۶۴**	قیمت:
ISBN: 964 - 6546 - 00 - 5	**١۵٠٠ تومان**

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

مقدمه ۳
سخن ناشر........ ۵
تقدیم کتاب........ ۱۱
ابتدای مهاجرت او........ ۱۲
سلوک او در طریق تصوف ۱۳
مدرسهٔ او........ ۱۴
کتابها و تألیفات او........ ۱۵
وفات او........ ۱۵
آن حضرت در آداب مصاحبت مشایخ می‌فرماید........ ۱۶
حضرت عبدالقادر در مورد توبه فرموده‌اند........ ۲۷
در مورد وسیله فرمود........ ۳۱
حضرت عبدالقادر در محبت می‌فرماید ۳۳
حضرت عبدالقادر در توکل فرمود........ ۴۱
حضرت مرشد در مبحث زهد فرمود ۴۵
در مسالهٔ خوف می‌فرمایند........ ۴۹
حضرت عبدالقادر در مورد صبر فرمود ۵۲
آن حضرت در اخلاص می‌فرماید........ ۵۷
آن حضرت در مورد صدق می‌فرماید........ ۶۰
حضرت عبدالقادر راجع به حزن می‌فرماید........ ۶۲
حضرت عبدالقادر در مورد رضا می‌فرماید........ ۶۲
آن حضرت در مورد تقوی فرموده است ۶۵
در مجاهدت نفس چنین فرموده است ۶۵
حضرت عبدالقادر در فضیلت ذکر می‌فرماید........ ۷۷

آن حضرت به اعمال قلب اشاره می‌فرماید ۸۱
در مورد علوم اولیاء می‌فرماید ۸۵
در مورد عمل به علم فرموده است ۱۰۹
آن حضرت در انفاق و بخشش بر فقرا فرمود ۱۳۱
حضرت عبدالقادر در عزلت می‌فرماید ۱۳۵
در مورد خلوت می‌فرماید ۱۳۸
در تعریف صوفی می‌فرماید ۱۳۹
در بیان فناء می‌فرماید ۱۴۰
آن حضرت دربارهٔ عفو فرموده است ۱۴۲
در مورد نور مؤمن می‌فرماید ۱۴۲
در مورد مذمت دنیا می‌فرماید ۱۴۸
آن حضرت در مبحث ثمرهٔ علم می‌فرماید ۱۶۴
حضرت عبدالقادر در مذمت نفاق فرمود ۱۶۷
آن حضرت در بیان فضل رمضان می‌فرماید ۱۷۴
در بیان برتری رحم و دلسوزی می‌فرماید ۱۷۷
حضرت عبدالقادر در نهی از ظلم فرموده است ۱۷۹
آن حضرت در ترک ما لایعنی فرماید ۱۸۳
حضرت عبدالقادر در مورد تواضع می‌فرماید ۱۸۷
در مذمت ریا فرموده است ۱۸۹
در مبحث حسد می‌فرماید ۱۹۰
حضرت عبدالقادر در مورد کوتاه‌کردن آرزو می‌فرماید ۱۹۱
حضرت عبدالقادر در مورد مرگ گوید ۱۹۳
حضرت عبدالقادر در مورد حسن ظن فرمود ۱۹۷
آن حضرت در مورد حیا می‌فرماید ۱۹۸
حضرت غوث‌الاعظم در تحمل بلا می‌فرماید ۱۹۹
خاتمه ۲۱۲

هوالحق

الا بذکر الله تطمئن القلوب

دل آرام‌گیرد به ذکر خدای

ذکر به معنای یادکردن، بیان‌کردن، یاد کرد، یادآوری، ثنا و ستایش، پند در قرآن مجید می‌باشد. و در اصطلاح عرفانی یادکردن خدای تعالی است به جلی و خفی و لسانی و حلقی و قلبی و به مراتب عام و خاص و اخص تقسیم می‌گردد.

ذکر در قرآن مجید و احادیث نبوی فراوان بیان گردیده است و دربارهٔ آن صحبت شده است.

خداوند در قرآن بندگان را به ذکر دعوت می‌نماید و می‌فرماید:

«اذکرونی اذکرکم» مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

از پیامبر اکرمﷺ پرسیدند؛ از کارها کدام فاضلتر است. فرمود: آنکه بمیری و زبان تو تر بود به ذکر حق تعالی ـ یعنی در هنگام مرگ ذکر حق بر لب داشته باشی.

عارفان اسلامی نیز دربارهٔ ذکر فراوان سخن گفته‌اند.

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت می‌گوید:

مقصود و لباب[1] همهٔ عبادتها یاد کرد خدای تعالی است و عماد مسلمانی نماز است و مقصود از وی ذکر حق تعالی است و سر و لباب همهٔ عبادات ذکر است.

۱ـ لباب = برگزیده

مولانا جلال‌الدین در این‌باره فرماید:

ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز

این قدر گفتیم، باقی فکر کن فکر اگر جامه بود، رو ذکر کن

ذکر گو تا فکر رو بالا کند ذکر گفتن فکر را والا کند

ذکر حق پاک است و چون پاکی رسید رخت بربندد، برون آید پلید

نام او را می‌شنو بی‌امتحان از زبان جمله ذرات جهان

و عطار در تذکرةالاولیأ از زبان ذوالنون مصری می‌گوید:

«ذکر خدای تعالی غذای جان من است».

و ابو سلیمان دارانی می‌گوید:

دل مؤمن روشن است به ذکر، و ذکر غذای اوست. اگر کلام عارفان و صوفیان عالم اسلام دربارۀ ذکر و کیفیت و مراتب و مراحل آن جمع آید خود کتابی مستقل خواهد شد.

کتابی که اینک پیش روی دارید ترجمه‌ایست از کتاب باارزش جلاءالخاطر که دربارۀ مراتب ذکر و بیان مراحل آنست.

متن اصلی کتاب نگاشته عارف نامدار و بزرگوار و معروف عالم اسلام و شیخ بزرگ عالم تصوف اسلامی محیی‌الدین، ابومحمد، عبدالقادر گیلانی، ملقب به شیخ مشرق و غوث گیلانی می‌باشد که از سادات حسنی است و مادرش نیز دختر ابو عبدا... صومعی از بزرگان مشایخ گیلان بوده است.

حضرت شیخ در سال ۴۸۸ هـ. ق به بغداد رفت و علوم ظاهری را آموخت و به سیر و سلوک و مجاهدت و ریاضت پرداخت سپس از دست شیخ ابوسعید مبارک‌بن علی‌المخزومی خرقه پوشید و در طریق تصوف درآمد و شیخ شهاب‌الدین سهروردی در حق شیخ عبدالقادر فرموده است:

انت آخر المشهورین بالعراق

شیخ جلیل‌القدر در سال ۵۶۱ در بغداد وفات یافت.

شیخ عبدالقادر که فرقه قادریه نیز از پیروان ایشان می‌باشند کتابهای بسیاری

دربارهٔ مسایل عرفانی نگاشته است که پیروان فرقهٔ قادریه اقدام به ترجمه و چاپ بعضی از این متون نموده‌اند.

کتاب حاضر جلاءالخاطر سالک را دستگیری می‌نماید و از مراتب ذکر عبور می‌دهد و ذکر و ذاکر و مذکور را به یکدیگر می‌رساند زیرا راه حقیقی رسیدن به خدا را کسی می‌تواند دلالت و رهبری کند که خود طی کرده باشد.

خرد موبین صفت وین راه تفته   خدا می‌داند و آن کس که رفته

عارفان راستین به رابطه ذکر با اخلاق رحمانی و ربانی توجه داشته و مبلّغ اخلاق و رفتار نیک و جوانمردانه در جامعه اسلامی بوده‌اند. پایبندی به سنت نبوی و رعایت حدود شریعت الهی و پیروی از اولیاءِ و مشایخ بزرگوار راه وصول به کمال و نهایات عرفان است.

آری انسان خداجو و خداخواه در هر دوره و عصر و زمانی با یاد خدا و قدم در مسیر حق می‌تواند به آرامش و اطمینان قلبی دست پیدا کند و خود را از اسارت در چنگال نفس و مظاهر مادی و غم و شادیهای مجازی آزاد نماید و به معنویت و روحانیت و کمال برسد و در زمرهٔ اولیاء حق قرار بگیرد. و اگر آدمی به این مرحله رسید، خوشا به سعادت و احوال او و این میسّر نمی‌گردد مگر اینکه از خرمن پرفیض مشایخ بزرگ و عارفان واقعی خوشه و توشه برگیرد و قدم در راه نهد و مسیر کمال را زیر نظر عارفی ربانی طی نماید.

بدیهی است که طریقت قادریه نمی‌خواهد تنها ورد و ذکر زبانی «الله» را ترویج کند و این را اصل مطلب بداند، بلکه همچنانکه در محتوای کلام پیر گیلانی نهفته است متوجه خواهید شد که طبق آیه شریفه قرآن.

«اعمال صالحه‌ی ما، کلمات را به سوی خداوند صعود خواهد داد».

اعمال صالحه فرد مؤمن جهاد با نفس و دوری از منکر است و رفع مناهی و امر به معروف و انجام عبادت و شرکت در محافل عبادی دیگری چون حج و جهاد و غزا در راه دین است همهٔ اینها که دست به دست هم دادند مؤمن را در تمامی ابعاد وجودی خویش برای «انسان کامل» شدن آماده می‌سازد و به همت

پیر و مرشدی کامل و با مراقبت ظاهری و باطنی ایشان، مرید می‌تواند سدها را بشکند و حجابها را بردارد و به تعالی برسد و چونان، با یزید بسطامی همه، او گردد. و همچون حلاجها و محی‌الدین ابن عربیها و شهاب‌الدین سهروردیها به جز خدا هیچ نبیند و به این بیت مترنم گردد که:

نیست در خانهٔ دلم جز یار   لیس فی‌الدار غیرهٔ دیّار

و جای بسی خوشوقتی است که نسخه‌های اصلی کتاب مبسوط[۱] جلاءالخاطر حضرت پیر دستگیر را، فرزندی از خانوادهٔ عصمت و طهارت و سیدی حسینی و والا تبار، حضرت حاج سید شیخ محمد کسنزانی رئیس‌الطریق قادریه الکسنزانیه فی عالم با هم مقایسه کرده است و بعد از زحمت‌های فراوان بقوهٔ الهی توانسته است سره‌ها[۲] را از ناسره تمیز دهد و کتاب باب طبع خود سلطان اولیاء را به چاپ برساند و نیز این افتخار و ثواب خانقاه شاه عبدالقادر ـ تکیه حاج خلیفه فتاح می‌گردد که در راه نشر این آثار کوشیده و تلاش بی‌دریغ خود را نشان داده است و این کتاب دومین کتاب بعد از انوارالرحمان می‌باشد که در دست مشتاقان طریقت قادریه قرار می‌گیرد.

یا پیر گیلانی

از جلاء خاطرت روشن شوم   من همان خارم کز آن گلشن شوم
علم و عرفان از جلای پاک توست   این همه گلهای عشق از خاک توست
باز الا شهب، پیر گیلان همتی   صاحب مکتوب و دیوان همتی
گرچه دانش می‌نماید راه را   از تو می‌جویم دل آگاه را
دست مهرت بر دلم نه مه شود   همچو شاه نقشبند آگه شود
دست لطفت نقشبند را شاه کرد   صد چو شاه کسنزان را ماه کرد
ما مریدیم و به دل شیدای تو   عاشقان بر شیوه والای تو
«قادریه» پرتواش از جام توست   جان اورامی فدای نام توست

۱ـ مبسوط = گسترده   ۲ـ سره = خوب ـ خالص

بسم الله الرحمن الرحیم

ـ سخن گردآورنده ـ

کتاب جلاءالخاطر از سخنان حضرت شیخ عبدالقادر و از اهم کتب آن حضرت در علم تصوف و عرفان و دعوت به یکتاپرستی خالصانه و دوری از دنیا و تجملات آن و تمایل به آخرت و رسیدن بدانچه خداوند در سرای دیگر برای بندگان پرهیزگار خود فراهم کرده است شمرده می‌شود.

این کتاب با کوچکی حجم و کمی صفحاتش محتوی پایه‌های اساسی برای فهم تصوف و معانی فراوانی است که در وجوب التزام مردم به رعایت آداب و در پیش‌گرفتن شیوهٔ خداپسندانهٔ آن و مواظبت تمام اعضاء و پاکیزگی قلب و کوشش در تزکیهٔ روان به وسیلهٔ مجاهدات و ذکر و سیر و سلوک چیزی را فراموش نکرده است. چنانکه در اثناء کتاب تمام این موارد که خلاصهٔ آن تسلیم محض به خدا و ایمان به اینکه بازگشت و سرانجام هر کار و هرچیز به اوست، روشن و واضح است. و اصل این کتاب خطی و در موزهٔ کتب عراق قسمت کتابهای خطی و نسخهٔ مخطوطهٔ[1] آن در کتابخانهٔ اوقاف بغداد موجود است، و نسخهٔ خطی دیگر آن در کتابخانهٔ مرقد حضرت شیخ عبدالقادر وجود داشت، و ما با مراجعه بدین سه نسخه و استنساخ بعضی از کتب به خط خودم اقدام کردم، و در حاشیه نسخ خطی که به عاریت از سه منبع نامبرده گرفته بودم، با رعایت

۱ـ مخطوطه = خطی

امانت نسخه‌ای تصحیح شده با اسلوبی معین از لحاظ مواد و مطالب ترتیب دادم بطوری که برای خوانندگان سهل باشد و با دقت مقصود حضرت شیخ را بطور کامل دریابند، و مراحل تصوف را از بزرگترین رجال تصوف در قرون گذشته، یعنی شیخ جن و انس حضرت عبدالقادر گیلانی قدس سره بیاموزند. و بی‌شک هر که طالب برکت و عالم حال و سود معنوی دین و دنیا باشد، از مطالعه و مذاقه[1] در این کتاب به مقصود خود نائل شود. و کوشش ما در این اقدام خدمت به شریعت و طریقت است. تا دور و نزدیک از آن استفاده برند. و از این سرچشمهٔ زلال که تا آخر دنیا هر آن شیرینی و لذتش افزوده می‌شود، سیراب شوند.

امید است که این کتاب برنامهٔ تطبیقی و جامعی باشد برای آنانکه دنباله روی آثار بزرگان دین را دوست دارند، و طالب کشف رموز علمی در هر بحث از مباحث عرفان و تزکیهٔ نفوس انسانی از ظلمات جهل و گناه و غفلت و وسوسه و خطرات نفس و شیطان بوده و با این ترازوی دقیق بین مصالح و مفاسد و خطا و صواب را تمیز و تشخیص دهند. و راههائی برای سلوک و تصفیهٔ درون از تیرگیهای گناه و زدودن رذائل اخلاق و صفات نکوهیده در قلب و قالب خویش پیدا کنند، که به وسیلهٔ آن برای خدمت مولی و عبادات خالصانه که فقط رضای حق تعالی را حاصل کند، آماده شوند، و در دو جهان موفق و کامیاب گردند.

شیخ محمد ابن شیخ عبدالکریم کسنزانی
رئیس طریقهٔ قادریهٔ کسنزانیه

۱ـ مذاقه = دقت

تقدیم کتاب

شیخ عبدالقادر گیلانی: شیخ‌المشایخ، چراغ نورانی، هیکل‌صمدانی، فریادرس جن و انس، زنده‌کنندهٔ دین و ملت اسلام، بازالله الأشهب، سید شریف. حضرت غوث‌الاعظم عبدالقادر گیلانی، از پدر و مادری زاهد تولد یافت. پدرش سید عبدالله زاهدبن یحیی‌بن محمدبن داودبن موسی‌بن عبداللهبن موسی‌الجون بن عبدالله محض‌بن حسن مثنی ابن حسن مجتبی ابن علی‌بن ابیطالب، کرم‌الله وجهه، و رضی‌الله عنهم اجمعین از اشراف و سادات نجیب بوده است. و مادر بزرگوارش ملّقب به ام‌الخیر اَمةالجبار فاطمه دختر سید عبدالله صومعی زاهد ابن امام جلال‌الدین سید محمد ابن امام سید محمود ابن امام ابی العطاء عبدالله ابن امام کمال‌الدین عیسی ابن امام سید ابی علاءالدین محمد جواد ابن امام علی‌الرضا ابن امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام سجاد ابن امام حسین سیدالشهداء ابن علی‌بن ابیطالب، کرم‌الله وجهه و رضی‌الله عنهم اجمعین، بود.

از مادرش نقل شده است که فرمود: همینکه پسرم عبدالقادر را به دنیا آوردم پستان هیچ‌کس را نگرفت زیرا آن روز اوّل رمضان بود، اما به واسطهٔ اینکه هلال رؤیت نشده بود مردم متردّد بودند (بعضی روزه و بعضی مفطر)، و مردم برای عیادت و تبریک نزد من آمدند و از حال او جویا شدند، گفتم؛ فرزندم امروز پستان کسی را نمکیده است تا شب، بعدها ثابت شد که آن روز اول رمضان بوده است، گویند مادرش در ۶۰ سالگی به او حامله شد و در میان اعراب مشهور

است که جز زن قریشی در ۶۰ سالگی حامله نشوند و زنهای دیگر عرب از ۵۰ سالگی ببعد یائسه شوند (حمل پیدا نکنند).

شیخ ما قدس‌سره در ۴۷۰ هجری قمری برابر با ۱۰۷۷ میلادی در یکی از قصبات گیلان متولد شد (گیلان سابقاً شهرها و قراء متعددی از طبرستان یعنی مازندران فعلی بوده است و امروز یکی از استانهای معروف و حاصلخیز کشور ایران است.)

علامه شیخ شمس‌الدین دمشقی می‌گوید: که در شهر جیل به سال ۴۷۰ متولد یافت وی می‌نویسد که جیل نام دو نقطه است: یکی زمینی است وسیع در منطقهٔ دیلم که قصبات و قراء فراوانی را شامل می‌شود. و دیگری شهری است که زادگاه حضرت غوث‌الاعظم می‌باشد. پدرش از مشایخ گیلان و از جمله بزرگان زُهّاد آنجا، و دارای احوال بلند و کرامات روشن و مستجاب‌الدعوة بود، که هرگاه بر کسی خشمگین می‌شد و او را دعای شر می‌کرد، فوراً به انتقام خداوند گرفتار می‌گردید. و چون کاری را دوست می‌داشت خداوند آن را برایش فراهم می‌فرمود. با ضعف بنیه و سن بالا همیشه به اداء عبادات مستوجب و ذکر و فکر مشغول بود. دارای خشوع ظاهر و باطن و بر حفظ احوال خوش خود صابر و لایق و غالباً از صفای باطن اتفاقاتی را پیش از وقوع آنها خبر می‌داد که بعدها عیناً به معاینه می‌پیوست.

ابتدای مهاجرت او

حضرت شیخ عبدالقادر در این خانواده که محل تقوی و زهد و عبادت بود تربیت یافت تا به سن ۱۸ سالگی رسید. در این حال از مادرش خواست که او را به خدا واگذارد (برای تحصیل علم و عرفان و پرداختن به عبادت از حقوق خود آزادش سازد)، مادرش او را به خدا سپرد. در آن تاریخ از وطن خارج و راه بغداد را که مرکز علم و عرفان بود پیش گرفت. مؤلف کتاب قلائدالجواهر می‌نویسد که

چون داخل بغداد شد حضرت خضرعلیه‌السلام بر او ظاهر و مانع دخول او به شهر شد، و به او تاکید کرد که من مامورم تا ۷ سال شما را از ورود به بغداد مانع شوم، و بنابراین شیخ در ساحل شط دجله سکونت گزید و از سبزه و گیاهان خودرو و آشغال و پوست بدور انداختهٔ میوه‌ها تغذیه می‌کرد تا حدی که گردن او متمایل به سبز شد (از بسکه سبزه می‌خورد)، سپس شبی صدائی شنید.

(ای عبدالقادر وارد بغداد شو) آنگاه در شبی سرد و بارانی وارد شد و در زاویه شیخ حماد دباس ایستاد، شیخ حماد به مریدانش دستور داد که چراغها را خاموش کنید و در را ببندید، شیخ عبدالقادر جلو در نشست و خداوند خواب را بر او مسلّط نمود پس به خواب فرو رفت و محتلم شد و پس از غسل دوباره خواب سنگین او را امان نداد و خلاصه آنشب ۷ بار احتلام بر او دست داد و هر نوبت بیدار شده غسل می‌نمود و دوباره به درگاه شیخ حماد می‌رفت چون صبح هوا روشن شد در را گشودند، شیخ عبدالقادر به داخل رفت و حضرت شیخ حماد به احترام او قیام نموده، او را در آغوش کشید و با گریه گفت: ای فرزند، ای عبدالقادر، امروز دولت معنوی از آن ما و در اختیار ماست، و فردا از آن تو و در تصرف تو خواهد بود و چون بر آن مقام دست یافتی بر عدالت پایدار باش.

سلوک او در طریق تصوف

آن حضرت خرقهٔ شریفهٔ تصوف را از قاضی ابو سعید مبارک مخزومی دریافت و پوشید (اجازهٔ ارشاد را از او گرفت). و شیخ مخزومی در این هنگام خود مرشد کبیر و حضورش مجمع اهل حقیقت بود. که خود او از شیخ علی هکاری و او از شیخ ابی فرج طرطوسی و او از شیخ عبدالواحد یمانی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از ابو داود و او از حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از دریای حقیقت و منبع علم و عرفان حضرت علی‌بن ابیطالب رضی‌الله‌عنه و او از

سید کائنات حضرت محمد ﷺ و او از امین وحی حضرت جبرئیل علیه السلام و او از پیشگاه خداوند متعال به این فوز عظیم نائل شده بودند. و علامه ابراهیم دیری شافعی مؤلف کتاب (مختصرالاروض الزاهر) نقل می‌کند که حضرت عبدالقادر خرقهٔ طریقت و اجازهٔ تصرف را از شیخ یوسف ابن ایوب همدانی دریافت نموده است.

مدرسهٔ او

شیخ ابو سعید مخزومی مرشد و استاد حضرت عبدالقادر مدرسهٔ مشهور و معموری در باب ازج بغداد داشت که بعدها در اختیار حضرت عبدالقادر گذاشت، و در آن مدرسه علاوه بر تدریس به وعظ و تذکّر مردم پرداخت و مجالس سخنرانی و نصیحت تشکیل داد و کرامات روشن از او به ظهور پیوست و تذکّراتش فوراً در قلوب مردم تاثیر کرد، که بزودی آوازهٔ عظمت مقام علمی و ارشادش در سراسر عراق انتشار یافت به طوری که ازدحام مستمعان مجلس وعظش به حدی رسید که جا، بر مردم تنگی می‌نمود. خود آن حضرت نزدیک در مدرسه بر کنار دیوار می‌ایستاد و افاضه می‌فرمود. بعد از آن اطاقها و رواقها و مکانهای بسیاری به مدرسه افزوده شد و ثروتمندان ارادتمند از بذل زمین و مصالح و مخارج برای وسعت مجلس وعظ او دریغ نکردند، و فقراء نیز در تعمیر و توسعهٔ آن با نیروی بدن مددکاری نمودند. و بالاخره در سال ۵۲۸ هـ. ق تکمیل و به نام شیخ عبدالقادر منسوب و معروف گردید. حضرتش مقام تدریس و فتوی و وعظ و کوشش در راه پیشرفت علم و عمل را در این مقام بر عهده گرفت. و نیز به واسطهٔ فراوانی علم، چندین سال علاوه بر ارشاد مردم در طریقت و حقیقت، مفتی مذاهب اربعه در بغداد بود و مردم از اطراف و اکناف عراق و غیره با نذرها و هدایای خود به حضور او می‌شتافتند، و محضرش مجمع علما و ادبا و صلحای عالم گردید که عموم برای کسب برکت و اخذ علم شرع و

طریقت بـه خـدمت او مـی‌آمدند، و پـروانـه‌وار گـرد شـمع وجـودش طـواف می‌نمودند. تا آنجا که تربیت مریدان طریق شریعت و طریقت در عراق منحصر به او گردید، و ذکر اوصاف حسنه و کرامات باهرهٔ او با زبانهای مختلف در هر شهر و دیار موصوف و معروف گردید؛ از مدرسهٔ او تعداد بسیاری از بزرگان، اولیاء و علماء فارغ‌التحصیل شدند و در بلادِ آبادِ آن زمان منتشر و تعالیم محکم و مفید او را به برادران دینی رسانیدند، و بیشتر اهل بغداد زیر دست او توبه کرده و شمار زیادی از طوایف یهود و مسیحیان شیفتهٔ اخلاق و عادات و کرامات و سخنان او شدند و تحت توجّه او به دین مبین اسلام مشرف گشتند. او بدون پروا و در نهایت قدرت بر منبر، مردم را به حق امر می‌فرمود و بر ظالمان و غافلان می‌تاخت. به طوری که چون مقتضی لامرالله خـلیفهٔ عـباسی قـاضی ابـوالوفـا یحیی‌بن سعیدبن یحیی‌بن المظفر مشهور به ابن مزاحم را قاضی بغداد نـمود، شیخ ضمن موعظه خطاب به خلیفه اعـلام کـرد: (ظـالمترین فـرد را قـاضی و فـرمانروای مسـلمین گـردانـیده‌ای در مـقابل خـدای احکـم‌الحـاکـمین و ارحم‌الراحمین چه جواب داری؟). خلیفه از شنیدن این تذکر بر خود لرزید و به گریه افتاد و فوراً قاضی نامبرده را معزول کرد.

کتابها و تألیفات او

حـضرت عـبدالقـادر دارای تـالیفات فـراوانـی است مـانند: غـنیه‌الطـالبین، مواهب‌الرحمانیه، تفسیر قرآن کریم، رساله غوثیه، تنبیه الغـبی الی رؤیـه‌النـبی، سرالاسرار در تصوف، فتوح‌الغیب، یواقیت‌الحکم، فتح‌الربانی و فیض‌الرحمانی، و رسالهٔ وصیت و کتاب حاضر و بسیاری تألیفات دیگر.

وفات او

شیخ عبدالقادر رحمه الله بعد از آنکه عمری را در طاعت و عبادت حق و موعظه و

ارشاد خلق گذرانید شب شنبهٔ ۸ ربیع‌الثانی سال ۵۶۱ هـ. ق در بغداد وفات یافت و شب بعد در مدرسهٔ خود در باب ازج بغداد در میان انبوه مُشایعین از مردم بغداد و اطراف دفن شد. کثرت ازدحام دفن‌کنندگان به حدی بود که حلبه و سایر خیابانها و شاهراهها و بازارها و کاروانسراهای بغداد مملو از جمعیت بودند بدین لحاظ روز شنبه دفن او میسر نشد و تا شب بعد به تأخیر افتاد که خداوند از او راضی باد.

آن حضرت در آداب مصاحبت مشایخ می‌فرماید:

ای فرزند، وقتی نزد من آمدی عمل خود و تکبر و خودبینی را فرو گذار و مانند مفلس و بی‌چیز وارد شو. زیرا اگر تو اعمال خود را ببینی و وجود خویشتن را در حساب آوری، از این گفتهٔ من تعجب می‌کنی، و خشم مرا در دل گیری، چون که حق گفته‌ام و حق، مخالف هوی و آرزوی تُست و کسی جز دشمنان خدا بر من خشمگین نیستند، و جز نادانها که خدای را نشناسند از شناختن من دریغ نورزند چنین کسی پرگو و پرادعا و کم‌کار است، اما آنکه مرا دوست دارد خدای را می‌شناسد و به عظمت او آگاه است. چنین کسی بی‌ادعا و پرکار و کم‌حرف است کسی که اخلاص خدا دارد مرا می‌خواهد، و آنکه دور و بدون اخلاص است بغض مرا در دل گیرد. سنی «تابع و معتقد سنت پیغمبرﷺ» مرا گرامی دارد. و اهل بدعت و عقاید خرافی با من غرض می‌ورزند، اگر تو مرا دوست بداری برای خودت سودمند است، و اگر خشم مرا به دل راه دهی ضررش به خودت باز گردد. و من برای مدح و ذم مردم زندگی نمی‌کنم و بدان اهمیت نمی‌دهم. کسی طالب اصلاح است که تمام زمین را زیر قدمهای شیخ خود می‌داند. و آیا صفات این مشایخ که از دنیا و خلق دنیا و بطور کلی از عرش تا فرش و زمین تا آسمان و مابین آنها صرف نظر کرده، هرچیز و هرکار را طوری وداع گفته‌اند که هرگز به سوی آنها برنمی‌گردد و به واسطهٔ حضور دائم با

پروردگار خود از تمام کائنات گذشته‌اند، چگونه است؟ و هرکس ادعای صحبت با خدا را با در نظر گرفتن وجود خود و دیگران توام کند، در هوی و هوس است و ادعایش دروغ و بی‌اساس خواهد بود. کسی دارای زهد و توحید صحیح است که وجود خود و دیگران را نادیده گیرد و عطا و بخشش را جز از حق نداند و بخشنده‌ای جز او را نشناسد. ای اهل دنیا، و ای زاهدان نادان چقدر شما به استماع این تذکرات و مواعظ محتاج‌اید و اکثراً زاهد و عابد حقیقی نیستید، بلکه خود را به زهد و عبادت نسبت می‌دهید، در حالی که بندهٔ خلق، و برای خدا شریک گرفته‌اید. ای دارندگان معبدها و زوایا و تکایا بیائید و سخنان مرا بخوانید و بشنوید، حتی اگر یک حرف آنها هم باشد. یک روز یا یک هفته همصحبت من باشید شاید چیزی یاد بگیرید که برای دین و دنیای شما مفید باشد. وای بر شما، اغلب شما هوسناک و آرزوهای پوچ دارید و در صومعه‌های خود خلق را پرستش می‌کنید، و چنین امری یعنی تقرب به خدا و توحید خالص با نشستن و گوشه‌گرفتن در خلوتهای جاهلانه تحقق نپذیرد. وای بر تو، تو به دنبال علم و علماء باش تا حدی که دیگر به راه رفتن قادر نباشی. آن قدر بکوش و در پی حقیقت باش که انتظار اطاعت چیزی از خودت در تو نماند. و چون در پی این مقصود عاجز شدی پس به ظاهر و باطن و قلب و معنایت بپرداز، و چون از این مراحل نیز ناتوان شدی و نشستی، آن گاه به مقام قرب حق نائل می‌شوی. هرگاه تو نزد من بیائی و به گفتار من عمل نکنی جای دیگران را تنگ می‌نمائی. تو همیشه در محل کار یا در خانهٔ خرابت می‌نشینی و چون پیش من آیی، و نکته‌ای از من در هر فرصت بشنوی، اگر دل و حواس تو پیش دینار و درم و کار و تجملات دنیوی باشد گوئی اصلاً چیزی نشنیده‌ای. دارائی و ثروت و مالت را فراموش کن، آن‌گاه بیا و در میان فقرا و درویشان و طالبان حقیقت بنشین، و در مقابل خدا و خداشناسان متواضع و بدون تکبر باش. خود را فقیر گیر و ریاست و مقام را ترک کن، آن‌گاه اینجا بیا و بنشین و مانند فردی از این جماعت شو، تا سخنان من در زمین قلبت کاشته شود، اگر تو عاقل باشی در حضور من می‌نشینی

و هر روز به لقمه‌ای قناعت می‌کنی و بر خشونت کلام من صبر می‌ورزی. هرکس که دارای ایمان است، در ایمان ثابت خواهد ماند و آن‌گاه نتیجهٔ زراعت خود را دریابد و رشد کند و ثمر گیرد. و کسی که ایمان ندارد از من فرار کند. وای بر تو، ای کسی که ادعای اطلاع بر حال دیگران داری، چطور ترا باور کنند در حالی که از خود مطلع نیستی؟ از دروغ و تزویر، توبه کن. خدایا راستی در جمیع احوال را به ما عطا فرمای، و در دنیا و آخرت ما را به اعمال نیک هدایت کن و از آتش دوزخ ما را نگهدار، وای بر تو؛ ای آن که خلق را شریک حق قرار داده‌ای. چه بسا درهائی که پشت آنها کسی نیست، می‌زنی، و چه بسا آهن سرد را بدون کمک آتش می‌کوبی (کار بیهوده می‌کنی) نه عقل، نه فکر و نه تدبیر داری و درست نمی‌اندیشی. به خود آی و به من نزدیک شو، و از طعام من تناول کن که اگر طعام مرا بچشی از طعام دیگران چشم پوشی. و اگر بر سفره خدا و طعام او نشینی قلبت از توقع و امید به دیگران پرهیز کند. این احتیاط و پرهیز که در قلب صورت می‌گیرد حالتی است که در زیر لباس و در زیر پوست و گوشت صورت گیرد، و این قلب اصلاح نپذیرد تا وقتی که فردی غیرحق در آن باقی باشد، و ایمان و یقین کامل نیست در حالی که ذره‌ای محبت دنیا در دل باشد. وقتی ایمان به یقین و یقین به معرفت و معرفت به علم تبدیل گشت، در این صورت یک‌جا و ظاهر و باطن برای خدا و در اختیار اوست، و در این حال مرد خداشناس و مؤمن خالص از اغنیاء می‌گردد و به فقراء می‌دهد. و صاحب مطبخ انواع ارزاق و اطعمه را به دستور قلب و باطن تو پخش کند. ای منافق تو کرامت و امتیازی نداری، ای منافق علت این شقاوت و بی‌تفاوتی تو این است که زیردست و تحت توجه شیخ وارع و زاهدی که به حکم و علم خدا آگاهی دارد، قرار نگرفته‌ای. وای بر تو می‌خواهی مفت، این دولت برایت حاصل شود، وانگهی می‌دانی که دنیا با همه پستی و بی‌ارزشی جز به زحمت حاصل نشود، پس چگونه بالاترین ثروت که عبارت از رضایت و توجه دائم حق تعالی است بی‌زحمت و کوشش به دست آید؟ هرگاه صحبت مرید با شیخ صحت یافت،

لقمه‌ها و تمام روزی او از اطعام و شراب سفره معنوی قلب تهیه می‌شود. ای مریدان دلهای خود را از غیرحق پاک دارید. آیا شما را خوش آید که فردا به بهشتیان گفته شود که داخل بهشت شوید، و امروز در جهان مادی نیز پیش از مرگ چون جلوهٔ جمال حق بر قلبهای مؤمنان خاص طلوع کند آنها را خالی از خیال دنیا و بهشت و ماسوای حق بیابند و منادی حق به آنان بگوید که هرچه زودتر در این جهان و هم در جهان دیگر داخل بهشت شوید؟ صبر و استقامت بر شنیدن مواعظ و سخنان من علامت ایمان، و فرار از آن نشانهٔ کفر و نفاق است. خداوندا: توبهٔ ما را بپذیر و در دو سرا، ما را رسوا مگردان، و در این جهان و جهان دیگر به ما احسان کن و پاداش نیک مرحمت فرمای، و از عذاب دوزخ ما را نگاهدار. رعایت آداب طریقت و احترام شیخ عارف و مرشد طریقت برای مرید لازم و فریضهٔ حتمی است، مانند وجوب توبه برای هر شخص گنهکار. چگونه مرید در حضور مراد متأدب و خاشع و خاضع نباشد، در صورتی که مرادش نزدیکترین فرد به خدای جهان است. در دنیا اگر کسی از روی نادانی و بدون رعایت ادب به حضور شاه برود، ممکن است همین نادانی موجب قتل او شود. هرکس بی‌ادب است در نظر خالق و مخلوق زشت و ناپسند است؛ و هر وقت که ادب در آن رعایت نشود آن وقت، از عمر نیست، بلکه تلف شده است، و تازه مؤمن، هر آن، در حضور خداست و حضور او محتاج رعایت ادب است. ای فرزند، اگر مرا می‌شناختی هرگز ملازمت مرا ترک نمی‌کردی و از من همواره پیروی می‌نمودی. به هر جا توجه کنی و به هر که روی آوری، من ترا می‌یابم چه در نزدیک و چه از من دور باشی، از تو بگیرم یا به تو ببخشم؟ ترا نیازمند کنم یا بی‌نیاز گردانم؟ ترا آسوده گذارم یا ناراحت کنم و به زحمت اندازم؟ ریشهٔ تمام اینها حسن ظن و اصلاح نیت و صفای باطن است، در صورتی که تو دارای نیت پاک نیستی چگونه سزاوار صحبتی، و صورتی معلوم است که از کلام من نفعی نبری. کامیابی و توفیق در رعایت ادب هنگام مصاحبت و معاشرت با خدا و خلق اوست. بار الها؛ گوش دادن ایشان را به سخنان من بضرر ایشان نگردان

بلکه به خیر و منفعت آنان تمام کن. خداوندا: در دنیا و آخرت ما را از عذاب دوزخ حفظ کن و پاداش نیکو به ما عطای فرمای. دشمن و دوست نزد من یکسان است و در سطح زمین دوست یا دشمنی برای من باقی نمانده است. این‌گونه تصورات برای کسی است که در آینده به من محبت ورزد به شرط اینکه مؤمن و موحد باشد، و با نظر حقیقت مردم را نگاه کند (خود و دیگران را نادیده گیرد و فقط خدا را در نظر داشته باشد). اما هرکه به راستی تقوای حق را رعایت نمود،او دوست من است، و کسی که نسبت به ذات حق و اوامر او نافرمان باشد دشمن حقیقی من خواهد بود، یعنی آن دوست ایمانی من و این دشمن ایمان من است. خدایا؛ این فکر و نظر را برای من حقیقت گردان و مرا بر این عقیده ثابت دار، و برای همیشه این موهبت را به من عطا کن و آن را عاریه و موقت مساز. همانا می‌دانی که من به زنجیر دین تو مقیدم و در کمند ارادت تو گرفتارم و برای خدمتگزاران تو خدمتگزارم، آنان که در طلب رضای تو غیر تو را ترک کرده‌اند. ای آنکه با دنیا رو درهم و دست به گردنی و ای کسی که به مدح مردم دلشادی، تو بندهٔ ستایش و تملق و عطای دیگرانی. اگر عاقل بودی برای خود گریه می‌کردی و می‌گفتی که ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم و نیرو و توفیقی در هیچ کار برای کسی جز به ارادهٔ خدای توانا ممکن نیست. خداوندا؛ تحقیق عبودیت و صدق در عبادت و طلب رضایت خود را به ما عطا فرمای، و در دنیا و آخرت جزای خیر نصیب ما کن و ما را از عذاب دوزخ حفظ فرمای.

ای فرزند: شخص مؤمن صادق، هرگز به عقب باز نگردد و همواره ترقی کرده، پیش می‌رود و سینه جلو می‌دهد تا پشت به خرج او را کسی نبیند، و همواره در افعال و اقوال خویش صداقت به خرج دهد تا اینکه ایمان کوچک او، چون کوه محکم و بزرگ شود و قطرهٔ یقین او دریا گردد، و از هر لحاظ افزوده شود، چراغش خورشید و پوستش مغز گردد. پس اگر چنین شخص صادقی را یافتی ملازم حضورش باش، و چون با کسی برخورد کردی که تو را بر جبران گناهان و تبدیل آنها به حسنات تشویق کند، صحبت او را غنیمت دان، و البته حق

داری که چنین صادقی را نشناسی، زیرا نظیر ایشان کم و به ندرت یافته می‌شوند، و طبیعی است، پوست فراوان و مغز کمیاب است، جای پوست مزبله و جای مغز خزانهٔ پادشاهان است. طایفهٔ فقرا بیمارانی هستند که پزشک ایشان نزد خودشان است، و همواره همدم طبیب و در آغوش مهر و عطای او بوده و در دست نیت و رحمت و عطوفت او متغیرند. و کسی، تا نجات‌بخش را نبیند، نجات نیابد. با درویشان حقیقی همنشینی کنید و به سخنان ایشان گوش دهید و برای رضای حق همصحبت آنها باشید نه برای دنیا، که حتماً از دین و دنیا بهره‌مند خواهید بود. تو امتیازی نداری، راست از من بشنو، خواهی نزد من بیا و خواهی نیا، خواهی مرا ستایش کن و خواهی نکوهش نمای، خدای بزرگ چه نیکو فرموده است: (کسی خواهد ایمان بیاورد و کسی خواهد کافر شود)، و از سخنان حق من نمی‌گریزد، جز کسی که منافق و دجّال صفت باشد، که بر اسب آرزوی خود سوار، و همواره خدمتگزار نفس و شهوت و مخالف کتاب خدا و سنت و رسول ﷺ بوده، از حق نفرت داشته و به باطل می‌گراید و قدمی به سوی تقرب به خدا برندارد.

ای فرزند، بشنو و به قلب خود بدون نظر غرض‌آلود بنگر، آنگاه عالمی از عجائب را ببین. نسبت به طایفهٔ فقرا و صداقت و پاکی ضمیر آنها بدبین مباش و بر آنان اطمینان و ایمان حاصل کن، و کلمات (نه، و چگونه، و چرا) در مقابل آنها مگوی، چگونه صاحبدلان پاک ضمیر با تو صحبت کنند و از خدمت تو مطئمن باشند؟ و چگونه از نعمت خدا دادهٔ خود به تو بخشند؟ ایشان که شب و روز اسرار تازه بر قلبشان نازل شود. اگر می‌خواهی ایشان با رضایت خاطر ترا در خدمت بپذیرند ظاهر و باطن خود را پاک کن و ملازم خدمت آنها شو و به حضور آنها ادامه ده و به انتظار برکت باش. قلب خویش را از بدعت و غرض پاک کن، زیرا اعتقاد این جماعت اعتقاد پیغمبران است ایشان تابع صلحا و راستان پیشین هستند و صاحب عقیدهٔ صاف و بی‌آلایش، و به اصطلاح، مذهب پیرزنان پاکدین و ساده‌دل دارند، و هرگز ادعای قسم و شاهد نکنند چون خود

صادق و خالصند همه را صادق و خالص پندارند.

ای غافل؛ وای بر تو، ادعا می‌کنی که قلبت به خدا متصل است و به چیزی تعلق ندارد در صورتی که قلبت مقید و خودت بر پشت درهای خلق انتظار دخول داری و وقت و عمر را با غیرحق تلف کنی؟ آنچه نزد من است با تو جور نیاید و اگر بیائی، آسان به نزد من راه یابی، اما نمی‌آئی زیرا بودن با من را زحمت حساب می‌کنی و من حق خود را فعلاً از تو نخواهم. اگر آمده بودی ترا ذوب می‌نمودم و غل و غش را از وجودت خارج می‌ساختم. آیا نمی‌دانی که این طایفهٔ درویشان صرافهائی هستند که نقد دین را پاک کنند و میان سکه‌های قلب و بی‌عیب تمیز قائل شوند و خلاصهٔ، اعمال خالص برای خدا و اعمال ریا را از هم فرق می‌گذارند؟ این طایفهٔ فقرا سفیرها و راهنمایان و طبیبان برجسته و کاردان و نمایندگان بحق و دعوت‌کنندگان به سوی خدا هستند. ای درویشان؛ شما نیز محبت خدا را داشته باشید و خلق را به محبت او وادار نمائید و با کمال شوق مردم را به دوستی او علاقه‌مند کنید، تا تمام مردم با شما خدا را دوست بدارند، غافلان را آگاه سازید و نعمتهای حق او را تذکر دهید تا قلباً او را بخواهند که خداوند به حضرت داوود وصیت فرمود: (که ای داوود؛ محبت مرا نزد آفریدگانم اظهار کنید). خداوند، محبت خود را در قلب محّبانش انداخته، و به محبان خویش، عالم و خبیر است پس داوود را امر کرده است که مردم را به محبت من وادارید تا علم قدیم حق، در مورد طالبان محبت ظاهر گردد. هرگاه تو در خانهٔ تاریکی بوده و نزد تو چراغی و کبریتی باشد، آیا خود به خود چراغ روشن می‌شود و خانه را نورانی می‌کند؟ آتش از سابق نزد تو موجود بوده ولی افروختن کبریت آن را ظاهر کرد. همچنین تکالیف خلق روشن است و علم قدیم آن را در میان مردم آشکار سازد. رعایت امر و نهی، حقّ، شخص مطیع و مؤمن را، از نافرمان و عاصی جدا کند. پس قبول تکالیف حق تماماً بر اجرای اوامر و پرهیز از نواهی منحصر است، و بدینوسیله شخص بدهکارِ وفاکننده و پردازندهٔ بدهی، از بدهکارِ کج حساب که نیت ادای قرض ندارد جدا می‌شود. در

قدیم کسانی که محرم اسرار حق باشند، کم بودند، و امروز مؤمنانی که خدا را دوست بدارند به حداقل رسیده‌اند، مؤمن حقدوست آن است که به فرض، اگر با قطع طعام و شراب و لباس و مقام و تندرستی او را بیازمایند، و حتی مردم را از او، و او را از مردم منع کنند، هیچگاه ناامید نشود و روی از درگاه حق برنتابد، بلکه این مؤمنان خود را نگهبان آستان بلند بنیان او دانند و احساس تنهائی نکنند و هیچگاه شکایت ندارند که به دیگری همه چیز داده‌ای و مرا از همه نعمتهایت محروم ساخته‌ای، و چنین مؤمنان امروزه نه تنها به حداقل رسیده بلکه از کم هم کمتر شده‌اند. چنین مؤمن صادق و نادر اگر خداوند منّتی بر او نهاد و نعمتی عطا کرد شکرگزار اوست. و اگر عطا نکرد صبور و امیدوار است، مقصودش بخشش و عطای حق نیست، بلکه اصل هدفش دیدار حق و تقرب به او، و ورود به حضور اوست. ای تنبل و ای کسی که در خانه نشسته‌ای و یا در مساجد و تکایا با تکبّر و هوای نفس به خیال خود عبادت می‌کنی و علم نداری، بر تو لازم است که صحبت اولیاء حق را برگزینی و از اخلاق و رفتار و عقاید آنها پیروی کنی و با گامهای بلند به دنبال آنها روی و در برابر آنان خود راکوچک شمری و با زندگی فقیرانه در ملازمت آنان سازگار باشی تا شهوات تو زائل شود و نفس تو بشکند و آتش تکبّر در قلبت خاموش گردد، پس در این هنگام دنیا را خوب می‌شناسی و از آن اجتناب می‌نمائی و دنیا خدمتگزار تو گردد، و آنچه از مال دنیا است به تو رساند در حالی که تو خود در حیم حق و از خلق فارغ و به راز و نیاز پرداخته‌ای، آنگاه دریابی که نه تنها دنیا بلکه آخرت نیز خدمتگزار خادمان خداوند ذوالجلالند، و این مقام به تنها نشستن در خلوتها در حال جهل و غفلت، دست ندهد. آگاه باش و به طلب علم و علماء عامل برو، تا آنجا که راهی نماند و از رفتن باز مانی و پاهایت ترا اطاعت نکنند (خسته شوند)، و چون از رفتن عاجز ماندی به ظاهر و به قلب بنشین و منتظر باش، و اگر در این حالتها نیز عاجز ماندی و به انتظار رحمت نشستی و امید و ایمانت رخنه نیافت، در این هنگام قرب حق و وصول به حضرتش برایت دست دهد، چون دیگر از خطرات دل و

نیروی جسمانی جدا شده و خالصانه رو به سوی او نهاده‌ای، و این علامت نزدیکی تو به خدا بود. در این موقع با تمام وجود ظاهر و باطن خود را به حق تسلیم نما و خود را در حضورش چون میّت زیردست غاسل پندار که خداوند، یا برای تو در بیابان عبادتگاهی بنا کند و تو را در میان ویرانهٔ آن نشاند، و یا ترا به سوی عمران و آبادی و زندگی کشاند، و دنیا و آخرت و جن و انس و فرشته و ارواح را به خدمت تو گمارد.

ای غافلان؛ به شما گفته می‌شود، کاش به مواعظ و سخنان حق گوش می‌دادید و بدانها عمل می‌کردید، چقدر در مجالس آرزوهای نفسانی و گناه و ضددین شرکت کردید که تمام حضورتان بیهوده و باطلی بدون حق و عقابی بدون ثواب و بدی بدون نیکی بود. پس بیدار شوید و از این عادات جاهلانه توبه کنید، و در مجالس وعظ و حضور مشایخ و علمای بزرگ حاضر شوید که حتماً بهره‌یاب می‌گردید. و من از خدا می‌خواهیم که در مجالست با من شما را بهره دهد و دلها و منویات[1] و مقاصد شما را اصلاح کند. و شما از امتثال[2] امر نباید مأیوس شوید که می‌فرماید: (شاید خداوند بعد از این وضع دیگری پیش بیاورد).[3]

خداوندا: بیداری بیداران را نصیب ما بفرمای، و آن چنان که با آنان عمل فرمودی با ما عمل کن، و ما را در احوال خوش آنان وارد نمای، به همراه عفو و سلامت و آمرزش دائم در دین و دنیا و آخرت.

خداوندا: خیر امروز و هر روز را روزی ما کن، و از خیر حاضران و غائبان نیز ما را محروم مگردان، و ما را از شر غائبان و حاضران محفوظ دار.

خدایا: از پادشاهان و فرمانروایانی که به قدرت و ارادهٔ خودت آنها را بر زمین مسلط کردی خیر و منفعت نصیب ما بگردان، و از شرّ ایشان و دیگر شروران و مکر فاسقان و شر همهٔ بندگان و نقاط شرخیز و شرّ همهٔ جنبندگان که همه تحت امر تو هستند ما را نگهدار؛ که همانا راه تو مستقیم و صواب است.

۱ـ منویات = نیتها ۲ـ امتثال: فرمانبرداری ۳ـ سوره طلاق ـ آیه

خداوندا: گناهکاران را به مطیعانت ببخش، و جاهلان را به عارفان بیامرز، و آنان که از تو غافل و غایب، و به هوای نفس مشغولند به علمای عامل ببخش، و گمراهان را بهدایت یافتگان تبدیل فرمای؛ آمین.

ای فرزند: آنچه نصیب توست از تو فوت نشود، و دیگری آن را نخورد، و آنچه سهم دیگران است با طمع و کوشش تو، به تو نرسد. همانا اینها آرزو و وسوسه‌های باطل است. دیروز، گذشت و روز تو امروز است، و فردا هنوز نیامده است. متذّکر باش و پند گیر، از همین الان به فکر بدیهایت باش، زیرا فردا مرگ تو فرا رسد. بدهکاریت، کم یا زیاد باشد، بپرداز. همانا جهل تو نسبت به آنچه من می‌گویم، ترا از من جدا کرده است، تو، به اصل و فرع سخنانم آشنا نیستی، و اگر می‌دانستی و می‌شناختی، از من دور نمی‌گرفتی بعد از مدتها می‌فهمی که چه می‌گویم و نصایح من برای تو چقدر ارزشمند بود. و حتماً بعد از مرگ حقیقت گفته‌های مرا دریابی و ببینی، و تنها در آیندهٔ نزدیک پند مرا متذکّر شوی و من اینک، کار خود را به خدا واگذارم. بگوئید کسی نیرو و احاطه بر کار و اراده‌ای ندارد، جز به امر و ارادهٔ خدای بلند مرتبه و باعظمت نباشد.

ای نادانها و ای غافلان؛ از من بشنوید و مرا پیروی کنید، تا به راه صلاح و فلاح شما را هدایت کنم.

وای بر تو ادعای دوستی با من داری، اما مال خود را از من پنهان کنی؟ پس در ادعایت دروغ گفتی، مرید، صاحب پیراهن یا عمامه یا مال و طلا و نقره‌ای نیست، غیر از شیخش، از متعلقات باید صرفنظر کند و همه را در اختیار او بداند. نباید جز به امر او حتی یک لقمه را از سفرهٔ خود تناول کند. مرید باید از خود بیخود و در وجود پیر خود فانی گردد، و همواره تسلیم و منتظر امر و نهی او باشد و بداند که دستور مرشد، مصلحت و خواست حق، جل و علا، است که بر دست شیخش با او عمل گردد، هرگاه از دوست و رفیقی سؤظن پیدا کردی دیگر همصحبت او مباش زیرا مصاحبت تو با او صحیح نیست؛ بیمار اگر از طبیب بدبین باشد دارویش در او تأثیر نکند، و بیماریش رفع نشود. با فقرا و نزدیکان

حق، همنشین شو زیرا آنان اگر با دیدهٔ ارادت و محبت به شخصی نظر کنند و همت خود به او مصروف دارند، اگرچه آن شخص یهودی یا نصرانی یا غیرمسلمان باشد حتماً در هدایتش می‌کوشند، پس اگر مسلمان باشد به طریق اولی ایمان و یقین او زیادت پذیرد.

ای غافلان از خدا: همانا تقوی و عمل صالح شما را به حق نزدیک گرداند.

کافران غیرمعتقد به خدا و رسول، به پادشاهان و فرمانروایان تقرب جویند، و می‌گویند اگر خدا خواسته باشد روز قیامت با مال و اولاد خود به او تقرب می‌جوئیم، و خداوند در آیهٔ **«وَ مٰا اَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ اَوْلاٰدُکُمْ ...»** در برابر عمل خود ثروتها و اولاد شما موجب نزدیکی شما به خدا و رضایت او نمی‌شود و بجز ایمان و عمل صالح چیزی در پیشگاه خدا به کار نیاید. چنین مؤمنان صالح پاداش مضاعف دارند، و در غرفه‌های بهشت، در نهایت امنیت و آسایش خواهند بود. پس اگر شما در حال زندگی در دنیا با مال و فرزندان خودتان به خدا تقرّب جستید منفعت آن به خودتان باز گردد. و اگر به اولادتان خواندن و نوشتن و قرآن و عبادت خدا را آموختید و از این کار قصد تقرّب خدا را داشتید برای بعد از مرگ شما مفید خواهد بود. و همانا به شما خبر داده‌اند و در حدیث نیز وارد است، که با هر چه در دنیا از مال و اولاد و کار و غیره سروکار دارید به شما نفعی نرساند، جز ایمان و عمل خیر و راستی و تصدیق اوامر و نواهی خدا و رسولﷺ، و خداوند از چنین مؤمن عارفی راضی است که پیغمبرش نیز از او راضی باشد، با انجام دستورات و تعالیم او، تا اینکه قلباً به اذن حق، خود را چون بندهٔ زر خریدی در اختیار پیغمبر قرار دهد، و چون مدتی در خدمت او طول کشید، به او عرض می‌کند؛ ای استاد: درگاه حق را به من بنمای که به خدمت او بپردازم، یا مرا به جائی ببر که در آن جا او را ببینم. پس حضرت او را با خود به درگاه قرب حق رساند، در این حال به او گویند: ای محمد، ای سفیر، ای دلیل، ای معلم، چه کسی همراه تست؟ پس حضرت جواب می‌دهد: همانا تو می‌دانی جوجه‌ایست که من او را ببار آورده‌ام و تربیت کرده‌ام و اینک به خدمت تو

آورده‌ام؛ پس قلباً به او می‌گوید: اینک ترا به خدایت سپردم. همچنان که جبرئیل علیه السلام شب معراج او را به آسمان رسانید و به خدا نزدیک و نزدیکتر گردید و به او گفت: (اینک ترا به خدایت رسانیدم).

شیخ عبدالقادر در مورد توبه فرموده‌اند

کلید تقوی توبه و پایداری بر آن است، و کلید تقرب به خدا نیز توبه است. توبه اصل و فرع تمام کارهای نیک می‌باشد. صالحان در تمام احوال خویش از توبه سست نشوند. پس همه توبه کنید و موسوس[1] و مترددد نباشید، با خدای خود به واسطهٔ توبه مصالحه کنید. این قلب شما با حق نسازد در صورتی که یکذرهٔ شهوات و آرزوهای دنیا و طمع به یک ذره مردم در آن باشد، پس اگر صحت قلب را خواهید حب دنیا و خلق دنیا را از آن خارج سازید و این به شما ضرری نرساند، زیرا اگر شما با قلبی پاک و دور از آلودگیها به خدا تکیه کردید دنیا و مردم آن به شما متمایل شوند و شما با چنین قلب پر از یاد خدا بر درگاه او حاضر و نزدیک خواهید بود، و این امریست امتحان‌شده که زاهدان و تارکان دنیا بارها آن را آزموده و نتیجه گرفته‌اند، توبه کنید و به گناه خویش اقرار نمائید که توبه چون آب مطهر است و همچنان که خداوند زمین مرده را با آب باران زنده کند، دلهای مرده نیز با آب توبه و بیداری زنده فرماید. ای گناهکاران: از رحمت خدا مأیوس نشوید و خالصانه از گناه توبه کنید و بسیار طلب آمرزش نمائید که استغفار و توبه در امور دنیا و آخرت دو اصل بزرگند. از این‌رو است که قرآن کریم گوید: «نوح علیه السلام قوم خود را به استغفار و طلب آمرزش از خدای آمرزنده دعوت کرد. و به ایشان وعده داد که در صورت توبه و استغفار صحیح، خدای غفار، باران فراوان بر زمینهای شما می‌باراند و با فرزندان و ثروت و محصول زراعتی شما را یاری دهد، و باغهای سرسبز و رودهای پرآب به شما عطا

۱ـ موسوس = دارای وسواس

کند[۱]». پس، از گناهان توبه کنید و از شرک برگردید و پشیمان شوید تا هرچه خواهید در دنیا و آخرت به شما عطا فرماید. همانا شما چون پدرتان حضرت آدم گناه کرده‌اید، پس همچون او توبه کنید که آدم چون خود و همسرش حوا از درخت نهی شده خوردند، خداوند ایشان را مجازات کرد بر دوری از همدیگر و بیرون راندن از ناز و نعمت بهشتی و خلع لباس کرامت از ایشان بطوری که برای ستر عورت محتاج ببرگ درختان شدند، و به امر خدا برگها فوراً خشک می‌شد و بر زمین می‌افتاد و آنها همچنان عریان می‌ماندند، سپس آنان را بر زمین سقوط داد و از آن همه راحت و تنعم و احترام در حالی که مسجود ملائکه بودند، محروم گردیدند و این همه، بر اثر شامت[۲] گناه و نافرمانی و مخالفت امر خدا بود، که زهر گناه در بدن آنان اثر کرد و آنها را از مقام قرب و عزت دور نمود. سپس خداوند توبه را برایشان تلقین نمود و استغفار و توبه کردند، و توبه‌شان را قبول فرمود، و مورد مغفرت خویش قرار داد.

ای بدبختها، ای گناهکاران کی توبه کنید؟ بیدار شوید و با خدای خود بسازید که اگر من از خدا و علم او شرم نمی‌داشتم، قیام می‌نمودم و دست هر یک از شما را می‌گرفتم و به او می‌گفتم که تو فلان گناه و تو فلان خلاف را انجام دادی، پس به درگاه حق توبه کن، و تو در برابر من جوابی نداشتی و توبه می‌کردی و ایمان و اخلاص و شناخت پروردگارت محکم می‌گردید. آنگاه به دست آویز محکم چنگ می‌زدی که وصول قلبت به مقام قرب خدا باشد، و در این موقع پیغمبرﷺ به امتی چون تو افتخار کند.

ای آنکه با زبان مؤمنی؛ کی قلبت مؤمن گردد. و ای مؤمن، کی باطنت مؤمن گردد. ایمان قلبی با اهتمام و کوشش چیز مفید و ثمربخشی است، و ایمان زبانی با کفر درونی بی‌فایده و مضر است. ایمان منافق، ایمان کسی است که از شمشیر می‌ترسد و از خدا نمی‌ترسد.

ای نافرمانها: از گناهان خود توبه کنید زیرا خدای بزرگوار شما آمرزنده و

۱ـ سورهٔ نوح: آیهٔ ۸ تا ۱۱.

۲ـ شامت = چشیدن

بسیار مهربان است و توبه و ندامت را از بندگان مـی‌پذیرد و گـناهان ایشان را می‌پوشاند و محو فرماید. بیائید و با دل و زبان خود از مخالفت خدا و رسول پشیمان شوید و توبه کنید. خداوندا؛ ما از گناهان خود توبه می‌کنیم و از خطاهای بی‌شمار خویش پشیمانیم و به درگاه تو، با نیت اینکه بعداً به گناه رجوع نکنیم، روی آورده‌ایم.

پروردگارا: اگر دستورات تو را فراموش کرده‌ایم یـا دچـار لغـزش و اشـتباه شده‌ایم ما را به آنها مؤاخذه مفرمای. پرودگارا، بعد از آنکه ما را بـه راه راست هدایت فرمودی قلب ما را به ظلمت گناه تیره مساز. ای آمرزندهٔ گـناهان مـا را بیامرز، و ای خطابخش، عیبهای ما را بپوشان. به درگاه حق طلب آمرزش نمائید که حتما او گناهان را می‌بخشد، و اعمال خیر شما را اگرچه کم باشد می‌پذیرد، و در مقابل حسنه، پاداش بهتر عطا کند، زیرا بسیار بخشنده است. او، باسخاوتی است که بدون عوض می‌بخشد تا چه رسد به اینکه عوضی و سببی در کار باشد. توحید خالصانه و اعمال پسندیده را بر خدا عرضه دارید به وسیلهٔ ترک دنیا و اختیار عقبی، و توجه و تمایل به آن، و ترک گناهان و لذات نفسانی و شهوات زندگی. معامله کنید و با تمام خلوص، هر خیر که از دست و پـا و قـلب شـما حاصل می‌شود انجام دهید. و همهٔ آنها را از خدا بدانید نه از خودتان. پروردگارا، قلب ما و خود ما را از اسارت نفس و شیطان خلاصی ده، آمین.

عزیزانم؛ بر شما رعایت روزهٔ رمضان و نمازهای پنجگانه در اوقات خود و حفظ حدود شرع لازم است، و چون فرایض را ادا کردید، به انـجام سـنتها بـا تصمیم قاطع مشغول شوید، و از رخصت (کار آسانتر و عبادت کمتر) بپرهیزید که هرکس در انجام نوافل رخصت را قبول کرد و عزیمت را فروگذاشت، باید از دینش بترسد. عزیمت و تصمیم جدی در عبادات و امور خیریه مـخصوص مردان خداست، زیرا آنان خود را برای ارتکاب کارهای خطرناک و سـخت و دقیق حاضر می‌کنند، و رخصت و انتخاب کار بهتر و عبادات کمتر کار بچه‌ها و زنان می‌باشد.

فرزندم؛ اگر به توبه و تفکر صحیح ادامه دهی، تعلقات دنیا را ترک می‌کنی و به امور آخرت می‌پردازی و از اموری که به خلق مربوط است دست بکشی و به امور مربوط به حق بپردازی عمل شر را ترک و به عمل خیر مشغول شوی. ای کسی که توبه و تفکر را ترک کرده‌ای تو زیانکاری، و خبر نداری که بی‌ارزش و به جا مانده‌ای. مثالت چون مردی است که بدون حساب خرید و فروش کند و دخل و خرج خود را در نظر نگیرد، طبعاً پس از اندک مدتی اصل سرمایه تمام شود و جز سکه‌های کم‌رواج چیزی در دست او نماند.

وای بر تو، سرمایه‌ای چون عمرت را از دست دادی و خیری ذخیره نکردی و تمام کسب و کارت باطل و بیهوده شد، و مؤمنان غیر تو کارهای مفید می‌کنند و بزودی پاداش خوب آن را دریابند و از ثمرۀ رحمت خود بهره‌مند شوند، اما تو بزودی گرفتار زندان و مکافات گردی، زیرا حق را از دیگران نشنیدی در حالی که خداوند فقط اعمال خالصانه را می‌پذیرد، و تو یک ذره اخلاص نداری. آیا فرمودۀ رسول اکرمﷺ را نشنیده‌اید که: (پیش از آنکه به حساب شما برسند حساب خویشتن را داشته باشید، و پیش از آنکه اعمال شما توزین گردد خود آنها را توزین کنید و خود را برای محاسبۀ بزرگ روز قیامت آماده و آراسته و مهذب نمائید)؟ گفته شده است هرگاه خدای، عزوجل، بخواهد دوستی از دوستان و مرید و منظور نظری از مریدان خود را به خویشتن آشناتر و نزدیکتر کند در خلوت و حلوت[1] او را تنها نگذارد، و طعم لذیذ صحبت خود را به او چشاند و دل او را مطابق نیت خویش تربیت و اصلاح کند، و بالاخره او را از بدی حفظ فرماید. چنانکه در مورد حضرت یوسفعليه‌السلام فرمود: (این چنین از بدی و کارهای بسیار زشت او را حفظ کردیم زیرا که وی از بندگان مخلص ما بود). این است لطف خدا بر انبیاء و اولیاء و راستان آستان بندگیش. درود و سلام خداوند بر ایشان باد.

حضرت یحییعليه‌السلام در خردسالی بر جماعتی از کودکان گذشت که به بازی

۱ـ حلوت = شیرینی (وقت خوشی)

سرگرم بودند، او را نیز به بازی خواندند، در جواب گفت: سبحان الله، ما برای بازی خلق نشده‌ایم. جماعت فقرا دارای نفس مطمئنه می‌باشند که آنها را به خیر و صلاح دعوت کند، نه به شر و ضرر دین و دنیا. نفس اماره بعد از مجاهدات مقدماتی به قلب ملحق شود، آنگاه هر اندازه بکوشد از کوشش خود اطـمینان حاصل کند، و به رفیق اعلی نزدیکتر گردد، تمام کارش گوش‌دادن بـه قـرآن و تفکر در آیات آن شود در حالی که قبل از این به ظاهر آیات توجه می‌کرد نه به معنی آن، یعنی هنگام ملاقات یا اصغاء[۱] به آیات حق، توجه نمی‌کرد.

از شنیدن سخنان پوچ و بی‌معنی کوتاهی کنید، و به جای آن به کلام خدا و تلاوت آن بپردازید، زیرا قرآن حیات دلها و صفای باطن و پایه‌ای محکم برای تقرب به خدای رحمان است، در بهشت.

ای فرزند: گناهان فراوان و متراکم داری که بعضی از آنها بزرگتر از بـعضی است، و سرانجام نامعلوم و مبهم و تاریک در انتظار شما است، که یا به نفع تو تمام شود یا به ضرر تو. تو برای مرگ خلق شده‌ای و مرگ بر تو فوت نشود، پس قیل و قال و ادعا و قول بی‌عمل و کار ما لایعنی[۲] و بی‌فایده را تـرک کـن، و آرزوهایت را کوتاه و طمعت را کم نمای که تو بزودی خواهی مُرد، و چه بسا مرگ تو پیش آید در حالی که تو اینجا نشسته‌ای و اول با پای خود آمدی امـا لحظه‌ای بعد بر جنازه و تابوت به خانه‌ات حمل شوی.

و در مورد وسیله فرمود

وسیله و واسطه بسیار ضروری و لازم و مورد احتیاج در امور دینی و دنیوی است. پس از معبود خود طبیب حاذقی جهت مداوای امراض قلب و دلیلی که شما را راهنمائی کند و دست شما را بگیرد طلب کنید. پس به نزدیکان حـق و پرده‌داران آستان کرم و دربانان درگاه او تقرب جوئید. شما به خدمت نـفس و

۱ـ اصغاء = شنیدن ۲ـ کار مالا یعنی = دخالت در کار دیگران ـ فضولی

پیروی شهوات و فرمانبرداری طبایع خودتان راضی شدید و در رضایت نفس و سیری آن از آرزوها می‌کوشید، در صورتی که هر ساعت آرزوها و شهوات و تجملات دنیوی در دست شما نمی‌ماند و روز دیگر و ماه و سال دیگر تغییر می‌یابد، و ناگهان مرگ فرا می‌رسد و بر خلاصی از دست آن قدرت نخواهید داشت، پیغمبر فرموده است: (در هر کار و صنعت و صفتی از صالحان استفاده کنید). عبادت صنعت است و اهل صالح آن دسته از صالحان می‌باشند که به علم خود عمل کنند و به احکام خدا آگاهی دارند و با مردم وداع گفته‌اند و بعد از معرفت حق، از نفس و تمایلات خود گریخته و اموال و اولاد را نادیده گرفته و از هرچه غیر پروردگار است چشم پوشیده و مرتب با قدمهای قلب و به کوشش باطن ار ظواهر و زخارف[1] دنیا دورتر شوند. به ظاهر با خلق و به امور زندگی مشغولند اما در باطن، قلب آنها در بیابانها به سیر و سلوک و تفکر در عجائب و بدائع صنع خدا سرگردان است، و دائم این شیوه را دنبال کنند تا بکلی قلب آنان اصلاح و بالهای پرواز به عالم ملکوتشان قوی شده به آسمانها روند و همت آنان بلند و بلندتر می‌شود، آنگاه قلب آنها به بالاترین پرواز دست زده و به حضور حق تعالی در مقام قرب واصل شود و در زمرهٔ خوشبختانی قرار گیرد که خدای تعالی در مورد ایشان می‌فرماید: (ایشان از برگزیدگان و نیکوکارانند)[2].

همانا دنیا در دلهای شما پنهان است، بیائید تا من دلهاي شما را با جرعه‌های آب وصل پاک کنم، و از شراب ورع و پرهیز و زهد و تقوی و ایمان و ایقان و معرفت و علم و فراموشی کل و فانی‌شدن از غیر حق در حق و برای حق سیرابتان کنم. پس با تمام وجود به خدا بپوندید و در مقام قرب همواره به یاد او بپردازید. کسی که این جریان در او تحقق یابد در میان مردم چون آفتاب و ماه شود، و راهنمای خیر ایشان گردد و دست ایشان را گرفته از پرتگاه خطرناک جهان به ساحل نجات آخرت رساند.

وای بر تو که برای خود مستغنی هستی و می‌گوئی نزد علما و فقها چکار کنم؟

۱ـ زخارف = زینتها ۲ـ سورهٔ ص، آیهٔ ۴۰.

و چنان پنداری که فقط برای کسب و کار دنیوی و خوردن و نوشیدن و نکاح آفریده شده‌ای و زندگی همین است. چنین نیست، توبه کن و پشیمان شو و پیش از آنکه قابض ارواح بر تو وارد شود، و تو را در حالی که هنوز در غفلتی قبض روح کند، به درگاه حق بازگرد. هر فرد از شما در مورد اوامر و نواهی، مورد خطاب و عتاب حق قرار می‌گیرید، تا سرنوشت شما چه باشد؟

حضرت موسی‌علیه‌السلام با تورات به میان طایفهٔ خود بنی اسرائیل بازگشت و امر و نهی حق را در تورات به آنان ابلاغ کرد، آنها گفتند تا خدا را نبینیم این فرمان را از تو قبول نداریم و کلام چنین خدا را نشنویم تا خود او به گوش ما نرساند و صدای او را نشنویم. پس خداوند به موسی وحی کرد: که اگر می‌خواهند کلام مرا بشنوند سه روز روزه بگیرند و روز چهارم غسل کنند و لباس پاکیزه بپوشند، سپس ایشان را با خود به کوه طور محل مناجات خود بیاور. موسی هفتاد نفر از علمای قوم را برگزید و خدا به آنان خطاب فرمود، که فوراً تاب شنیدن نیاورده به زمین افتادند و فقط موسی باقیماند. عرض کرد؛ ای پروردگار، بهترین امّتان مرا کشتی و گریه کرد، خداوند، بر گریهٔ او رحمت آورد و آنان را زنده فرموده برپای خود ایستادند، گفتند: ای موسی ما تاب شنیدن کلام حق را نداریم. آنگاه خداوند با موسی صحبت کرد و همراهان او نیز به برکت صحبت موسی آن را دریافتند. و موسی فقط به سبب قوت و شدت ایمانش قادر به سماع کلام حق بود. این است صدق در طاعت و بندگی حق تعالیٰ، و اگر تورات مُنزله راکه موسی قبلاً از طرف حق تعالیٰ بر آنها عرضه کرد با ایمان محکم می‌پذیرفتند و در برابر امر و نهی آن مطیع بودند و جانب ادب نگاه می‌داشتند و در مقام امتحان موسی به اصرار بر عقیدهٔ باطل خود برنمی‌آمدند، آنها هم می‌توانستند کلام حق را بشنوند.

حضرت عبدالقادر در محبت می‌فرماید:

شخص محب دارای چشم نیست که با آن غیرمحبوب را مشاهده کند.

وای بر شما، مدعی محبت خدا هستید و دلهای شما متوجه غیر اوست؟ مجنون اگر غیر لیلی را به قلب خود راه می‌داد در محبت صادق نبود. گویند روزی مجنون به میان جماعتی رفت به او گفتند از کجا می‌آئی؟ جواب داد از نزد لیلی، پرسیدند به کجا میروی؟ گفت به نزد لیلی. هنگامی که قلب در محبت حق، صادق باشد باید مانند موسی گردد، آن جا که خداوند فرمود: (شیرِ زنانِ شیرده را بر او حرام کردیم) زیرا جز پستان مادرش دیگری را نمکید. دروغ مگوی، تو دو دل نداری بلکه دارای یک قلبی که آن از هر چیز پر شده، دیگر چیز را نمی‌گیرد. که خداوند فرماید: (خدا دو قلب را در اندرون مردی قرار نداده است[1]). تا قلبی محبت خالق و دیگری محبت مخلوق داشته باشد. و قلبی که، هم محبت دنیا و هم آخرت در آن باشد، سالم نیست. خداوند در یکی از سخنان خود (حدیث قدسی) فرموده است: (آنکه ادعای محبت من دارد و چون تاریکی شب فرا رسد فارغ از یاد من می‌خوابد دروغ می‌گوید و در ادعایش صادق نیست). پس اگر از دوست‌داران خدا هستی از خواب برخیز، نه به واسطهٔ فراوانی خواب بلکه به واسطهٔ راز و نیاز با محبوب. زیرا محب در رنج و تعب باید باشد و محبوب در عین آسایش، محب طالب و محبوب مطلوب است.

از رسول اکرمﷺ منقول است: (خداوند به جبرئیل می‌گوید: فلانی را بیدار کن و فلانی را بخوابان، فلان دوست‌دار مرا بیدار کن و فلان محبوب و مراد مرا بخوابان. این که ادعای محبت مرا دارد بیدار نمای و در جای محبوب (به مراد و مقام قرب حق رسیده) بنشان تا بلکی برگهای وجود و ادعای هست و نیست از وجود او فرو ریزد و به فکر غیر من نباشد. او را بیدار نگهدار تا دلیل ادعایش برای او روشن شود، و محبت او به ما تحقق یابد، و فلان را بخوابان زیرا او محبوب و مورد نظر من است و مدتهای دراز مقداری از محبت غیر در او باقیمانده بود، بالاخره محبتش خالص برای من شد و محبوب من گردید. او با توبه، نزد من آمد و به عهد من وفا کرد، او مهمان است و مهمان نباید خدمت کند

۱ـ احزاب: آیهٔ ۶.

و زحمت بکشد، پس او را در آغوش لطف من راحت بخوابان و بر سفرهٔ رحمت من بنشان و به قرب من او را مأنوس کن که همانا محبتش و دوستیش صادق آمد و لذا تکلیفی بر او نمانده است).

وجه دیگر: به جبرئیل فرمان دهد فلان را بخوابان زیرا او ارادهٔ عبادت من کرد و منظورش مردم بود و فلان را بیدار کن که خالصانه برای من عبادت نمود. و فلان را بخوان که من صدای او را نمی‌خواهم بشنوم و فلان را بیدار نمای که مشتاق صدای او هستم، و محب به درجهٔ محبوب نرسد جز وقتی که قلبش از غیر حق پاک باشد، و هرگز تمنای رجوع به غیر حق نکند. وصول قلب به این مقام موقوف بر ادای فرائض و صبر از حرام و شبهه و حتی ترک مباح و حلالی که از روی شهوت به دست آید، و ترک وجود، و ورع کامل، و زهد بسیار است، و به عبارت دیگر کسی که طالب وصول به مقام قرب حق به عبادت تعالی است، باید ما سوی الله را ترک کند و با نفس و شیطان مخالفت ورزد، و قلبش را از خلق پاک دارد تا آنجا که مدح و ذم و عطا و منع و سنگ و کلوخ در نظرش یکسان باشد. اول این شهادت؛ **لا اله الا الله محمد رسول الله**، و آخرش، مساوی بودن سنگ و کلوخ در نظر اوست. پس آنکه دارای قلب صحیح است و به خدا پیوسته است سنگ و کلوخ و مدح و ذم و صحت و بیماری و ثروت و فقر و دنیا و آخرت، در نظرش یکسان است و هر کسی به چنین درجه‌ای رسید نفس و آرزویش می‌میرد و آتش طبعش خاموش گردد و شیطان او ذلیل گردد. دنیا و دنیاداران در قلب او حقیر شوند، سپس از همه اعراض نماید و به خدا روی آورد، و در خوف قلب او، دری به روی مردم باز شود که از آن جا راهی به سوی خدا وجود دارد که او از آن راه رود، و مردم راست و چپ از او دور شوند و راه را برای او باز کنند و از جمله از هیبت او ترسانند.

اینجاست که در ملکوت اعلی او را بلند خوانند و کائنات همه زیر قدمهای قلب پاک او قرار گیرند و به سایهٔ او پناه برند. تو چنین ادعائی مکن و هوس چنین مقام در سر نپروران، زیرا که لیاقت این مقام را نداری، تو فرمانبر و محکوم

نفس می‌باشی و دنیا و خلق در قلبت از خدا مهمتر و بزرگتر باشند. تو از شمار این قوم سعادتمند، خارجی. اگر می‌خواهی به چنین مقامی که اشاره کردم برسی به طهارت قلب، قبل از هر چیز بپرداز. تو اکنون طوری سرگرم دنیا هستی که اگر لقمه‌ای از تو کم یا دانه‌ای از مال تو ناقص و یا وسیلهٔ کسر حرمت و شخصیت تو پیش آید، قیامتی برپا کنی، و از خدایت روی بگردانی و خشم خویش را با کتک‌کاری همسر و فرزند و بدگوئی به دین و پیغمبرت فرو نشانی. و اگر شخص عاقلی بودی، خود را در حضور خدای عزوجل بی‌وجود و بی‌زبان می‌پنداشتی و جمیع کارهای او را در حق خود، نعمت و نظر لطف تصور می‌کردی. محب در قلبش آرامش و آسایش نیابد و اگر داخل میلیونها باغهای سرسبز شود تا محبوب خود را نبیند آرام نیابد، زیرا اینان مخلوق نخواهند، بلکه همیشه خالق را اراده کنند و نعمت نخواهند و بلکه طالب ولی نعمت هستند. اصل خواهند نه فرع. ایشان با قبیله و عشرت در نزاعند و رئیس قبیله را طالب می‌باشند و در طلب معشوق، زمین با همه فراخی بر آنها تنگی نماید، و خلاصه ایشان از اشتغال به خلق فارغند. هنگامی قلبشان مشاهدهٔ جنت کند در بیداری یا خواب لحظه‌ای بدان ننگرند و آن را چون قید و زنجیر و زندان دانند و معتقدند که بهشت با محتویاتش حجاب است و لذا از آن می‌گریزند آنچنان که مردم از حیوان درنده فرار کنند. کسی را که خدای دوست داشت، اراده و تمایلی برای او نماند زیرا محب فقط ارادت به محبوب ورزد، و این حقیقتی است که هر محب مزهٔ محبت را چشیده باشد می‌شناسد و محب با وجود محبوبش، خود وجودی ندارد و در او فانی شود مانند بنده در حضور سیدش، و بندهٔ فهمیده و خردمند با سیّدش مخالفتی ندارد و در چیزی با او معارضه نکند.

وای بر تو؛ که نه محبی و نه محبوب و نه طعم محبت را چشیده‌ای. شخص محب ترسان و لرزان و محبوب در کمال آرامش و سکون است، محب را تلخی و محبوب در خوشی است. ادعای محبت داری، و غافل از محبوب خوابیده‌ای؟ در میان محبان اشخاصی هستند که جز هنگام غلبهٔ خواب نمی‌خوابند و اگر

بخوابند در سجده چرتشان می‌گیرد. خداوند عزوجل، در حدیث قدسی می‌فرماید. (هرکه مدعی محبت من است اگر شب غافل و در غیاب من بخوابد، در ادعایش دروغگو است)، و حضرت رسولﷺ فرموده است: (هنگامی که بنده در نمازش بخوابد، خداوند نزد فرشتگانش به او مباهات کند و می‌گوید: نمی‌بینید که روحش نزد من است و جسدش نیز در حضور من مشغول طاعت است؟ و آنکه در نماز، خواب بر او غلبه کرده است و خداوند، عزوجل، به ظاهر نگاه نکند بلکه فقط نیت و باطن و معنی را می‌نگرد).

ای کسی که ادعای ارادت داری، ارادت تو حقیقی نیست در حالی که چیزی را از آن خود بدانی و بگوئی این مال من است، یا مال من نیست. شخص دوست‌دار حقیقی حق، نه مال نه جاه نه خزانه نه مقام نه اراده نه تمایل به چیزی دارد، و همهٔ آنها را متعلق به محبوب داند. محب بندهٔ زر خرید است، و بنده در زیردست سیّدش اختیاری ندارد، و هر چه دارد متعلق به آقای اوست. هرگاه تسلیم محب به محبوب به صحت رسید، محبوب آنچه را که از محب دریافته (قلب و سر و باطن) دوباره به محب تسلیم کند و به خودش واگذارد، یعنی کار معکوس گردد و عبد آزاد شود (محب خود مراد و محبوب شود) یعنی ذلیل، عزیز، و دور، نزدیک گردد. وقتی مجنون بر محبت لیلی صبر کرد، محبت وارونه گردید، یعنی لیلی عاشق و مجنون معشوق شد. پس کسی که بر محبت خدا استقامت کرد و در آن صادق بود و بر اثر اصابت تیر بلایش، از درگاه عبودیت او نگریخت و با تمام نیروی قلب، او را تحویل گرفت آنگاه محبوبش مراد و مطلوب او گردد و کسی این شهد را چشید می‌داند، و این چیزی نیست که در وصف و تعریف گنجد، و در حد دریافت عقل هم نیست. مردم همه یکسان نیستند، افرادی در بین آنان یافت می‌شود که دیگران با کوچکترین اشاره‌اش فریفتهٔ او شوند و به او رجوع نمایند و از اخلاق و علم و رفتارش پیروی نمایند.

وای بر تو، ادعای دوستی حق می‌کنی اما مطیع اوامر او نیستی محبت خدا بعد از امتثال امر و اجتناب نواهی او و قناعت به دادهٔ او و رضا به قضای اوست، آنگاه

به سبب اعطاء نعمات و بالاخره بدون سبب و عوض و اخیراً مشتاقِ دائمِ حضور و یاد او می‌باشد. شخص محب، خدا را به زبان و اعضا و قلبش یاد کند، و همیشه این یاد موجب مباهات او است، و خلق خدا به شخص ذاکر افتخار می‌کنند و او را در احوال و اقوال جدا از دیگران و مخصوص به خود دانند. در چنین حال حقیقت تحقق پذیرد، یعنی ظاهر و باطن و اول و آخر فقط او گردد. و بر محب صادق این حقیقت روشن شود.

ای کسی که دعوی محبت خدا داری؛ نزد خلق از او می‌نالی؟ پس در محبت دروغ‌گو هستی، زیرا کسی که در حال بی‌نیازی ادعای محبت کند اما در حال فقر از او شکایت نماید، کذاب است. وقتی فقر بر قلب خام و غافل روی آورد و ایمان و ایقان ننمود، بدون شک چنین قلبی در صحبت کفر قرار گیرد و کافر گردد. محبت تحمل شریک ندارد، ای کسی که خود را به محبت خدا نسبت می‌دهی، بدان که محب مهمان محبوب است، و آیا دیده‌ای که مهمان برای پذیرائی خویش حرکت کند؟ ادعای محبت کنی و می‌خوابی؟ محب خواب ندارد، حال، از دو فقره خارج نیست فرد مؤمن یا محب است یا محبوب، اگر محبی چگونه فارغ از محبوب می‌خوابی؟ و اگر محبوبی باید آمادهٔ پذیرائی از مهمان باشی.

شخصی از حضرت عبدالقادر سؤال کرد که: آتش خوف تیزتر است یا آتش عشق و محبت؟ در جواب فرمود: آتش خوف مخصوص مرید، و آتش عشق مربوط به مراد است. این یک چیز و آن چیز دیگر است. و ای سائل نزد تو کدام یک از این دو آتش موجود است؟ ای کسانی که بر اسباب تکیه کرده‌اید، نفع‌دهنده و ضرر رسانندهٔ شما یکی است، او کسی است که شما و اعمال و صنایع شما را آفریده است، اوست که بر دست شما وسائل و اسباب خلق کند، اوست که شما را آفرید و روزی داد و سود و زیان به شما رسانید و شما را هدایت کرد شما بر مخلوقی چون خودتان تکیه می‌کنید؟ چرا کسی را که قادر بر نفع و ضرر خویش نیست عبادت کنید؟ آیا فرمودهٔ خدای بزرگ را نشنیده‌اید:

(کسی که به لقای پروردگارش امیدوار است باید عملش صالح باشد و در پرستش او کسی را شریک نگیرد[۱]).

ای قوم؛ اگر شما خدا را دوست دارید به دوستانش خدمت کنید، و به آنان نزدیک شوید و آنان را دوست بدارید و نسبت به آنان خوش گمان باشید. محبت در ابتدای کار برای افراد انگشت‌شمار است که خدا را همواره می‌بینند، و خدا ایشان را دوست می‌دارد و آنان را هر لحظه از حالی به حالی ترقی دهد، و ارادهٔ آن را ندارد که بعد از مدتی دیگر آنها را دوست بدارد، و در ساعت مخصوص به آنان محبت ورزد. پس ایشان نیز محبوب را بناچار همیشه بدون تقدیم و تاخیر و تاریخ و مرور زمان و بدون مراجعه به نظر جمهور دوست می‌دارند. دوست‌داران حق او را از همه مخلوقات اختیار می‌کنند، زیرا نعمتهای خود را از او می‌بینند نه از دیگران و لطف و تربیت و عطای او را نسبت به خود مشاهده می‌کنند، پس او را دوست می‌دارند و بر دنیا و آخرت ترجیح دهند، و لذا حرام و شبهه را ترک کنند و حتی خوردن حلال را نیز کم کنند و با روزی موجود ایثار کنند، و بسا از رختخواب و وسائل آسایش دور گیرند و همواره از ترس حق، پهلوی آنها، به عنوان خواب و استراحت از رختخواب و از زمین متنفر است. نه شب آنها شب، و نه روزشان روز است، و می‌گویند خداوندا: همه را از قلب خود خارج کردیم و به سرعت به درگاه تو آمدیم تا از ما راضی شوی، لذا با گامهای بلند روی آوردند گاهی با قدمهای قلب و گاهی با، باطن و گاهی با قدم ارادت و گاه با گام محبت و گاهی با قدم خوف و گاه امید. و تمام اینها محبت خالص برای او، و به عشق و حال و شوق دیدار او صورت گیرد.

ای کسی که از من پرسیدی؛ تو از جمله کسانی هستی که از روی ضرورت یا به اختیار محبت خدا را می‌ورزی؟ اگر نه این و نه آن باشد خاموش باش و به اسلام صحیح بپرداز، ای کسی که از مسائل اسلام جویا می‌شوی؛ کاش اسلام تو صحیح بود و کاش از زمرهٔ نا‌باوران و منافقان نبودی. کاش از مجالست مشرکان

۱ـ سورهٔ کهف: آخرین آیه.

برمی‌خاستی که خلق، بیشتر اسباب را شریک حق قرار می‌دهند، و در مورد عظمت حق و پرستش او نزاع می‌کنند. توبه کن و به خزانهٔ پادشاهان تجاوز یا طمع مکن. شیخ حماد (استاد حضرت عبدالقادر) می‌گوید: (کسی که قدر خود را نداند مقدّرات و جریانات زندگی او را به قدر خود آشنا کند). اعتراف به ارزش خودت، بهتر از انکار ارزش می‌باشد، زیرا آنکه قدر خود را نداند قدر و قیمت دیگران را نیز نشناسد. خداوندا؛ ما را در زمرهٔ مدعیان کذاب که تو را نمی‌شناسند، و از اوّلیایت بی‌خبرند قرار مده. و گاهی به یاری صداقت و گاه به امداد همت و گاه به نیروی عشق و علاقه، و گاه با قدم ذلت و کوچک شمردن خود، در دنیا و عقبی پاداش نیکو به ما عطا کن، و ما را از آتش دوزخ محفوظ فرمای. آمین.

وای بر تو؛ مدعی محبت خدائی اما دیگری را دوست داری؟ این ادعای کذب تو موجب هلاک تو می‌شود چگونه لاف از محبت حق می‌زنی و علامتی از آن در تو مشاهده نمی‌شود؟ محبت مانند آتشی است در خانه‌ای بدون در و کلید که شعلهٔ آن از سقف خارج شود، محب درهای محبتش را می‌بندد و محبت خود را پنهان می‌کند تا وقتی شدت محبت بر او غلبه کند و از او ظاهر گردد. او زبان و بیانی مخصوص به خود دارد، نمی‌خواهد محبوب دیگری را به دل راه دهد، و این از بزرگترین علامات صدق اوست. ای دروغگوی؛ ای شوخ چشم، ای یاوه‌سرای، ساکت باش، تو اهل این بازار نیستی، نه محبت و نه محبوبی، زیرا محب با اشتیاقِ حضور، ملازم درگاه است، در صورتی که محبوب داخل سرای و از او فارغ است. محب دارای اضطراب درونی و جنبش و ترس است، و محبوب در آرامش و بی‌خیال از او می‌باشد. محب در رنج و محبوب در راحت به سر می‌برد. محب، شاگرد آموزنده و محبوب، استاد آموزگار است. محب محبوس و محبوب آزاد است، محب دیوانه و محبوب عاقل است. طفل اگر دانه‌ای ببیند فریاد می‌کشد، و بزرگسال اگر آن را مشاهده کند، ساکت و بی‌تفاوت است. اگر کسی درنده‌ای را ببیند می‌ترسد، و فرار می‌کند، در حالی که آن درنده با

دیگر درندگان بازی می‌کند و به او توجهی ندارند. اما هرکس وارد مقام قـرب گردید ترس او زیاد شود، زیرا که خدا فرموده: (از خدا بترسید تا خدا شما را به خود آشنا کند) محبِ باتقوی و با سلوک، خود را تهذیب کند، و چون اعضاء و قلب و ضمیر او تهذیب گشت، داخل باب قرب شود، و حکم آن است که جلو در، خود را مهذب کند، و علم آن است که در داخل مهذب گردد، کسی که بـه حکم تهذیب یافت علم کفیل اوست، و سرپرست او گردد و او را بی‌نیاز کند. حکم باب مشترک، و علم باب مخصوص است. کسی که در باب مشترک، ادب و اطاعت را رعایت کرد مألوف و مأنوس و مقرب گـردد. و بـاب مـخصوص را می‌بیند و خود را در کنار محبوبان و در جمع مرادها بدون کلام دریابد. در این هنگام تو، به مقام خود می‌رسی پس از طی سختیها و دست به گریبان‌شدن بـا ناکامیهای طاقت‌فرسا و سیر و سلوکها. اینجا عبودیت تو تحقق یـابد، در ایـن مرحله باید با چشم نقص به نفس خود بنگری و آن را مقصر بدانی، زیرا کسی در این مقام خود را ناقص یافت به کمال رسیده است، و کسی خود را کامل تصور کرد ناقص خواهد بود. به عکس نظر کنید به مقصود خود می‌رسید.

شیخ عبدالقادر در توکل فرمود:

ای مشرک به اسباب، اگـر طـعم تـوکل را مـی‌چشیدی بـه اسـباب مـتوسل نمی‌شدی و متوکلانه بر درگاه حق می‌نشستی و بر او اعتماد مـی‌کردی. و مـن خوراک را جز از دو چیز ندانم و نشناسم، یا از طریق کسب با رعایت موازین شرع، یا از طریق توکل. وای بر تو، آیا از خدا شرم نداری که کسب را ترک و از مردم تکدی کنی؟ کسب ابتدا و توکل انتهای کار است، اما من در تو هدایت و نهایتی نمی‌بینم. من به تو حق می‌گویم و در حقگوئی از تو حیا نمی‌کنم بشنو و قبول کن با من پرخاش منما. بر نمازهایت مواظب نمای که آن موجب اتصال بین پروردگار و شما است. ای فرزند، در برابر اوامر سریع و در مقابل نواهی کسل

باش و خود را به بیماری و تنبلی زن. و هنگام ورود آفات خود را غایت و نادیده گیر و آرام باش. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: (هنگام جلب نفع و دفع ضرر خود را چون مرده فرض کن)، دوستار حق می‌شنود و می‌بیند و در مقابل حق خود را کر و کور می‌یابد. همواره عشق حواس خمسهٔ او را احاطه کرده است، بدنش در میان خلق و قلبش در حضور خالق است، هم موجود و هم معدوم است، ظاهر قدمهایش بر زمین اما قدم همت او بر آسمان است. غمهای او در قلب اوست و مردم از آن بی‌خبرند، قدمهای او را می‌بینند ولی همت عالی و غمهای درونی او را نمی‌بیند، زیرا که جای آن در خزانهٔ قلب است و خزانهٔ قلب محل جلوهٔ ذات حق جل و علا است. تو کجائی و این کیست ای دروغگوی، تو برای ثروت و فرزندان و مقام و مشارکت خلق قیام کرده‌ای در حالی که ادعای قرب داری. دروغ ظلم است زیرا حقیقت ظلم گذاشتن چیزی است در غیر موضع خود. پس از دروغ توبه کن قبل از آنکه شآمت[1] دروغ به تو رسد.

ای دل مردگان، چرا نزد من نشسته‌اید، ای بندگان دنیا و پادشاهان، و ای بردهٔ ثروتمندان، ای بندهٔ گرانی و ارزانی، اگر قیمت دانهٔ گندم به یک دنیا برسد، مؤمن توجه نکند زیرا در فکر رزق نیست به سبب قوت و شدت ایمان و توکل محکم او بر حق تعالیٰ. خود را در عداد مردمان مشمار و از آنها کنار بگیر، پاک و منزه کسی است که مرا در میان ایشان نگاهداشته است. و خداوند از تقسیم ارزاق و اعمال مردم فارغ نشده است و یک ذره به روزی کسی کم و یا زیاد نمی‌کند و قلم به آنچه شدنی است گذشته و خشک شده است تا قیامت.

خود را به طلب آنچه که قسمت تو شده است مشغول مکن که اشتغال به آن کاری است بیهوده و احمقانه، و خداوند جمیع احوال ترا تدبیر کرده است و اوقات آنها را دقیقاً تاریخ زده است تا نفس به مجاهده مطمئن نباشد، به این مطالب مؤمن نیست، و طمع و حاجت را ترک نکند قبل از حصول ایمان و

۱ـ شآمت = تاریکی ـ ضلالت

اطمینان قلبی و ادعای زمانی. عاقل باش و به گفته‌های من خود را پاکیزه بساز، و در طلب قسمت و مقدرات نوشته شده برایت وقت خود را ضایع مکن که آنها بناچار به تو رسند و در زندگی تو وجود یابند، و حتماً با تو برخورد کنند در اوقات مورخه و معینه در علم حقتعالی.

از حضرت رسول اکرمﷺ منقول است که فرمود: (اگر بفرض بنده‌ای بگوید که خدا یا رزق مرا مرسان برعکس خواسته‌اش خداوند او را روزی دهد)، عرضه حاصل زحمات او و حصول آنها از طرف حق حتمی است و خلق توانائی علم و دخالت بر آن را ندارند.

ای فرزند همانا دین در نظر حق، اسلام است و حقیقت اسلام تسلیم و سازگاری و انقیاد در برابر دستور حق است. پس ظواهر خود را به اسلام بیارائید و بواطن خویش را به تسلیم و انقیاد[1] متصف کنید، و نفس خود را به خدا سپارید و به تدبیر او راضی باشید، با قدرت حکم حق از قدرت خود دست بکشید و تمام آنچه را که تقدیر بر شما براند قبول کنید که خداوند از خود شما به شما عالمتر است. به کلام او یقین حاصل کنید و اوامر و نواهی او را با دو دست قبول بپذیرید. از اعماق قلب دین او را استقبال کنید و آن را شعار خود سازید، زندگی را غنیمت شمارید پیش از آمدن آن روز که جای رد و فرار از خدا را ندارید و آن روز قیامت است.

وای بر تو نادان مباش که با خدا به جدال پردازی و ابلهانه با او به مناظره مشغول شوی، آنگاه ظاهر و دین خود را در خطر اندازی، چشم بگشای و با ادب دروازهٔ جلال او را مکوب، بدان که تو کیستی و اینها را با نفس خود معاملت نمای، و بدان که تو بنده‌ای و بنده هرچه دارد ملک سیدش و در اختیار اوست و حق تصرف ندارد که استفاده کند؛ اراده‌اش ارادهٔ مولا و اختیارش اختیار اوست، تو به خاطر خودت در حضور حق وقاحت کنی، اما درویشان به خاطر مردم با خدای خود محاجه[2] کنند، نیاز خود را از خدا مسالت کنند و به نفع ایشان با

۱ـ انقیاد = فرمانبرداری

۲ـ محاجه = دشمنی‌کردن ـ دلیل آوردن

خدا اصرار کنند. ایشان با خلق وداع کرده در حالی که قلوب خود را از خلق پاک کرده‌اند به طوری که در قلب ذره‌ای از مخلوق نمانده است. نشست و برخاست و زندگی آنها با خدا و از او و برای اوست. ایشان همیشه در حال انبساط و حضور در مقام قرب‌اند و هرگز حالت انقباض و تعطیل عشرت مقام انس حق را ندارند. همواره در عزت و بدون ذلت‌اند و در حال تحویل عطای مرحمت خداوند بدون محرومیت هستند و دائم مورد قبول و محفوظ از رد حضورند و شادمان بدون غم و قدرت بدون عجز و قوت بدون ضعف و نعمت بدون زحمت دارند.

همانا خلعتهای کرامت را پوشیده و به دست قلب پاک، خود را تسلیم کرده‌اند. زیرا توفیق در تفویض و تمکین و اطاعت است، کائنات در دست آنها گنج بی‌انتها و چشمه‌ای بدون خشک‌شدن گشته، هر چه ترسشان از عظمت حق بیشتر گردد امنیت آنها بیشتر شود و هرچه خود را کمتر و عقب‌تر گیرند جلوتر و بالاتر روند، قول ایشان شنوده و شفاعت ایشان اجابت شده است و سلطنت دیدن و دنیا بدانها سپرده شده است، خارج از عقل و فهم مردم و در ملکوت اعلی ایشان را عظیم خطاب کنند. شخص موحد حقیقی خبری از سلطان یا از شیطان ندارد و همواره در حضور حضرت رحمٰن حاضر و ایستاده است و تغییرات و مقدرات خود را در مورد خود و دیگران مشاهده کند. ابواب قضا و قدر را می‌بیند که چگونه بازو بسته می‌شوند، خلق را با چشم عجز و ضعف و مرض و فقر و ذلت و مرگ می‌نگرند، نه دوستی دارد نه دشمنی، و نه کسی را می‌شناسد که به نفع او اقدامی کند و یا به ضرر او قدمی بردارد، هرگاه خدا زبان او را به نطق آورد که به ضرر کسی دعا کند چنین کند، و اگر خواست به نفع کسی زبان بگشاید و دعای خیر کند زیر او تحت امر و نهی است و قلبش با فرشتگانی متوجه است که خدا در حق آنها می‌فرماید (هیچگاه عصیان خدا نکنند و در اجرای اوامر او بدانچه امر شده‌اند مشغولند و کلامشان به اختیار خودشان نیست و چون نطق اعضا در قیامت به اراده و فرمان خدا هستند.

اینجا شعر حافظ علیه الرحمه مصداق پیدا کند:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو مـی‌گویم

که چون از این حالت خارج شد و اجازهٔ نطق به او داده شد، گوید: خداوندی که همه‌چیز را به نطق آورد مرا نیز به نطق آورده است. بنده‌ای که بـدین مـقام دست یابد از خود فانی شود و به حق موجود باشد، یعنی همه چیز او ظاهر و باطن در اختیار حق است و خود ناچیز و لاوجود است. خداوندا، دعای ما را به درگاهت صحیح و قبول فرما، و در دنیا و عقبی پاداش نیکو به ما عطا کن و از عذاب دوزخ حفظ فرمای.

ای قوم، اولاد و اهل خانه را تربیت کنید و عبادت خدای عزوجل بـه آنـان بیاموزید و ایشان را به رعایت حسن ادب با خدا و رضایت او عادت دهید و به فکر فراهم‌کردن تنها رزق آنها نباشید، بلکه به فکر کسب و سعی آنها در زندگی دین و دنیا باشید، زیرا من اکثر شما را می‌بینم که از تربیت اولادتان دست کشیده و همواره فقط به فکر ارتزاق آنها هستید، به عکس این شیوه رفتار کنید تا اشتباه شما برطرف گردد و به مقصود غائی برسید.

و حضرت مرشد در مبحث زهد فرمود

ای فرزند، من در کلام خود و نیز در مورد شما و اموال و سرمایه و اوضاع و احوال منزل شما و هدایای شما زهد می‌ورزم (کوشش می‌کنم که دخالت نکنم). و تا بر این روش ادامه دهم شما از سخنانم بهره می‌گیرید انشاءالله تعالی، و تا چشم واعظ به عمامه و لباس و وضع مالی و زندگی دنیائی شما دوخته باشد از سخنش بهره نمی‌برید، و تا او بر سر دیگ و سفره شما منتظر استفاده و بـدان طمع ورزد از نصایح او منتفع نمی‌شوید، زیرا در این صورت کلام او پـوست است و مغز ندارد و استخوانی است بی‌گوشت و صورت بی‌معنی و تلخ بدون شیرینی است. سخن شخص طمّاع خالی از چرب‌زبانی و تملق نیست، و معلوم

است که سخن متملق در گوش دل جا نگیرد به واسطهٔ مخالفت با حق، طمعکار خالی و عاری و بی‌ارزش است مانند کلمهٔ طمع که از سه حرف مهمل (بی‌نقطه) ترکیب یافته است که هر سه مجوف و میان تهی نیز هستند. شخص زاهد ترک دنیا و آخرت و شهوات و لذات و ترک وجود و ترک طلب حالات و درجات و کرامات و مقامات کرده است و حقیقت زهد نیز همین است که غیر از خالق کائنات به چیزی نیندیشید، که غایت آرزوها، و بازگشت کارها و صاحبکارها به او منتهی می‌شوند.

زهد آسایش قلب زاهدان مطیع است، زهد بر جسدگران و معرفت حق بر قلب سنگین است و قرب نیز بر سِیَر ناگوار است. قناعت و زهد پیشه کن و شکر نعمتها بگذار و از خدا خشنود باش، اما از نفس خود راضی مشو و نسبت به غیر خویش خوش گمان باش، و از او ناامید مشو. اما از نفس خود خوش گمان مباش (همیشه خود را گناهکار بدان). هرگاه از دنیا دور گرفتی و زهدت تحقق یافت دنیا را به خواب می‌بینی به صورت یک زن متواضع که می‌گوید: من کنیز و خدمتکار تو هستم و نزد من امانتهائی موجود است آن را از من بگیر و اقسام این ودایع را برای تو می‌شمارد، و اگر معرفت تو قوی باشد در بیداری بر تو ظاهر شود.

انبیاء علیهم السلام ابتدای حالشان الهام و وسط احوال ایشان خواب و چون به نهایت درجه کمال معنی رسیدند فرشته‌ای نزد آنها می‌آید و می‌گوید : خدای عزوجل چنین و چنان فرموده است (وحی بر آنان نازل فرموده است). کسی زهدش صحیح بود (از مردم کنار می‌گیرد و به کسی طمع نمی‌کند و مردم بر او رغبت می‌کنند و از سخنانش بهره می‌گیرند و تحت توجه او در می‌آیند. و حتی زهد قلب از خلق، اگر تحقق یافت و صحیح بود، زهدش از ما سوی الله صحت خواهد یافت، آنگاه قرب حق در دنیا و آخرت دوست و همنشین او خواهد بود. عاقل باشید، من قلبی برای شما و معرفتی در قلب شما نمی‌بینم. وای بر تو ادعای زهد می‌کنی و در وجود تو زهد نیست. و بر در پادشاهان و اغنیا و ارباب

دنیا می‌روی و خود را به طلب دنیا مشغول داری و آرزوهای دنیوی بسیار در دل می‌پرورانی، آیا نمی‌دانی که حضرت رسولﷺ فرموده است: (کسی در اطراف باغ خلوت و قرق طوف کند ممکن است در آن وارد شود). شغل دنیا حتماً راه را بر بندگان حق می‌بندد (راهزن ایشان شود). و آنان را مسخره کند و عقل ایشان را می‌برد و این خیانت را با عموم معمول می‌دارد، جز آنکه خواست خدا باشد، و آنان افرادی معدودند که خداوند سرپرست و مواظب قلب ایشان است، و در تنهائی و معاشرت با مردم آنان را حفظ کند و با قدرت خویش طعام و شراب و لباس آنان را پاکیزه و مهیا سازد و این جماعت فقرا (درویشان و عارفان) بدانچه حضرت رسولﷺ برای ایشان آورده است عمل کنند، و خدا از آنان راضی گردد، و ایشان را دوست بدارد و از آنها حمایت کند.

وای بر تو، قلب زهد ورزد نه جسد، ای کسی که بظاهر برای ریا زهد ورزی، همانا عمامه و پیراهن و طیف آن را پنهان، و طلایت را زیر زمین دفن کرده‌ای و لباس خشن از موی بز پوشیده و اطراف لباس را به علامت تقدس بالا زده‌ای و جمع کرده‌ای، خداوند پوست و آسترِ ترا اگر توبه نکنی می‌برد و رسوایت می‌سازد. دکان نفاق باز کرده‌ای؟ خداوند مغازه‌ات را هدف غضب خویش سازد و بر سرت فرو ریزد و ترا نابود کند اگر خودت آن را قبلاً نابود نکنی و ادعا را قطع ننمائی. وای بر تو، مؤمن زهد در قلب دارد و قلبش به خدا نزدیک است، درسِ دنیا و آخرت در خزانه اکرم حق به او داده شود، اما در قلب او اثری نگذارد زیرا قلبش از غیر پروردگار فارغ است چگونه جای دیگری را دارد، زیرا که آن از خدا و یاد او پر شده است. پس قلب مؤمن بحق، از غیر حق خالی و در برابر عظمت حق شکسته است. و بدون شک همواره نزد خدا و مهمان اوست، زیرا خداوند در حدیث قدسی فرموده است. (من همدم شکسته دلانم که به خاطر من دل از غیر من خالی دارند)، و نفس خود را به ترک دنیا و قلب خود را به یاد مولا شکسته‌اند و چون انکسار قلب آنان تحقق یافت خداوند همیشه نزد آنها آمده و به التیام کسرهای آنان توجه کند، طبیب آنان می‌آید و به معالجهٔ ایشان پردازد.

این است نعمت بزرگ نه نعمتهای دنیا و آخرت. بر تو لازم است که ورع ترک نکنی زیرا نومیدی و رسوائی در پی دارد و قلبت از فراوانی شبهات و وسوسه‌ها و آلودگیها سیاه شود. وای بر تو، ادعای تقوی داری و وراع نیستی، باید بسیار چیزها به واسطه خطر وقوع در گناه و شبهه ترک شود زیرا خداوند در مقابل کوچکترین آزادی عمل مؤاخذه کند و پاداش می‌دهد. روزی از دهی می‌گذشتم، در اطراف آن ذرت کاشته بودند، دست دراز کرده یک نی ذرت گرفتم که آن را بمکم، ناگهان از اهالی قریه دو مرد به من نزدیک شدند و هر کدام عصائی در دست داشتند مرا محکم زدند، تا بیهوش بر زمین افتادم، و از آن ببعد با خدا عهد بستم که هیچگاه آزاد و خارج از فرمان شرع کاری نکنم، و به چیزی که از آن من نیست دست نزنم زیرا شرع چنین محصول و ثمره‌ای برای محتاج مباح داشته که از آن به قدر احتیاج بخورد، و بدون لزوم چیزی از آن برندارد، ولی من با این رخصت (آن را ترک نکردم) در مقابل صاحبان آن مزروع اظهار نکردم که استفاده از این ثمر برای محتاجان رخصت است (و من به آن محتاج بودم) پس طریق ورع این است، هرکس فراوان یاد مرگ کند، ورعش زیاد شود، و آزادیش کم گردد، و به عزیمت و دقت در امر شرع متوجه شود. چشم را بگشای و به او بگو که خدا را بنگر که چگونه بر تو می‌نگرد، بنگر چگونه پادشاهان و ثروتمندان پیش از مرگ تو مردند، قبور کسانی که بر تو تقدم کردند و گذشتند در حالی که مالک جهان بودند از نظر گیر که چگونه از نعمتهای جهان متنعم شدند و سپس این نعمتها از ایشان سلب شد. و الان ایشان متاسف و حسرتناک دربند و زنجیر عذابند، کاخهای آنان فرو ریخت و خانه‌هایشان خراب شد، و ثروتشان از بین رفت، و فقط عمل آنها ماند، شهوات به آخر رسید اما باقیات الصالحات (اگر احسان و اعمال خیری کردند) باقیماند. پس به آنچه دوست داری خوشحال مباش به زیبائی صورت همسر و بچه‌ها و استحکام خانه و فراوانی اثاث و اموالت مناز و شادی مکن، زیرا صالحان و انبیا پیش از تو گذشتند و به

زخارف[1] دنیوی توجه نکردند و بالاخره با خود چیزی از مال دنیا نبردند که خداوند می‌فرماید: (براستی خدا شادکامان دنیادوست را دوست ندارد[2]). یعنی آنان که به ثروت و جاه و مقام دنیوی خوشحال و دلشادند مورد توجه خدا نیستند، بلکه کسانی را که به خدا و قرب او شادمانند دوست می‌دارد. غم و اندیشهٔ جماعت فقرا و درویشان همواره این است که امور نجات و روسفیدی آخرت آنها مرتب شده باشد نه شهوات و لذات و خوشیهای دنیوی.

ای هوسباز، آنچه می‌خواهی ممکن نیست نزد تو بماند. ای غافلان از آخرت، عذاب دوزخ شدید و جانگداز است برای کسانی که به طاعت خدا عمل نکنند و اوامر و نواهی او را رعایت ننمایند.

و در مسأله خوف می‌فرماید

بر روی زمین کسی نیست که بیشتر از من از خشم خدا بترسد و یا به رحمت او امیدوارتر باشد نه در انسانها نه از پریان و نه از جمیع مخلوقات. من از غیر خدا نمی‌ترسم و هرچه بیشتر امنیت مرا تأمین کند ترسم بیشتر گردد، زیرا او آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و هرکاری که انجام دهد علتش از او سؤال نشود (کسی نمی‌تواند به او بگوید چرا چنین کردی) بلکه تمام مخلوقات از طرف او مورد سؤالند. همیشه شخص مؤمن می‌ترسد تا با اسرار حق آشنا شود و امان‌نامه و مژدهٔ عفو از پروردگارش دریابد که آن را در دل پنهان دارد و کسی بر آن مطلع نشود، و البته این چنین مؤمنان انگشت شمارند.

مؤمنان کسانی هستند که در ظاهر و باطن تقوای خدا را رعایت کنند و در جمیع حالات مراقب او می‌باشند (او را حاضر و ناظر می‌دانند)، و قلوب آنها شب و روز از خشیّت خداوند می‌لرزد و همواره از ورود آفات به واسطهٔ بی‌صبری و ناشکری ترس دارند که به ناگاه ملک‌الموت بیاید و آنها را به کفن

۱ـ زخارف = زیور و زینت‌ها

۲ـ سورهٔ: روم و قصص.

منتقل کند در حالی که ایشان مشغول بدترین عمل باشند و پاداش آن به ایشان داده شود.

فضیل‌بن عیاض رحمه الله وقتی با سفیان ثوری ملاقات کرد به او گفت: (بیا تا بر علم حق گریه کنیم). چقدر این کلام زیبا و پرمعنی است و آن گفتهٔ عارف بالله و عالم به ذات حق و به تصاریف و دخالتهای قدرتمندانهٔ او در کون بوده است. اما اینکه اشاره فرموده است: که بر علم حق گریه کنیم مربوط به قول خدای تعالیٰ است که در حدیث قدسی فرموده است: (این جماعت به سوی جنت می‌روند و من اهمیت نمی‌دهم، و آن جماعت به دوزخ می‌روند و در قدرت و عظمت من تأثیر ندارد)، همه در یک مکان مخلوط گردند و نمی‌دانند روبه کدام قبله کنند و به ظاهر اعمال خویش مغرور نیستند زیرا اعمال موقوف بر انجام آنها است (بعد از مرگ بالاخره روز جزا)، پرهیزگاران ترک‌کنندگان گناه و خطاهای ظاهر و باطنند و ترک‌کنندگان نفاق و ریا و کار به خاطر مردم، و غرض خصوصی. و ایشان امروز در بهشت خدایند و فردا نیز در بهشتها و میان چشمه‌سارها بین درختانی که هرگز خشکی و زردی و خزان ندارند می‌آرامند، و از ثمرات آن درختها که تمام‌شدن ندارد، استفاده می‌کنند، و از آب نهرهائی که جریان آنها دائم است می‌نوشند، و چگونه جریان آن أنهار خشک شوند در صورتی که از زیر عرش سرچشمه می‌گیرند. هر یک از این مؤمنان سعادتمند نهری آب و نهری شیر و نهری عسل و نهری شراب بهشتی دارند و این أنهار همواره با بهشتیان و متعلق به آنها است، هرجا بروند بدون اینکه راه آب جدیدی بکشند، و هر چیز در دنیا هست در آخرت نیز نظیر آن موجود است و زیادت هر چیز در دنیا نمونه آن را در بهشت از لطف حق دریابند از انواع نعمتهائی که هیچ چشمی نظیر آن را ندیده و هیچ گوشی نام آنها را نشنیده و بر قلب هیچ فردی خطور نکرده است، ثمرهای آن درختان در دسترس عموم است، هرگاه یکی از مؤمنان تکیه کنند و راحت گزینند میوه خود نزدیک شود و او از آن استفاده کند، حتی در حال خواب برگ درختان با ساقه و شاخه نزدیک دهان می‌گردد و هر نوع میوه که آرزو کند از

آن می‌گیرد، و سپس ساقه و شاخه به محل خود بازگردند. هر چیز برای بهشتیان طرب‌انگیز و شادی‌آور است، و هر چیز با بهترین آواز می‌خواند حتی نـهر و درخت. ای طالبان دنیا، دنیا فناپذیر و رنج‌آور است بهشت ابدی را بخواهید که سرای استراحت و آسایش و نعمت و شکر نعمت است، و در آنجا وضو یا نماز یا حج یا زکات و یا صبر بر بلاها وجود ندارد و بیماری و درد و تنگدستی و ترس از خروج بهشت وجود ندارد.

ای مردم بزودی مرگ میهمان شما می‌شود و شما را می‌گیرد پس شما کـلاً چنان می‌شوید که گویا خلق نشده و چیزی ندیده‌ایـد، و در قـلب خـودتان از همسران و اولاد و اموال اعتراض کنید و تمام مخلوقات را ترک نمائید و برکس تکیه نکنید نه کم و نه زیاد. خدایا توکل بر خودت را در جمیع احوال نصیب ما بگردان و ما را موفق دار که با دیدهٔ عجز غیر ترا ننگریم، و در دنیا و قیامت پاداش نیک به ما عطا کن، و همهٔ ما را از آتش دوزخ حفظ فرمای.

فرزندان، اراده و اختیار خود را ترک کنید و به اراده و اختیار و مشیت حـق تسلیم شوید، زیرا او هرکار که بخواهد انجام می‌دهد و کسی را یارای دخالت در کار یا سؤال از او نیست. سعدی فرماید:

نه مستغنی از طاعتش پشت کس　　　نه بر حرف او جای انگشت کس

صحبت حق ابتدا مثل نزدیک‌شدن و معاشرت با درندگان است، لذا درویشان با قدمهای ترس و احتیاط وارد شوند نه شبشان شب و نه روزشان روز است خوراک آنان چون خوراک بیماران و خوابشان چون غریقان است؛ جز در موارد ضروری سخن نگویند، با کمترین چیز سیر شوند و در حال خوف غذا خورند، زیرا نمی‌دانند آیا آن غذا با مزاج موافق است یا نه؟ غریق از فرط خستگی چرت می‌زند، در حالی که امواج پشت سر هم از بحر او را در میان گیرند و هر طور بخواهند عمل کنند نه چنانکه غریق بخواهد. ترس دارد که مبادا امواج آنرا غرق کنند و بعضی جانوران دریائی بر او دست یابند و او را بخورند و امیدوار است که موج او را به ساحل اندازد و به قصد قرب حق داخل گردد و بـا خـدای خـود

مناجات کند و به مشاهدهٔ جمال او پردازد.

ای فرزند درویشان جز کار نیک همه‌چیز را ترک کردند و گفتند غیر از حق همه اشغال و زائد و پوست و پوچ است و طالب مغز و اصل (خالق جهان) شدند و به او پرداختند و از قشر و زائد (غیر خالق) اظهار بی‌نیازی نمودند. پس شما هم از خدای یکتا کمک طلبید و آنچه خدا آن را می‌خواهد شما هم بخواهید. و غیر او و خواست او را نخواهید. که چون خدا عمل و صدق در عمل و طلب حق از ایشان بیند عفو خود را شامل آنان کند.

حضرت عبدالقادر در مورد صبر فرموده

بر آزار خلق و همسایه‌ها صبر کنید، زیرا منفعت فراوان در صبر موجود است. همه شما به صبر ماموريد و در مورد صبر تحت سؤال قرار می‌گیرید. پیغمبر فرمود: (همهٔ شما چوپانید و چوپانها در مورد گوسفندان زیر نظرش مورد سؤالند). پس در حکم قضا و قدر صبر ورزید تا آنچه شنیده‌اید برای شما یقین گردد، صبر اساس کار نیک است. فرشتگان مورد آزمایش قرار گرفتند صبر کردند. از انبیا نیز در آزمایش صبر خواستند. شما که پس از آنان آمده‌اید و دنباله‌رو ایشانید مانند ایشان صبر پیشه کنید. دل چون صحیح بود بر جادهٔ صبر افتاده، به دشمن و دوست مبالات[1] نکند، حامد و بدگوی در نظرش مساوی است، و بخشنده و منع‌کننده را یکسان می‌نگرد، و دور و نزدیک را فرق نهند و قبول‌کننده وردکننده در چشم او تفاوت ندارد زیرا قلب سالم لبریز از ایمان و توحید و توکل و یقین و قرب خدا است، تمام خلق را با دیدهٔ عجز و ذلت می‌نگرد، و با این وصف بر طفل خردسالی تکبر نورزد در میان فقرا افرادی وجود دارند که موقع کارزار با کافران و نافرمانان چون شیر حمله بَرَند از غایت غیرت و تعصب برای خدا. اما در برابر صالحان و پزهیزگاران بسیار فروتن و

۱ـ مبالات = قصد و اراده کردن

متواضع شوند، و خداوند طایفه‌ای را که دارای این اوصافند چنین توصیف فرموده است:

(بر کافران سختگیر و نسبت به خودشان دلسوز و مهربانند[۱])، وقتی این جماعت در آن طرف پسند خلق و خواستهٔ آنها قرار گرفتند آنگاه به مفاد آیهٔ «**وَ يَخْلُقُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونْ**» آنچه شما نمی‌دانید می‌آفریند، مؤمن شوند و در حقیقت خود از آن نوع آفریده‌ها شوند که دیگران از وجود حقیقی آنها خبر ندارند. تمام اینها ثمرهٔ توحید و اخلاص و صبر و استقامت بر اجرای اوامر و نواهی حق است. پیغمبر ما چون صبر را به حد اعلی رسانید بر آسمان هفتم رفعت یافت و خدای عزوجل را دید و به او نزدیکتر گردید و این اساس بعد از استحکام اساس صبر بر او صحت یافت. پس تمام خیرات زیر قدمهای صبر قرار دارند، و از اینرو است که خداوند به تکرار و تاکید آن را در قرآن توصیه فرموده است. (ای مؤمنان صبر پیشه کنید و با هم مدارا کنید و بر صبر استقامت ورزید و در این راه محکم باشید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید).

خداوندا، ما را از صابران قرار ده و از تابعان مؤمنان صبور بر احسان و نیکوکاری محسوب فرما. و از هر لحاظ در گفتار و کردار و تنهائی و میان جمع و ظاهر و باطن و در هر حال ما را پیرو صالحان و صابران فرمای. (پروردگارا در دو سرا ما را به پاداش نیکو برسان و از آتش دوزخ حفظ کن). بر پایداری در اجرای حکم خدا استقامت و صبر کنید در حالی که پرده از روی رموز علم بر شما کشف و برداشته شده و در حالی که خداوند شما را به صبر امر فرموده است. پس مخصوصاً بر امر پیغمبرش پایدار باشید و اموری که خاصهٔ او بوده است و بر شما نیز بطور عام امر است صابر باشید که خداوند فرمود: (صبر کن همچنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند[۲]). ای محمدﷺ صبر پیش‌گیر چون دیگر فرستادگانِ من که در برابر مقدرات و حکم من بر اهل و اولاد و اموال و آزار خلق بر ایشان صبر کردند و با تمام آنها مبارزه و جهاد نمودند به احتمال و به امید

۱ـ سورهٔ فتح: آیهٔ آخر.
۲ـ سورهٔ احکاف، آیهٔ: آخر.

توفیق. و چقدر تحمل شما کم است ای امت اسلام، یکی از شما را نمی‌بینم که یک کلمه از رفیقش تحمل کند و آن رفیق در مقابل او معذرت نکند. از پیغمبر و احوال او در ابتدای نبوت عبرت گیرید و بیاموزید که چندان استقامت نمود تا بالاخره راحت و سربلندی را برای شما کسب کرد.

وای بر تو، به یاد آور گرسنگی گرسنگان، و برهنگی برهنگان، و بیماری بیماران، و حبس زندانیان را، تا بلا و زخمت وارده بر تو آسان گردد.

اهل قبور را در اهوال[1] قیامت یاد کن و علم خدا را به خویشتن در نظر گیر و نظرات و سابقهٔ لطف او را بر خود و سایر مردم بیاد آر که بحقیقت در هنگامی که مجالت تنگ گردد، از او شرم کنی. در گناهانت فکر کن و از آنها توبه نمای و نَفْسَتْ را از تنگی و سختی عقاب و عذاب حق خبر ده که چون از گناه توبه کردی و از خدا ترسیدی همان توبه و تقوی در مقابل هر غم گشایش و برای هر تلخی نجاتی فراهم کند. چنانکه خداوند فرموده است: (هرکه تقوای حق را رعایت کرد خداوند مشکل‌گشای او شود و از محلی که خودش نمیداند روزی او را تامین کند، و هر که بر خدا توکل کرد برایش کافی است و همانا خداوند خود به کار او می‌رسد[2]). خداوند شخص صادق را عقل داده و او را از دروغگویان جدا سازد، به سبب صداقتش. پس تو هم صدق را به جای کذب و پایداری و استقامت را به جای نفرت و بی‌ثباتی و خوشبختی را به جای بدبختی و صبر را به جای بیقراری و شکر را بجای کفر و رضا بقضا را به جای تعرض و ناخشنودی و موافقت را بجای مخالفت و یقین را به جای شک قرار ده. وقتی موافقت کردی و مخالف نبودی و شکر حق به جای آوردی و کافر نعمت نشدی و خشنود شدی و تَعَرُّض و شکایت نداشتی و اطمینان یافتی و دچار شک نگشتی؛ آیا خداوند برای چنین بنده‌ای کافی نیست؟

ای فقراء، بر فقرتان صبور باشید تا در دنیا و آخرت بی‌نیاز گردید، از حضرت رسول ﷺ منقول است: (فقراء صابر در قیامت همنشیان خدا هستند). فقراء

۱ـ اهوال = ترسها ـ بیمها

۲ـ سورهٔ اطلاق: آیهٔ ۳.

راضی و صابر به وضع موجود خویش همدم و همنشین پروردگار روزی بخشند، امروز با قلب و فردای قیامت با جسم (واضح و بطور آشکار همصحبت خدا گردند). فقراء نزد خدایند و با او و غیر او صبر را مراعات کنند. دل فقراء با خدا خوش و فرحناک است و جز او را نپذیرد چنانکه در مورد موسی عليه‌السلام می‌فرماید: (ما قبلاً شیرِزنانِ شیرده را بر او حرام کردیم)، هیچ مؤمنی نیست جز اینکه هنگام موت پرده از چشم او برداشته شود، پس آنچه در بهشت به او تعلق دارد می‌بیند و حور و غلمان و پیشخدمتان بهشتی به او اشاره کنند، و از خوشی بهشت به او مژده می‌دهند. آنگاه مرگ بر او سهل شود و در سکرات همانطور که خداوند با آسیه زن فرعون رفتار نمود با او نیز عمل کند. (فرعون آسیه را به انواع عذاب شکنجه کرد سپس میخهای آهنی به دست و پای او کوبید، در این حال پرده از چشم او برداشته شد و درهای آسمان بر او گشوده شدند و بهشت و نعمتهای آن را دید و فرشتگانی را مشاهده کرد که در بهشت مشغول ساختن منزلی بودند. آنگاه گفت: پروردگارا برای من خانه‌ای در بهشت بنا کن و از فرعون و عمل او و از همه ظالمان مرا رها کن و نجات مرحمت فرمای، پس به او بشارت دادند، که این خانه مخصوص تو می‌باشد و در آن حال خندید، فرعون به اطرافیان خود گفت که این زن دیوانه است آیا نمی‌بینید که در عین تحملِ شکنجه می‌خندد[1]؟!). مؤمنان چنین هستند هنگام مرگ آنچه را که خداوند از روی لطف برای ایشان آماده کرده است در بهشت می‌بینند.

بعضی از مؤمنان نیز هستند که حتی قبل از مرگ مقام خود را می‌دانند و می‌بینند و آنان مقربانند.

وای بر تو، چگونه دیگران را به صبر امر می‌کنی و خود بی‌تاب و بیقراری؟ چگونه او را به شکر نعمت دستور می‌دهی و تو خود شاکر نیستی؟ چگونه به دیگری نصیحت می‌کنی که از مقدرات حق راضی باشند و خود شاکی هستی؟ چگونه امر به زهد از دنیا کنی و خودت بدان تمایل نداری؟ و چگونه دیگران را

۱ـ سورهٔ تحریم: آیه‌ای به آخر مانده.

به آخرت رغبت دهی و خود آخرت را ترک و فراموش کرده‌ای؟ و بالاخره چگونه می‌گوئی که برادرت فقط بر خدا توکل و اعتماد کند و تو بر غیر او تکیه داری؟ پس با این اوصاف تو در نظر حق و صادقان و صالحان زشت هستی. آیا نشنیده‌ای که یکی از شعرا گفته است:

از کاری که خود کنی دیگران را نهی مکن — که اگر چنین کردی ننگی بزرگ است

تو تمام سرو کارت با مخلوق و تمام امورت نفاق و دوروئی است، پس نزد خدا به قدر بال پشه‌ای ارزش نداری، و تو با منافقان در پائین‌ترین طبقات دوزخ خواهی بود.

صادق بر نعمتها شکر کند و بر زحمتها و بلایا صبر ورزد و اوامر حق را اطاعت و از نواهی او اجتناب کند و دلش بر این اساس آرام یافته است که: شکر نعمت، نعمت افزاید، و صبر بر ناملایمات موجب زوال رنجها شود و کار ما سهل گردد. پس هنگام مرگ فرزند یا همسر و از دست‌دادن ثروت و کم‌شدن اعتبار و حیثیت دنیائی صبر کنید، زیرا شما منفعت فراوان دیده‌اید. وقتی با روزی کم شکر کردید و با تنگدستی صبر نمودید، بال ایمانتان قوی شود و سلولهای قلبتان محکم گردند، و این نعمتها ترا به درگاه خدایت می‌رساند.

چگونه ادعای ایمان داری و صبور نیستی؟ آیا فرمودهٔ حضرت رسول ﷺ را نشنیده‌ای: (صبر از ایمان است همچنانکه سر جزو بدن است)، وقتی تو صبر نداری ایمانت اصل ندارد، پس در این صورت بدنت نیز ارزش ندارد، و اگر دهندهٔ بلاها را می‌شناختی بر بلای او صبر می‌کردی، و اگر دنیا را می‌شناختی در طلب آن گناه نمی‌کردی.

خداوندا: گمراهان را هدایت کن و توبهٔ هر نافرمانی را بپذیر، و به بلاکشان صبر مرحمت فرمای، و هرکه را مورد عفو فرمائی به شکر موفق ساز.

تقوی پیشه کنید و صابر باشید که رأس دین صبر است و بدنش عمل خیر است، و بهمین جهت پیغمبر فرمود: صبر جزء ایمان است چنانکه جزء بدن است. هرکاری جز به صبر و تسلیم به مُقدّرات حق تمام نشود، صبر کنید و ثابت

باشید و در خلوت و جلوت وارع باشید و از قسمت دیگران زهد جوئید (دور گیرید) و از غیر نصیب خود اعراض[۱] نمائید. ای فرزند وقتی با حضور قلب در پیشگاه خدا ایستادی، حرص و طمع در تو نماند و حسن ادب تو زیاد شود و شهوات تو زائل گردد. صبر، عبادات را کامل و اسباب را از تو جدا و خدایـان غیرخدای عزوجل را خلع کند. تو هوسباز و نادان به خدا و رسول او و غواص ایشان هستی و ادعای زهد می‌کنی در صورتی که خود بدان دلخوش و مغروری. چگونه به دنیا و دنیادوستان رغبت داری اما به خدایت مایل نیستی و حال آنکه همواره در حضور خدائی. حسن ظن و ادب را رعایت کن تا ترا بـه درگـاه او دلالت کنم و راه وصول به او این است که لباس تکبر از تن تو دور کنم و به جای آن لباس تواضع را بر تو بپوشانم.

آن حضرت در اخلاص می‌فرماید

ای فرزند اخلاص عمل برای خدا بر تو واجب است. در نماز و روزه و حج و زکات و جمیع کارهایت به عهد او رفتار کن و با او پیمان ببند و این عهد و قرار جز توحید و اخلاص و اداء فرائض و سنن و نماز جماعت و صبر و شکـر و تفویض[۲] خویش به حق و ترک مخلوق و تمام طلب از او و اعراض از غیر او و روی آوردن قلب و سر به او چیز دیگر نیست. بدون شک اگر تو بر این اوصاف باشی خداوند در دنیا مقام قرب به تو عطا فرماید، و محبت تو را در دل عموم جای دهد و عشق و علاقه‌ات را نسبت به خود زیاد گرداند و بالاخره از تقرب و نعمت خویش ترا پاداشی عطا کند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در قلب کسی نگذشته باشد. ای مخلص از شرک بگریز و خالصانه بـه درگـاه پروردگار بیا و در حضورش توقف کن زیرا به برکت توحید و هیبت، صدقت خداوند همواره حافظ تو می‌شود. و اگر آفات بر تو نازل شود صبر و استقامت

۱ـ اعراض = چشم‌پوشی

۲ـ تفویض = واگذاشتن ـ محول‌کردن

کن و قرائت آیه: «**یُثَبِّتُ الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخره**[۱]» و نیز «**لاَ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ الْعَلِّیِ الْعَظِیمِ**» وَ «**اَسْتَغْفِرُ اللهِ**» وَ «**سُبْحٰانَ اللهِ**» زیاد بگو خدا را به صدق یاد کن تا از لشکر بلاها و از جمله نفس و شهوت و شیطان در امان باشی، چند بار شما را به مفاد این آیات «**من عیدی الله فهوالمهدی من یهدی الله فلا مضل له و من بقیلل فلا هادی له**» آشنا نمودم. پیغمبر هدایت صالحان امت را بسیار دوست می‌داشت و از پیشگاه حق تمنا می‌کرد، خداوند بر او آیه «**انک لا تهدی من احببت**» (تو نمی‌توانی هرکس را که دوست می‌داری هدایت کنی، بلکه خداوند هرکه را بخواهد هدایت کند) را بر او وحی نمود، در این وقت بود که فرمود: (من برای هدایت مردم مبعوث شدم اما هدایت در دست من نیست و ابلیس مردم را گمراه کند در صورتی که گمراهی خلق در اختیار او نیست). عقیدهٔ پیروان کتاب و سنت این است که شمشیر نَبُرّد و آتش نسوزاند و غذا انسان را سیر نکند، و آب جانداران را سیراب نکند جز به امر و خواست خداوند نباشد. همچنین جمیع اشیاء به اختلاف انواع خود اثری ندارند تا خدا نخواهد، زیرا تصرف و تغییرات تمام به قدرت و امر و ارادهٔ اوست و اسباب و آلات و ابزاری هستند که در اختیار اویند و هرگونه بخواهد با آنها عمل کند. ابراهیم خلیل علیه السلام را چون به آتش افکندند و خدا نخواست بسوزد آتش بر او سرد و بی‌اثر شد. و در حدیث صحیح وارد است که حضرت فرمود: (آتش در قیامت گوید: ای مؤمن بگذر زیرا نور تو شعلهٔ مرا خاموش کرده است). بنده خوب، و آزاد را اشاره‌ای کافی است.

ای عابد بدون قلب حاضر به عبادت، مثال تو چون خری است که چشم او را بسته‌اند در حالی که آسیا را می‌گرداند (در محل کوچکی به دور خود می‌چرخد). خود خیال می‌کند که فرسنگها راه پیموده در حالی که از مکان خود خارج نشده است.

وای بر تو، برمی‌خیزی و می‌نشینی در نماز و گرسنگی و تشنگی را در روزه

۱ـ سوره رعد: آیهٔ

تحمل می‌کنی بدون ذره‌ای اخلاص و تـوحید پس چـه مـنفعتی بـردی و جـز زحمت از این نماز و روزه چه چیز بـه دست آورده‌ای؟ نـماز و روزه انـجام می‌دهی در حالی که چشم باطنت را به ثروت و دارائـی دیگـران دوخـته و در انتظاری تا ایشان هدیه‌ای بفرستند و عبادت ترا ببینند و از روزه‌ات آگاه شوند. ای مشرک، ای منافق، ای ریاکار، ای بدبخت و ای روی‌گردان از صفات راستان و علمای ربانی، آیا نمی‌دانی که من محک و کوره و داروغهٔ شما هستم و شما را در مقابل ادعاها بازخواست کنم؟

از حضرت ﷺ منقول است که فرمود: (اگر مردم را به دعاوی ایشان مؤاخذه کنند ممکن است جماعتی ادعای خون و مال از طایفهٔ دیگر بکنند، اما مدعی باید شاهد بیاورد و آنکه انکار کند باید قسم بخورد). چقدر پرمدعا هستی، اما عملت کم است، عکس این باش که راه درست پیموده‌ای.

کسی که خدا را شناخت زبانش بند آید و قلبش گویا شود و بـاطنش جـلا پذیرد و نزد حق درجه‌اش بالا رود و به حریم قدس انس گیرد و در قـرب او استراحت کند و به لطفش از دیگران بی‌نیاز گردد. ای آتش دلها، سرد و سلامت شوید، ای قلبها آماده گردید برای روزی که کوهها از هیبت آن به حرکت درآید، و زمین اسرار خود را فاش سازد.

مرد به تمام معنی آن است که در این روز بر قدمهای ایمان و یقین و توکل و محبت نسبت به خدا ثابت باشد و علاقه و شوقش به حق بیشتر گردد و بر قدم معرفت الله در دنیا پیش از مرگ و وصول به آخرت استوار بماند تـا کـوههای اسباب و خلق برای او به حرکت در آید و کوههای مسبب باقی بماند، کوههای ملوک ظاهر بروند و کوههای ملوک باطن نیز مـضمحل[1] گـردند، و امـا فکـر قیامت روز دگرگونی همه چیز در دل او ثابت بـماند. آن روز ایـن کـوهها کـه می‌بینید و از عظمت و علامت آن تعجب می‌کنید مثل پشم حلاجی شده گردند و از جا کنده شوند واز هول آن روز ذوب شوند و تندتر از گردش ابرها محو و

۱ـ مُضمَحِل گردند = نابود شوند

نابود شوند و آسمان مانند مس می‌گدازد و صفت و شکل آسمان و زمین دگرگون شود. اکنون نوبت دنیا و نوبت حکمت و نوبت اعمال و نوبت زراعت و نوبت تکلیف به آخر رسد و زمان پاداش و ارزش و ثواب اعمال و برداشت خرمن و آسایش از تکلیف و اعطاء حق هر صاحب حقی و جزای بخشش هر بخشنده‌ای فرا رسد.

خداوندا، قلب و اعضای ما را در آن روز برایمان ثابت دار و در دنیا و آخرت پاداش نیک به ما عطا کن و ما را از عذاب دوزخ نگهدار. بر شما اخلاص واجب است برای رضای حق، نه خلق، صله رحم انجام دهید و برای حق روزه گیرید، و برای به دست‌آوردن رضای او نه خلق و نه خودتان در دنیا زندگی کنید و در تمام طاعتها برای خدا باشید و مقصود شما انجام امر او باشد نه ریا و تظاهر. شما بر اعمال صالحه قادر نیستید جز به کم‌کردن آرزوها و به کم‌کردن آرزو نیز قدرت ندارید جز به رابطه و یادنمودن مرگ و بر یاد مرگ توانا نیستید جز به دیدن قبور کهنه و تفکر دربارهٔ مردگان و حالات زندگی آنان. بر قبرهای کهنه بنشینید و به خود بگوئید که اینها می‌خوردند و می‌نوشیدند و ازدواج می‌کردند و لباس می‌پوشیدند و دور هم جمع می‌شدند، حال آنها چطور تغییر کرد؟ و اکنون چه چیز به آنان نفع رساند و چیزی در دسترس آنها نیست جز عمل صالح نباشد؟

ای اهل شهر، کسی که قائل به بعث و نشور نباشد تابع مذهب دهری[1] است که ایشان از خوف قتل عقیدهٔ خود را پنهان دارند، و من جماعتی از ایشان را می‌شناسم و آنها را می‌بینم و راز ایشان را مستور می‌دارم و چشم از ایشان فرو پوشم. خدایا، خطاهای ما را بپوش و عفو کن و ما را مشمول هدایت و کفایت و عنایت خویش گردان. آمین.

آن شیخ در مورد صدق می‌فرماید

ای بندگان خدا راستی پیشه کنید تا رستگار شوید، شخص راستگو از عهد

۱ـ دَهری = مادیگرا ـ کسی که وجود خدا را انکار می‌کند.

خدا باز نگردد و در توحید حق به قول نفس و شیطان و آرزو رفتار نکند. شخص صادق ملامت را نشنود و گوش به آن ندهد و صادق در پناه خـدا و رسـول و بندگان صالح خدا است و به سخن منافق بدکار رفتار نکند و گوش ندهد. صادق جز صادق و کاذب جز کاذب را نشناسد. شخص صادق در آسمانها دارای مقامی عالی باشد. و گفتار هیچ گویندهای قادر به تعریف آن نیست و همانا خداوند بر کار خود غالب است و هرگاه کاری را در مورد تو اراده فرماید آن را برایت فراهم کند. شخص صادق اگر با تمام مردم برخورد کند نظر آنها را بر غیر مـحبوبش حرام پندارد و دنیا در چشم او بزرگ ننماید و آخرت نیز و خلاصه هیچ چیز غیر از خالق نزد او مهم و بزرگ نیست. فریاد منافق از زبان و سـر اوست و فـریاد صادق از قلب و باطن او.

دل شخص صادق همواره بر درگاه خدا منتظر و باطن او داخل درگاه اوست و مرتب بر دم در فریاد کشد و ناله و تضرع کند تا اینکه اجازهٔ دخول برای قدس[۱] صادر گردد. ای دروغگویان، راست نمایان نشود و راستگو خودنمائی نکند و شخص راستگو همیشه در اقبال است و او باز نگردد، همیشه راستی بدون دروغ است، راستگو قول و عمل و دعوی و شاهد را احتیاج ندارد و هرگز از محبوب خود با تحمل تیرهای بلا رویگردان نیست، بلکه تیرها را در سینهٔ خود جای دهد چنانکه گفتهاند: (شدت علاقه تو به چیزی کور و کرت کند). کسی که بداند طالب چیست بخشش بر او سبک شود. محب صادق همیشه در محبت خـود خطرها را استقبال کند و اگر در بـرابـر او دریـائی از آتش بـاشد در آن غـوطه میخورد و بر سختیها هجوم برد به طوری که دیگری جسـارت چـنان حـمله ندارد، و البته صداقت او چنان قدرتی به او میدهد و فراوانی محبت و کمصبری او از دوری محبوب، او را جسور نماید، بلیّات[۲]، صادق و کاذب را از هم تمیز دهد (در حالت اعراض و ناخشنودی دوست از دشمن جدا میشود).

۱ـ قدس = عالم مجردات

۲ـ بلیّات = بلاها

شیخ عبدالقادر راجع به حزن می‌فرماید

وای بر شما چیزی را بدون عوض می‌خواهید و آن چیز هرگز در دست شما قرار نگیرد، قیمت بپرداز آنگاه جنس تحویل بگیر. کسی از نعمتهای گوارا متنعم شود غصه و غم دنیا بر او واقع شود. پس حزن و غم دنیا را تحمل کنید تا شادی آخرت برای شما دست دهد، پیغمبر شما همیشه محزون بود آن حضرت بسیار عبادت انجام می‌داد. در حالی که گناه قبل از پیغمبری و بعد از آن آمرزیده شده بود. آن حضرت گاه به خلق و گاه به خالق فکر می‌کرد، او در غم امتش بعد از خودش بود.

حسن بصری رحمه‌الله وقتی از خانه خارج می‌شد مثل این بود که از قبر به در آید و غم و خستگی بر چهرهٔ او اثر می‌گذاشت. حُزن کار مؤمن است در تمام احوالش تا به ملاقات خدای خود می‌رسد. طایفه درویشان مرتب بر قدم خاموشی و بی‌زبانی هستند. تا اینکه اجازهٔ نطق با مردم از طرف خدا به آنها برسد و با صالحان جمع شوند و با هم صحبت کنند. و آنها را بر مرادشان دلالت کنند و کلاً به امر حق ناطق شوند. پس هرگاه قلب آنان به خلق نائل شود دست غیرت خدا بر قبض و لجام آنها برآید و درِ رحمت و انبساط بر آنها بسته شود تا اینکه معذرت بخواهند و توبه کنند و چون توبهٔ آنها به حقیقت پیوست درِ رحمت حق برای آنها باز شود و قلب آنها تقرب حاصل کند.

شیخ عبدالقادر در مورد رضا می‌فرماید

بر آمدن مقدرات دلتنگ مباش مقدری که هیچ‌کس قابل بر آن نیست و کسی نمی‌تواند در آن دخالت کند هرچه مقدر است صورت پذیرد. کسی راضی شد راضی است. و کسی معترض است معترض باشد. اشتغالت به دنیا محتاج نیت درستی است وگرنه تو زشت و گناهکاری. اشتغالت به دنیا محتاج نیت صحیح

است. در تمام کارهایت بگو: «**لاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ الْعَلِّيِ الْعَظِيمِ**» ساعتی برای دنیا باش و ساعتی برای آخرت، ساعتی برای خود باش و ساعتی بـرای زن و بچه‌ات و بقیه ساعات عمرت را برای خدا مصروف دار و در اطاعت و طاعت و عبادت او بگذران.

ای فقرا، ای گرفتاران مصائب، به یاد مرگ و اهوال[1] بعد از آن باشید که فقر و گرفتاریها و ترک دنیا بر شما آسان گردد. این نصایح را از من بپذیرید که من اینها را امتحان کرده و به آن خو گرفته‌ام، درویشان جز رضای خدا را اراده نکنند از بهشت دل کنده و در حضور آفرینندهٔ بهشت ایستاده‌اند (از خوف او پهلوی آنان از خوابگاه دور گیرند)، برای رضای او بین دلها و ثروتهاشان حائل قرار دهند و دکانهای خود را می‌بندند، در بیابانها و صحراهای وحشتناک سرگردان شوند، نه قرار دارند و نه شب آنها شب و نه روز آنها روز است. دل ایشان چون دانه در منطقهٔ گرمسیر باشد گه نشو و نما کند و گه می‌خشکد، و قلبشان از خود ایشان دوری گزیند و فرار کند. چنین کسانی عاقلان زیرک و تیزهوش می‌باشند و دنیا و اهل دنیا را شناخته‌اند و به مکرها و سحرها و بی‌وفائیها و فرزندکشیهای دنـیا واقفند و قلوب این قوم را از این قساوتهای دنیا آگاهی داده‌اند، پس دل آنها از خواب و راحت دور شود و باطن ایشان بعد از ظاهر روشن گردد و پـرندگان باسماع قفسها سماع کنند، و قول حق را در حدیث قدسی می‌شنوند که فرمود. (کسی ادعای محبت مرا دارد و چـون شب آیـد غـافل از مـن گـردد و راحت می‌خوابد، دروغگو است)، شرمسار شدند و از این ملایمت حیا کردند، پس در حضور خدا در تاریکی شب ایستادند و پـاهای ایشـان در حـضورش صـف کشیدند و اشک آنها بر گونه‌هایشان جاری گردید، سپس با چشمان اشکبار خدا را مخاطب ساختند و با قدمهای بیم و امید بر او داخل شدند، بیم از رد و امید به قبول.

ای فقرا و ای طایفه من این حکم ظاهر است، به کتاب خدا و سنت پیامبرش

۱ـ اهوال = ترسها و بیمها

عمل کنید و در اعمالتان اخلاص بورزید و آنگاه بنگرید که از لطف و کرم و خوش محاورگی او چه می‌بینید؟ ای محرومان، ای فراریان، ای بخت برگشتگان روی آورید و باز گردید و از تیر آفات و مقدرات فرار نکنید که اینها وهم و خیال و وسوسه است. ثابت باشید تا به ثبات کافی دست یابد و از شر وهم و خیال برهید، چیزی غیر از خودتان بر شما واقع نشود که سینه و قلب صادقان آن را دریابد، نه شما اهل آن هستید و نه شما برای آن هستید. شما ناظرید و شما پیروید و شما مورد و موجب زیادی و سیاهی لشکرید و کسی که سیاهی قوم را زیاد کند خود جزو آن محسوب است، ای کسی که اراده می‌کنی و می‌خواهی، بکوش، امّا تو نخواهی و اراده نکنی. به یکی از بزرگان تصوف گفته شد: چه اشتها دارید؟ جواب داد: اشتهایم این است که اشتها نکنم. تمام امور جهان در حال دایره رضا به قضا و ترک اراده و تسلیم قلب و انداختن آن در بین دو دست قدرت حق که خالق و تغییردهنده قلوب است می‌چرخد.

خداوندا، ما را از مسلمانانی قرار ده که قلوب خود را به قدرت و ارده تو تسلیم کرده‌اند و در دنیا و عقبی اجر نیکو به ما عطا کن و از آتش دوزخ ما را نگاهدار. چقدر توحید و رضا و تسلیم به خدا در میان شما کم است، هیچ خانه‌ای نیست که در آن تعرض و ناخشنودی و ناشکری نباشد، چقدر به وسیلهٔ اسباب دنیا و مردم برای خدا شریک قائل می‌شوید و غیر از خدا، فلان و فلان را ارباب و مؤثر در کار خود می‌دانید. و نفع و ضرر و عطا و منع خود را به ایشان نسبت می‌دهید! چنین کاری نکنید و به سوی خدا برگردید و قلب خود را برای او از غیر او فارغ کنید. و در پیشگاه او، لابه و تضرع نمائید و احتیاجات خود را از او بخواهید و مهمات خود را به او واگذارید که محل دیگری ندارید و در دیگری نیست که بدان پناه برید. هر دری بر روی شما بسته است جز در رحمت او. هنگام خلوتها با او خلوت کنید و در گرفتاریها او را مخاطب سازید و با زبان ایمان با او صحبت و درددل کنید. هر فردی از شما چون زن و فرزندش خوابیدند و سر و صدای خلق ساکت شد (نیمشب) باید وضو تازه کند و پیشانی

خود را از روی ایمان و اخلاص بر خاک مالد (سجده کند) و به خدا تقرب جوید و عذرخواهی کند و به گناهان خویش اقرار نماید تا به رضایتمندی خدا برسد و نیازهای خود را مسألت کند، و از هرچه سینه و اوقات او را تلخ کرده است در حضورش شکایت کند زیرا فقط او پروردگار شماست نه دیگری و او معبود شما است نه غیر او. از او مگریزید به واسطهٔ تیرهای بلا و مقدراتش. خداوند با تمام اخلاص با مردم پیش از شما به وسیلهٔ سختیها و جنگها و گرانیها و قحطیها معامله کرد تا او را بشناسد و شکر کنند و نسبت به حکم و خواست او صبر کنند و در پیشگاه او خالصانه توبه نمایند. مجازات برای اشخاص ناآگاه است و فدیه و کفاره برای مؤمنان است که پرهیزگارند و درجات بلند، مخصوص شایستگان و دارندگان یقین و مریدان راستگو می‌باشد.

آن شیخ در مورد تقویٰ می‌فرماید

ای صاحب نسب، نسبت را فراموش کن و نسب صحیح بیاور. به حضرت رسول گفتند: کرا دوست دارید و به چه کسی بیشتر تعلق دارید؟ فرمود: هر شخص پرهیزگار از آل محمد است. با قدمها و ادعای نسبت نزد من نیا، بلکه با قدم تقوی به من بپیوند. عاقل باش زیرا به مجرد نسب عالی آنچه نزد خداست (از رحمت و رضایت و حسن خاتمت) به دست نیاید، مهم این است که نسبت تقوایت صحیح باشد، که خدا فرمود: (همانا گرامیترین شما نزد من پرهیزگارترین شماست).

در مجاهدت نفس چنین می‌فرماید

به شستن لباس بدنت مپرداز بلکه لباس قلب را از چرک گناه پاک کُن. ابتدا قلب خود را بشوی سپس لباست را، و بین دو غسل و دو طهارت (ظاهر و باطن)

جمع کن، لباست را از چرک و قلبت را از گناهان بشوی و به هیچ چیز مناز که همانا خدای تو هرچه اراده کند انجام دهد از اینرو حکایت شده است که یکی از صلحاء به خاطر خدا به زیارت برادرش رفت، به او گفت: ای برادر بیا که برای علم خدا گریه کنیم. و این شخص صالح چقدر زیبا گفت، به حقیقت او عارف مانند بوده است و فرمایش حضرت رسول را شنیده است که (اگر یکی از شما به عمل اهل جنت رفتار کند به حدی که بین او و بهشت جز یک ذراع نماند آنگاه اگر در علم خدا روز ازل بدبخت مقدر شده باشد در آخرین نفسهایش عمل اهل دوزخ کند و وارد دوزخ شود، و عکس آن نیز مصداق دارد).

ای فرزند، همانا وقتی قلباً به خدا رجوع کردی علم خدا در مورد تو بر تو ظاهر می‌گردد و آنگاه ملازم درگاه رحمت او بشوی و بین خود و شهوات سدی محکم قرار دهی و قبر و مرگ را همواره نصب‌العین[1] داری و مراقب توجیهات حق بر خویشتن می‌شوی و تمام آگاهی و حضور تو، به او منحصر شود و با وجود فقر اظهار بی‌نیازی کنی و به تهیدستی راضی هستی و به کم قانع و حدود فرمان خدا را رعایت کنی (امتثال او امر و اجتناب نواهی و صبر بر قضا و قدر) پس چون بر این شیوه قیام و اقدام کردی، با خدای خویش ملاقات کنی و در باطن محرم اسرار او شوی، این جا است که همه چیز برای تو کشف شود.

(درویشان حقیقی از غلبه چرت (خواب کوتاه) فرا رفته‌اند، در حالی که میان ایشان افرادی موجود است که یک ساعت از شب می‌خوابد تا بتواند بقیهٔ شب را برای عبادت و راز و نیاز بیدار باشد و قسمتی از حق نفس را نیز بدینوسیله ادا کند تا آنان را نیازارند.) یکی از صلحا بعضی شبها می‌خوابید و بدون احتیاج مبرم به خواب آمادهٔ استراحت بود، علتش را از او پرسیدند، در جواب گفت: خداوند می‌داند که خوابم در کمال صداقت و به خاطر رضای اوست، زیرا خواب شخص صادق وحی خداست و آن موجب نیروی جسم او خواهد بود. شخص مقرب به درگاه خدا فرشتگانی دارد که تمام اوقات مواظب او هستند، اگر بخوابد

۱ـ نصب‌العین = در جلو چشم.

بر بالین او می‌نشینند و او را از هر شری حفظ کنند و شیطان نیز در کمین او می‌نشیند اما جرأت نزدیک‌شدن به او را ندارد و خلاصه او در حفظ و حراست حق خوابیده است و حرکت و سکونش در پناه خداست. بار الها، ما را در حفظ خود قرار ده و در دنیا و عقبی پاداش نیکو به ما عطا کن و از آتش دوزخ محفوظ دار.

مؤمن نفس خود را شفا بخشد و چون آزادی به او رسد گوید: بارها ترا موعظه کردم و گوش ندادی، از که می‌ترسی؟ ای جاهل، ای کافر، ای دشمن خدا، هرکس که نفس خود را محاسبه نکند و در پاکی او نکوشد و او را نصیحت نکند، رستگار نمی‌شود.

پیغمبرﷺ می‌فرماید: (کسی که نفس خود را نصیحت و ملامت نکند ناصحان در او تاثیر ندارند). کسی که طالب نجات است باید خویشتن را موعظه کند و نفس خود را به زهد و مجاهدت وادارد. زهد ترک چیزهای حرام و سپس شبهه و سپس ترک مباح و بالاخره ترک حلال مطلق است، تا اینکه چیزی نماند که آن را ترک کند.

شهوات را ترک کن که ترک آنها شفاء و صفای قلب است، سیرشدن از حلال قلب را کور و مست کند تا چه رسد به حرام، از اینرو است که حضرتﷺ فرموده است: (پرهیز اصل دواها و پرخوری اصل دردها است) و خوراک بدن باید به قدر احتیاج و عادت بدن باشد. پیغمبر در این کلمات مختصر بدن را جمع کرده و شکم را سه قسمت دانسته که اگر به آن خدمت کنند، نور کیاست و چراغ عقل و نور دوستی حق در قلب خاموش شود. تا وقتی که به فکر دنیا باشی و با خلق نشست و برخاست کنی باید در پرهیز باشی و با احتیاط و دقت عمل کنی زیرا در این حال تو در بیمارستانی و قلبت به حق پیوسته و چون کار تو با او و تولیت امورت در قبضهٔ قدرت اوست او مواظب و ناظر توست. در حالی که تو در تنگی قرار گرفته باشی چگونه متوجه تو نیست در حالی که خود را در اختیار او گذاشته و شایستهٔ حضور او شده‌ای؟ حضرت رسول فرموده است: (به راستی

دوست من خدائی است که قرآن را نازل کرد و صالحان را توجه فرماید[1]). به طهارت قلبت بپرداز که آن فرض است، سپس آن را به معرفت حق عرضه کن که اگر اصل از دست دهی فرع از تو پذیرفته نیست و طهارت اعضای ظاهر با وجود ناپاکی قلب فائده ندارد.

پاکی اعضاء سنت است ما پاکی قلب عمل به قرآن است، مواظب قلبت باش تا اعضایت محفوظ باشد که (هر ظرف از چیزی که در آن است می‌تراود) هر چیز که در دلت باشد از اعضایت ظاهر گردد.

چیزی که در دست تو نیست مطلب، خوشا به حال شما اگر به این دستور روشن و عموم پسند رفتار کردی مسلمانی. خوشا وقت شما که به تعالیم اسلامی عمل کردید تا مبادا در قیامت از گروه کافران باشی، خوشا به حال ما که در زمین بهشت و بر در آن می‌نشینیم و از اهل دوزخ نیستیم.

ای کودک، ای جوان، ای شیخ، ای مرید، خیر در شما نیست اگر لقمه‌ات را از حرام پاک نسازی. اغلب بلکه عموم شما واضح از حرام می‌خورید و می‌نوشید و قلب شما از خوردن حرام و شهبه سیاه شده است و نفس و هوا برای شما خوردن حرام را آماده کرده‌اند و نفس و هوا در طلب شهوات و لذات مشارکت دارند و پرهیز نکنند. اگر تو نفست را داروی تلخ دهی او از تو شیرین طلبد، پس او را با نان جو هدایت کن تا امنیت آن تأمین شود و به نان خشک و تلخ بسازد. نفس اگر در خوراکش پرهیز نکند مانند مرغی است که در مزبله‌ها[2] و مراکز تجمع نجاست بچرد و از پاک و ناپاک بخورد و اگر کسی بخواهد تخم یا مقداری از گوشت آن را بخورد باید مدتی آن را حبس کند و غذای پاک به او بخوراند تا گوشتهائی که از نجس و حرام تولید شده بود از بین بروند (تغییر ماهیت دهند) و خلاصه او را از اکل حرام دور دارند. البته خاصان ابتدا نفس را از اکل حرام و بعدها حتی از اکل حلال هم مانع می‌شوند.

ای فرزندان من، اگر به یکی از شما گفته شود که آیا بر سر این روش و عمل

۱ـ اواخر سورهٔ اعراف: از آیات آخر سوره.

۲ـ مزبله = جای ریختن سرگین و خاکروبه

که الان هستی جانت را می‌دهی؟ می‌گوید: خیر. سپس اگر به او بگویند علت را نیکو گردان می‌گوید: اگر خدا مرا موفق کرد چنین کنم و به قضا و قدر موکول کند و از لذا دست نکشد و در حالی که او به طفره‌گذاری و امروز و فردا کردن و بلی و نه سرگرم است، ناگهان پیک اجل بر او تازد و او را در عین خوشگذرانی و غفلت و تنعم فرو گیرد و از دوستان و جاه و مقام و مغازه و سود جدا کند و در حالی بمیرد که وصیتش را ننوشته و حسابش روشن نیست و آرزوهای دور و درازش برآورده نشده است. پس فکر صحیح آن است که صالحان را به خدا نزدیک کند و آنها را از عمران به خرابی کشاند و شادمانی آنان را زائل کند و غم ایشان را ادامه دهد. هرکس که خدا را شناخت خوف و حزنش زیاد گردد و خداوند همواره هم صحبت او و یادش شغل او خواهد شد و آرزو کند که کلام فردی از مخلوقات را نشنود و با کسی ملاقات نکند و می‌خواهد که از زن و فرزند و ثروتش خلاص شود، تمنا دارد آنچه قسمت اوست به دیگری منتقل گردد، آرزو می‌کند که به طبیعت و طینت فرشتگان تبدیل گردد و هرگاه خلاصی از افکار و آرزوها را اراده می‌کند علم ازلی او را مانع شود و بهانه‌هائی بر سر راه او پیدا شود تا وقتی که سابقه و علم خدا آن را توقیع و امضا کند، پس شب و روز در حصول مقصود فکر کند، اما کم‌کم خداوند به موافقت، دنیا را از او بزداید، سپس معرفت خود را بر او غالب کند و بالاخره ظاهر و باطن او را از بدیها حفظ فرماید.

فتح موصلی‌رحمه‌الله در مناجاتش می‌گوید: (ای معبود من، تا کی مرا قبول نمی‌کنی و در دنیا حبس فرمائی؟ کی به حضور خود انتقالم دهی تا از دنیا و اهل دنیا بیاسایم!). مثال تو همان است که نوح به پسرش گفت: (ای پسر با ما سوار کشتی شو و از کافران مباش، در جوابش گفت به کوه پناه برم که مرا از آب حفظ کند). واعظ به تو می‌گوید: زود باش با من به سفینهٔ نجات سوار شو و تو گوئی به کوه جای می‌گیرم تا غرق نشوم، و کوه تو آرزوی دراز و طمع تو به دنیا است، بزودی ملک‌الموت می‌آید و ترا در کوهت غرق کند.

ای بندگان خدا بیائید از خانهٔ جهلتان خارج شوید که دیوار دین شما بر

اساس محکمی نیست. همانا شکست آن را جبران کنید و بر قاعده و اساسی که محتاج به تعمیر و خرابی نباشد بنا کنید. درویشان در عبادت حق نور را با تاریکی بیامیزند و خود بر قدم خوف و رجا ثابتند و از سوء خاتمت ترسانند زیرا در مورد عاقبت خود به علم خدا ناآگاهند. پس نور ترا با تاریکی جهل آمیختند. با خوف و رنج و گریه ضمن دوام بر نماز و روزه و حج و جمیع عبادات، خدایشان را یاد کنند، هم در دل و هم با زبان و چون به آخرت آیند داخل بهشت شوند و خداوند بخشش و الطاف خویش را بر آنان مرحمت فرماید. بنابراین او را بر این فضل بزرگ می‌ستایند و گویند: ستایش سزاوار خدائی است که غم و اندوه ما را برطرف ساخت.

ای فرزند بر تو واجب است در نماز صف اول را رعایت کنی زیرا آن صف مردان و دلاوران است و از صف آخر دور گیر که آن صف ترسویان می‌باشد. دین را در نظر گیر و در تصمیم جدی باش، زیرا هرچه بر نفس حمل شود می‌پذیرد و چوب از سر نفس برمدار که آن خوابیده و غافل است و بارهای گناه را دریافت می‌کند، آن را چون سفیدی چشم و دندانت تصور مکن زیراکه نفس بردهٔ بداخلاقی است و جز به وسیلهٔ ضرب چوب و شلاق قبول تکلیف نمی‌کند و او را سیر مکن مگر هنگامی که بدانی سیری او را سرکش نمی‌کند و او در مقابل سیریش در فرمان تو می‌ماند.

یکی از صالحان از سفرهٔ غذا برنمی‌خاست تا سیر نمی‌شد و او بدین شعر مثال می‌زد:

زنگی را سیر کن و او را به زحمت و رنج   وادار زیرا که زنگی خر است

آن گاه برای عبادت برمی‌خاست و از سیری خود بهره‌ای زیاد می‌برد (از آن برای عبادت نیرو می‌گرفت). یکی از صلحا گفت: که سفیان ثوری را دیدم که می‌خورد تا سیر شد آن گاه آنقدر نماز می‌خواند و گریه می‌کرد تا رحمت حق بر او ظهور می‌کرد، اما تو در پرخوری به سفیان اقتدا مکن ولی به کثرت نماز و گریه و راز و نیازش اقتدا و تأسی کن، زیرا تو سفیان نیستی و تاب مقاومت با نفس

خود نداری، تو نفس را چون او اسیر مکن، اما در صحت قلب بکوش، وقتی قلب صحت یافت مانند درختی پرشاخ و برگ است که مردم از آن بهره گیرند، از انس و جن و فرشتگان و حیوانات، اما وقتی قلب صحیح نبود مثل قلب حیوان است. ظاهری بی‌باطن و ظرفی بی‌آب و درختی بی‌ثمر و انگشتری بی‌نگین و قفسی خالی از پرنده و خانه‌ای بدون ساکن، و گنجی پر از دینار و درهم اما بدون خرج و انفاق از آن، و جسدی بی‌روح دارد. چون احبار[۱] یهود که بر اثر کفر به عیسی مسخ و دارای صورتی بی‌معنی شدند.

مردم جاهلند شیوه ادب را بـه آنـها بـیاموزید، آنـان بـین بـیماری و داروی شفابخش فرق نینداززند و حلال و حرام را از همدیگر تمیز ندهند و صـلاح و فساد را جدا نکنند، همیشه با خدا مجادله کنند که لقمه‌ای از آنچه نفس او آرزو دارد به او عطا نکرده است و حق و قسمت او را زیاد نکرده است و نان خالی بدون خورش به او عطا کرده است، پس چون نفسش آرام و اطمینان یافت و از بدی دست کشید الطاف حق بر او وارد شود. فرمان خدا به شما رسیده است: (خود را مَکُشید زیـرا خـداونـد بـر شـما آمـرزنده و مـهربان است). خـداونـد می‌فرماید: (ای نفس آرام و مطمئن به سوی خدایت باز گرد در حالی که تو از او خشنود و او نیز از تو خشنود است). قسمتش بر او ظاهر شود و علم ازلی خدا امر به استفادهٔ از آن کند، با این ایمان و ثبات قسمت او به تمامی برسد و او با رعایت زهد از آن استفاده کند و در این هنگام استفاده از قسمت خویش به او ضرر نزند بلکه موجب سعهٔ صدر[۲] و روشنی و صفای دل او گـردد. او مـثل مریضی است که پزشک خوراک و دوا را برای اصلاح و شفای او تعیین کند اما پس از حصول عافیت او را در طعام و شراب و انواع خوراکـها و مـیوه‌ها آزاد گذارد و خوراک قوای او گردد و در بدنش تأثیر مثبت گذارد. همچنین است که وقتی زاهد از قسمتهای خود استفاده کرد و در استفاده از آنـها جـنبهٔ پـرهیز و احتیاط وخوف را از دست نداد در عاقبت کار سلامت دین و نور قلب وباطن اوگردد.

۱ـ اَحبار = دانشمندان (یهودی)	۲ـ سعهٔ صدر = فراخی سینه

خداوندا، ما را از ترک‌کنندگان غیر از خودت بگردان و ما را در جمیع احوال به خودت رغبت ده و در دنیا و عقبی اجر نیکو به ما عطا کن و از آتش دوزخ ما را نگاهدار. ای جماعت فقرا، ایمان تحصیل کنید و با عَصای مجاهدت، نفس خویش را سرکوب و تنبیه کنید و آن اسب سرکش را به رائض[۱] ایمان بسپارید که از کره‌گی بی‌تمکین[۲] و تربیت ناشده است. نفس شما راضی نشده و تعلیم ندیده است از غایت کبر و اظهار عظمت؛ در طریق خدا کلمات: (من، با من، و برای من) وجود ندارد بلکه تمام این طریق محو و فنا است، ابتدا هنگام ضعف ایمان **«لا اله الا الله»** و بعد هنگام قوت ایمان **«لا اله الا انت»** که حضوراً خدا را مخاطب سازی و در باطن او را می‌بینی و البته این امریست باطنی و سرّی در سرّ نسیمهای مرحمت نهفته است زیرا که حضرت ﷺ فرمود: (همانا خدای عزوجل در زندگی شما نفحاتی[۳] دارد آگاه باشید و از آنها بهره‌مند شوید).

همچنین وارد است که مؤمن با نفس مجاهده کند در حسن رفتار و همیشه آن (نفس) را در نظر گیرد همچنانکه در بقیهٔ طاعات با آن مجاهده کند، زیرا عادت نفس تکبر و غضب و کوچک‌شمردن مردم است پس با آن جهاد کنید تا آرام گیرد که چون آرام گرفت، فروتن و ذلیل شود و اخلاقش را تهذیب کند و قدر خود را می‌شناسد و غیر خود را قبول دارد در صورتی که قبل از مجاهدهٔ آن فرعون بود. خوشا به حال کسی که خود را شناخت و با نفس دشمنی و مخالفت نمود. در تمام خواسته‌های آن، نفس را به یاد مرگ ملزم کنید که حتماً ذلیل شود و پس از تسلیم است که اخلاق و عاداتش را خوب کند. او را از خواسته‌هایش منع کنید و حق آن را به جای آورید در حالی که ذلیل و در فرمان شما است و خودش قدر خود را می‌داند او را با دست تفکر بگیرید و داخل دوزخ و بهشت کنید تا هرچه در آنها است مشاهده کند که حتماً به تمام معنی ذلیل و منقاد[۴] گردد. به قیامت فکر کنید و آن را بر نفس خود عرضه دارید پیش از آمدنش زیرا که بر

۱ـ رائض: مهتر اسبان یا میر آخور.
۲ـ تمکین = اطاعت‌کردن
۳ـ نفحات = بویهای خوش
۴ـ منقاد = فرمان‌بردار

رؤسا و علماء و اعلام[1] ایشان صورت آن گناهان که در دنیا کرده‌اند ظاهر شود.
نفس را به تواضع عادت دهید در برابر خدای عزوجل و در برابر بندگان مؤمنش و حقوق خدا را که بر عهدهٔ اوست از او بخواهید و بر سر آن با او مناقشه و جدال کنید همچنانکه صالحان کردند.

عمربن الخطاب رضی الله عنه چون شب فرا می‌رسید نفس خود را مخاطب ساخته می‌گفت: برای خدا چه کار کردی و چه مقدار از اعمال خیر برای او انجام دادی همچنانکه صلحاء کرده‌اند؟ سپس چوب تعلیم خویش را برمی‌داشت و با آن پاهای خود را می‌زد و به تمام کارهائی که نفس او باید برای خدا انجام دهد او را تذکر می‌داد و زیاده خدمت را هم از او می‌خواست که نسبت به حق تعالیٰ انجام دهد، وانگهی او از صالحان بزرگ اسلام است که مقرب و هم‌سخن و همنشین رسول خدا و یکی از عشره مبشره است که بهشتی بودنش حتمی است.

صالحان با همه طاعات و صلاح و فلاحشان نفس را مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌دهند و شما آن را رها کرده مورد سؤال و حساب و کتاب قرار نمی‌دهید به این جهت از آن بهره نمی‌گیرید؟

خداوندا؛ ما را بر نفس و آرزو و شیطان، قوی و مسلط فرمای. خداوندا؛ ما را از حزب رستگار خود به شمار آور و پیش از مرگ قلب ما را به خودت نزدیک گردان و لقاء خاص را در دنیا قبل از لقاء عام در آخرت روزی ما بفرما. آمین.

لقمان حکیم به فرزندش می‌گفت: فرزندم، کسی که ناچار است از آتش عبور کند چگونه از آن ایمن خواهد بود و کسی که حتماً از دنیا خارج می‌شود چگونه بر آن تکیه می‌کند و از مکرش مصون می‌ماند؟ و کسی که بناچار می‌میرد چگونه از مرگ باید ایمن باشد و چگونه از آن غافل است در صورتی که مرگ او را فراموش نکند و از او غافل نشود؟

عبور همه بر آتش است و از آن سلامت نمی‌ماند جز آن که از خدا ترسیده و جواز عبور را دریافت کند شما را سفری در پیش است که توشهٔ تقوی لازم دارد،

۱ـ اعلام = افراد خاص

و من نمی‌بینم که شما توشهٔ تقوی را به دست آورده باشید.

ای فرزند، نفس را به دنیا گذار و قلب را به آخرت سپار و باطن را به مولا واگذار و بر دنیا مطمئن مباش که آن ماری زینتی است و مردم را به زینت خود دعوت کند، سپس آنها را هلاک سازد، از آن خالصانه دور بگیر. در عبادت پروردگارت خالص باش و نیز در صحبت برادران مؤمن و شایستهٔ خویش و در خدمت‌گذاری آنان و در اعراض[1] از شهوات جدی باش. خدا را یکتا دان و تنها او را امید و پناه خود قرار ده، تا آنجا که جز او ذره‌ای در قلبت از عالم و خلق عالم جای نگیرد و باقی نماند. ارادت و تمایل جز به توحید مکن که همه را نابود کند. بنابراین دوای هر گناه و گرفتاری در توحید و اعراض از محبت دنیا است. خیری بر تو نیست تا وقتی که نفست را نشناسی و آن را از خطاش مانع نشوی و حق آن را به جا نیاوری، و تا به قلب خود مطمئن نگردی و قلب به باطن و باطن به حق، مؤمن و مطمئن نگردد، شلاق مجاهدات را از نفس خود برمگیر و به فریب و غفلت و خودبزرگی آن مغرور مباش. از او حذر کنید در حالی که خوابیده است چنانکه در بیداری از خواب درندگان نیز حذر می‌کنید. درنده می‌داند که شما او را خوابیده پنداشته‌اید لذا ناگهان به شما حمله کند و شما را شکار و پاره پاره کرده می‌خورد. از نفس خودتان نیز همواره برحذر باشید، و اسلحه از دوش قلب جدا نکنید که این نفس خود را به آرامش و خواری و فروتنی و موافقت در خیر به شما نشان می‌دهد در صورتی که باطنش غیر آن است. پس تا نفستان باقی است از او ترسان باشید، و این به کثرت غم و اندوه و قلت شادمانی و خوشگذرانی حاصل می‌شود، زیرا این کار (طی مراحل سلوک و رسیدن به مقام فنا فی الله) مبنی بر اساس حزن و تحمل سختی و رنج است و انبیا و اولیاء و صلحاء که درود و سلام خدا بر ایشان باد، نیز چنین بوده‌اند.

پیغمبر ما ﷺ بسیار محزون و دارای تفکر دائم بود و هرگز جز لبخند و تبسم با صدای بلند نمی‌خندید و اظهار شادمانی نمی‌فرمود جز به تکلف و خیلی ساده.

۱ـ اعراض = دوری‌کردن

شخص عاقل کسی است که به دنیا و اولاد و اهل و مال و خوراکیها و لباسها و اسبها و همسران شادی نکند که همه اینها آرزوهای زودگذر و موقت هستند.

مؤمن باید به نیروی ایمان و یقین و وصول، قلبش به یاد قرب حق جل و علا شاد شود و شادی کند. هنگامی قلب عبد پایداری ورزید و غیر از خدا همه چیز را ترک کرد و پشت سر گذاشت و از قلب خارج نمود، ملک دنیا در برابر ملک آخرت در نظرش خوار و سبک نماید، بر آتش و درندگان گذرد و با وحوش خو گیرد و از مردم فرار کند. نفس خود را به گرسنگی و تشنگی در بیابانها می‌سپارد و می‌گوید ای دلیل سرگشتگان مرا به خودت دلالت کن.

ای فرزند، غمت را یک غم بساز و این جز به ترک دنیا و دست کشیدن از حرام دلیل تمام نیست، سپس مباح، سپس حلال مطلق. بکوش که روز به شب آری و شب به روز بری، در حالی که ذره‌ای از فکر خلق در قلبت نباشد. من ترا پر از شهوات و لذات و محبت خلق دنیا و اعتماد بر اسباب می‌بینم. این کار به دو صورت صحیح است:

اول مجاهده و تحمل رنج و قبول وضع سخت‌تر و رنج‌آورتر، و این بین صالحان عادت و ریاضتی است معمول و مشهور.

دوم موهبت و عطای حق بدون زحمت، و آن کمیاب است و بجز افراد معدودی از مردم به آن دست نمی‌یابند.

تو کی و کجا از بندگانی هستی که خدا در قرآن به کثرت عبادت آنان را توصیف کند و می‌فرماید: (ایشان کمی از شب می‌خوابند و در سحرها استغفار و طلب رحمت و آمرزش می‌کنند) وقتی خداوند صدق چنین بندگانی را دانست، کسی در بین آنها مامور می‌کند که همواره ایشان را بیدار کند و از رختخواب دورشان دارد.

حضرت رسول ﷺ فرمود: که خداوند به جبرئیل گفت: (ای جبرئیل فلان را بیدار و فلان را بخوابان)، این طایفه چون قدمهای سَیر قلبشان به آخر رسید در خواب چیزهائی می‌بینند که در بیداری نمی‌بینند قلبها و اسرار خود را می‌بینند که

در خواب نمی‌توانند ببینند. ایشان روزه گرفتند و نماز خواندند و با نفس خود مجاهده کردند و آبرو و شخصیت خود را شکستند و روشنی را به تاریکی وصل کردند در انواع عبادات تا این که بهشت برای آنها ممکن شد، و چون به این مقصود رسیدند به ایشان گفته شد که راه غیر این است و آن طلب حق است. لذا اعمال آنان قلبی شود، و چون به این درجه واصل شدند ثابت می‌مانند و هرچه از نیرویش بذل کند بر او سهل گردد و در طاعت حق جل و علا کوشش نماید. و شخص مؤمن مرتب در رنج و زحمت است تا به ملاقات خدا نائل گردد.

و از این لحاظ پیغمبرﷺ فرموده است: (هرگاه کسی مرد و به قبرش وارد شد و نکیر و منکر از سؤال کردند و او جواب داد به روحش اجازه داده می‌شود که به سوی پروردگار پرواز کند و از او سجده برد و با او جماعتی از ملائکه می‌روند، آنگاه با خدا ملاقات کند و آنچه غیب و پوشیده بود برایش مکشوف گردد، سپس به بهشت برده شود و ارواح صالحان از او استقبال کنند و از احوالش جویا شوند و امور دنیا را از او می‌پرسند. پس به آنان از آنچه می‌داند جواب دهد. سپس به او می‌گویند فلانی چکار کرد؟ جواب می‌دهد پیش از من مُرد، پس می‌گویند: پیش ما نیامده است. «**لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.**» و به دامان مادر خویش (قعر دوزخ) رفت. سپس در چینه‌دان پرندهٔ سبزی قرار گیرد که در بهشت می‌چرد آن گاه در قندیلی جای گیرد که زیر عرش آویزان است). این صفت لقاء غالب مؤمنان است که سلام و درود خدا بر ایشان باد. خداوندا؛ ما را از ایشان حساب کن و چون ایشان ما را بمیران. آمین.

آلات و اسباب همه از صانع و مسبب است و از اراده و مشیت عبد به مشیت پروردگارش منتقل شود و از حرکت و سکون به حرکت و سکون پروردگارش منتقل می‌شود.

وای بر تو، نفست مریض است آن را از خوراکیهای مختلف و مختلط حفظ کن تا از طرف حق سلامت نصیبت شود.

وای بر تو، چگونه در قرب خدا طمع می‌کنی در حالی که حرام به داخل جسد

داری و نفس تو بر تو مسئولیت دارد و آرزوی تو، ترا به دنبال خود می‌کشد و تو میل به لذات و شهوات داری و آتش قلبت تقوی و دیانت ترا می‌سوزاند. غافل مباش، این عمل کسی نیست که به مرگ ایمان و به وقوعش یقین دارد. این عمل کسی نیست که به دیدار حق رغبت و تمایل دارد و از محاسبه و مناقشهٔ او می‌ترسد، تفکر نداری، تقوی نداری، شب و روز آرام و استراحت نداری و غرق در طلب دنیا و جمع مال و فکر آن و مصاحبت و معاشرت با دارندگان ثروت و قبول ذلت و زبونی در مقابل آنها می‌باشی. اهل دنیا در دنیا داری و هول زندگی و اذیت خود و خلق برای جمع دارائی خلاصه شده‌اند، هر کدام از ایشان مانند مردی هستند که کاروانش را به خراسان فرستاده و خودش این جا سوار بر اسب، منتظر حرکت قافله و بیرون آمدن حاکم است. بدنش به ظاهر این جاست ولی دلش در منزل و به فکر مال و زندگی و تجارت و ثروتش می‌باشد. شخص مؤمن سرمایه‌اش را به آخرت فرستاده و او در بهشت قصری دارد که تمام قلبش مفتون و شیفتهٔ آن است، و در قرب حق باشد. و از سرمایهٔ حاصل دنیایش که اکنون در بهشت سود آن فراهم شده است استفاده کند. این جا است که رسول اکرمﷺ فرموده است. (دنیا زندان مؤمن است).

حضرت عبدالقادر در فضیلت ذکر می‌فرماید

ای قلب مردگان، به ذکر پروردگار و تلاوت قرآن و عمل به سنت و رسول و حضور در مجالس ذکر مداومت ورزید که این اعمال شما را زنده می‌کند همچنانکه زمین مرده به نزول باران زنده شود. دوام ذکر سبب دوام خیر در دنیا و عقبی است. وقتی قلب صحیح باشد همیشه ذکر حق در آن موجود است و نام حق در اطراف و جوانب آن نوشته شود، چشمان او در خواب است و دل او مشغول ذکر خداست و این را از پیغمبرش محمد به ارث برده است. یکی از علماء تسبیحی داشت که همیشه با آن ذکر خدا را تکرار می‌کرد، می‌خوابید و

تسبیح در دستش بود، و چون بیدار می‌شد می‌دید که تسبیح خود به خـود در دوران است (مثل حال بیداری دانه دانه در حرکت است) بدون این که دست یا انگشتان در کار باشند، اما زبانش نیز در حال ذکر بود (در حال خواب نیز ذکر می‌کرد زیرا دلش بیدار بود).

ای فرزند کی دلت بیدار شود؟ کی باطنت تصفیه گردد در حالی تو خلق را شریک حق می‌سازی؟ کی رستگار می‌شوی در حالی که هر شب نزد کسی روی و از او یاری می‌طلبی و به او شکایت، و خلاصه از او تکدی[1] کنی؟ چگونه دلت پاک شود در حالی که خالی از توحید است و ذره‌ای توحید در آن نیست؟ شریک قراردادن خلق، نور ظلمت بار آورد. چگونه رستگاری در حالی که قلب تو از تقوی خالی است و تو از خالق محجوبی؟ با سرگرمی به اسباب از مسبب دوری و با توکل و امید بر خلق و اعتماد بر آنان از خالق فاصله گـرفته‌ای. تـو دعوی صرف هستی، کمتر به دعوی مراد حاصل می‌شود بدون شاهد. تو کجا و توحید کجا؟!

ای مشرک، تو با صفا چکار داری؟ ای تیره دل، ترا با رضای حق چه نسبتی است؟ ای معترض تو کجا و صبر کجا. ای کسی که شکایت به خلق بری، این روش که تو داری دین صالحان متقدم نیست. من متاسفم که از کسی می‌شنوم **الله، الله**، گوید، اما در همان لحظه دیگری را در نظر دارد.

ای ذاکر، نام خدا ببر و قلبت نزد او باشد. تنها با زبان ذکر او مگوی در حالی که قلبت به غیر او مشغول باشد. از علائق و عوائق[2] و اسباب ببُر و به درگاه او فرار کن، دنیا و آخرت و ماسوای حق را از قلب خارج کن. با زبان قلب و ستر و معنایت ذکر کن، آنگاه به زبان ظاهر.

وای بر تو، چه بسا، الله اکبر بگوئی اما بـه دروغ، و نـزد تـو نـان بـزرگتر و نانخورش و گوشت مهمتر است، و ثروتی که در زندگی در دست توست مؤثرتر است. نگهبان در و والی شهر و پادشاه کشورت نزد تو بـزرگتر است، از ایـنها

۱ـ تکدی = گدائی‌کردن

۲ـ عوائق = مانع‌ها

می‌ترسی و بدانها امیدواری و به ایشان تملق می‌کنی و در مقابل آنان به علامت حیا سَرت را می‌پوشی تا آنان نیز سِرِّ ترا بپوشند، و با گناه فراوان با خدا مبارزه می‌کنی و در مهمات و امور زندگیت بر آنها اعتماد می‌کنی و در نفع و ضرر و عطا و منع فقط آنان را می‌بینی، در حالی که اگر آنها را بر دین و ایمان و اعتقاد قلبی خود به حق ترجیح دهی و همه چیز خود را از آنان بدانی مشرکی نه مؤمن. و می‌خواهی با این همه گناه و شرک خود را آنچنانکه هستی از خدا بپوشی و به ظاهر به قربِ به خدا تظاهر کنی.

شخص مقرب حقیقی چیزهائی را می‌داند و می‌پوشد و از هیچکدام از آنها صحبت نمی‌کند، مگر این که شوق حضور بر او غلبه کند. پاک و منزه خدائی است که سرِّ بندگانش را می‌پوشد، و تقدس و تنزیه سزاوار خـدائـی است کـه خواص خلقش را بر احوال بندگانش مطلع می‌کند و سپس به ایشان امر فرماید که سِرپوش باشند.

ای آن که به ثروت و پاکی خود مغروری، بزودی صفای تـوبه کـدورت، و ثروت تو به فقر و خوشی و فراخ دستی تو به تلخی و تنگدستی تبدیل گردد. تو به آنچه در اختیار داری مغرور مباش، مواظبت و مداومت بر مـجالس ذکـر و حسن ظن به شیوخی که به علم خود عالمند و استماع نصایح آنان و اصفاء[۱] گفته‌هایشان بر تو لازم است.

ای فرزند، من ترا همنشین شیطان و خلیفهٔ او می‌بینم. و تو خود را از شر او ایمن می‌دانی و همواره با او برخورد می‌کنی و او گـوشت دیـن و تـقوای تـرا می‌خورد و سرمایهٔ ترا تلف کند و طلاها و سکه‌ها نزد تو نماند. وای بر تو؛ او را از خود دفع کن و از خود بگریزان به وسیلهٔ ذکر دائم، زیرا که ذکر او را هلاک کرده و شکست دهد و جمعیتش را به تفرقه مبدل سازد. خدا را گاهی با قلب یاد کن، گاهی طعام و شراب خود را تغییر ده و در جمیع احوال ورع را رعایت کن و بر شکست شیطان به گفتن **لا حول و لا قوة الا بالله** کمک بگیر، آنچه خدا خواست

۱ـ اصفاء = برگزیدن ـ انتخاب کردن

شد، و آنچه نخواست نشد.

نیست خدائی جز خدای یکتا که پادشاه به حق و آشکار است، پاک و منزه است و ستایش سزاوار اوست، خدای عظیم دور از هر عیب و نقص است و من به حمد و ستایش او زنده‌ام. شیطان با این اذکار دگرگون شود و قدرتش درهم شکند و سپاهش منهدم و مغلوب گردد. تخت شیطان بر آب است و او سربازانش را به خشکی می‌فرستد و حرمت آن سرباز نزد او بیشتر است که در بین آدمیان فتنهٔ بیشتر برپا کند.

از حضرت رسول ﷺ منقول است: (همانا این دلها زنگ زده‌اند و پاکی و صفای آنها تلاوت قرآن و حضور در مجالس ذکر است). مجالس علمای عامل به علم خود نیز قلب را جلا بخشند و موجب تزکیه و تصفیه و ترقی آن شوند و گناه و قسوت آن را زائل کنند.

مردی نزد حسن بصری رحمه الله از قسوت قلب خود شکایت کرد. گفت به ذکر ذاکران حق دوام ده و در صحبت علما و اولیای او شرکت کن، که آنان در حقیقت مثل پادشاهانند در ملک خود، که پادشاهان دیگر محتاج ایشان باشند و به خدمت ایشان می‌روند. آخرت را در نظر گیرند و دنیا در قلب آنان کوچک و بی‌ارزش گردد و خدا را می‌بینند خلق در نظرشان حقیر شود. عزت و سعادت در طاعت خدا و ترک گناهان و معاصی اوست.

ای گناهکاران، از رحمت حق مأیوس نشوید و از شادمانی و خوشی که حق عطا کند ناامید نباشید.

ای دل مردگان، بر ذکر پروردگار و تلاوت کتابش و اجرای سنت رسولش در مجالس ذکرش دوام کنید، که دلهای شما را زنده کند همچنانکه زمین مرده با باران زنده شود. وقتی قلب به ذکر حق ادامه داد معرفت و علم و توحید و توکل در اعراض از غیرحق رویهم برایش وصول و حاصل گردد. ادامهٔ ذکر سبب دوام خیر دنیا و آخرت است. تا با دنیا و مردم دنیا باشی حتماً از مدح و ذم متأثر گردی، زیرا تو در اختیار نفس و آرزو و طبیعت خویش هستی، اما چون قلب تو

به خدا اتصال یافت و امور تو در اختیار او قرار گرفت، تأثرت به دنیا و خلق نماند و از بار سنگین نجات یابی. اگر به دنیا اشتغال ورزی و بر نیرو و ثروت تکیه کنی، دنیای تو مختل و ارتباط تو با خدا قطع و زندگیت دچار رنج و مورد تعرض و غضب خدا واقع شوی.

همچنین اگر به آخرت اشتغال ورزی و بر خود اعتماد کنی، آخرت را از دست دهی و ارتباط تو با آن قطع گردد، اما اگر به یاد خدا مشغول باشی، باب زندگی بر تو بگشاید و باب طاعات نیز بر تو مفتوح گردد. و چون به مقام طلب او رسیدی پس قوت و صدق در طلب قوت و یاری او از وی طلب کن که اقدام قلب و باطن تو نزد او محکم گردد و از شغل و سرگرمی به دنیا و آخرت فارغ شوی.

آن شیخ به اعمال قلب اشاره می‌فرماید

قلب هرگاه به کتاب و سنت عمل کند به خدا تقرب یابد و چون تقرب یافت می‌داند و می‌بیند که چه چیز به نفع و چه چیز به ضرر اوست و چه چیز برای خدا و کدام برای غیر اوست و حق و باطل چیست؟ این قلب وقتی صفا و صحت یافت ندای حق را از جهات ششگانه می‌شنود و ندای هر نبی و رسول و ولی و صدیق را، چون او به خدا نزدیک است، پس زندگیش سراسر قرب و مرگ بُعد او گردد[1]، و خشنودی او راز و نیاز با خدا است و به همین قناعت کند از هر چیز دیگر، و بر رفتن مال دنیا و گرسنگی و تشنگی و برهنگی اهمیت ندهد.

وای بر تو، تمام افعال و اقوال و احوالی که تو در آن سرگرم هستی همه‌اش هوس است و خدا به آن نظر مرحمت ندارد، و این امر (حصول قرب) با به زحمت انداختن بدن نیست بلکه به اعمال قلب است.

پیغمبر ما حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: (زهد این جا و تقوی این جا است و

۱ـ مرگ بُعد او گردد = مرگ از او دور شود

اخلاص این جا است. و به سینهٔ خود اشاره فرمود) و مقصود از سینه قلب است و این قلب اصلاح و فلاح نبیند تا هر چه را که دوست دارد ترک و با هر که مورد علاقهٔ اوست قطع رابطه نموده و از همه مخلوق کناره گیرد. ترک کن که همانا خیر فراوان به تو عطا شود در جزای آنچه ترک کردی که پیغمبرﷺ فرمود (کسی برای رضای خدا چیزی را ترک کرد خدا بهتر از آن را به او عوض دهد).

خداوندا؛ دلهای ما را زنده کن و از غفلت ما را بیدار کن، و اجر خوب در دنیا و آخرت به ما عطا کن و ما را از آتش دوزخ محفوظ فرمای.

این قلب اگر صحیح بود و در راه حق ثابت قدم گردید، در بیابان تکوین[1] و دره‌ها و دریاهای آن افتد. گاهی با کلام حق و گاهی به همت خود و گاه به نظر لطف خدا بسازد، پس خود فعل حق شود و در کلمه حق گوشه گیرد، کمتر از شما بر این مقام مؤمن است و بیشتر تکذیب آن کنند، ایمان بـه ایـن ولایت و نزدیکی به خداست و عمل به اینها نهایت مراتبی است که اولیاء صالح خدا به آن محتاجند. غیر از منافق دجال منش که بر مرکب آرزو سـوار است کـه بـه ایـن مقامات نرسند و اصولاً مؤمن به آن نیستند.

این بر اعتقاد صحیح و سپس عمل به ظاهر حکم استوار است، که عمل ظاهر معرفت به خدا را حاصل کند، و علم بین او و خدا موجب شود که اعمال ظاهر به صورت ذره‌ای بر کوه اعمال باطن اضافه گردد و این مراتب ظاهر و باطن قلب و دیگر اعـضا را آرام بـخشد، دو چشـم سـر بـه خـواب رود، امـا چشـم قـلبش نمی‌خوابد، همواره قلب کار کند و ذکر خدا را ادامه دهد، در صورتی که خود او خوابیده است. تا هر وقت دنیا را نشناختید و آن را ترک نمودید و طلاق دادید این خطوط و بهره‌های عالی را دارید. گردش، گردشِ قلوب است، و وصول، وصول به عالم اسرار است که چون قلب به اسرار دست یافت به مثابهٔ پـادشاه است و دیگر اعضاء تابع و فرمانبردار او خواهند بود. چون قلب به باب قرب احدیث رسید برای سر اجازه گیرد و داخل شود، سپس خود نیز داخل گردد.

۱ـ تکوین = هستی (هستی دادن)

ای فرزند، در تمام اوضاع و احوالت از کتاب و سنت فتوی بگیر. هرگاه در امر و نیت برای تو مشکلی پیش آمد، بگو: ای قرآن چه می‌گوئی؟ و ای سنت پیغمبر نظرت چیست؟ و ای پیغمبر خدا چه می‌فرمائی؟ و ای شیخ من که مرا به پیغمبر هدایت کردی تو چه می‌گوئی؟ و ای پیغمبری که مرا به خدایِ فرستندهٔ خودت راه نمودی مرا هدایت فرمای. و تو چون این کار را کردی و این مراحل را طی نمودی مشکلت حل شود، و تاریکی و ابهام نماند. چون چیزی به تو مشکل شد، از ظاهر اهل حکم (علمای شرع) و باطن قلبت بپرس که پیغمبرﷺ به یکی از اصحاب فرمود: (با این که مفتیان به تو فتوی داده‌اند از قلبت نیز استفتا کـن). باطنت به تو می‌گوید با وجود این که از مفتی فتوایت را پرسیده‌ای باز به قلبت رجوع کن و ببین چه افکاری در آن می‌گذرد، و اگرچه مفتیان تکلیف ترا تعیین کرده‌اند، باز از دربانان و حاجبان بپرس آنگاه داخل سرا شو و به حضور شاه برو و آنگاه با گوش دل بشنو که چه می‌گوید، پس اگر نظر مَلِک با نظر تو موافق بود، چه بهتر، والا اطاعت قول و نظر او را لازم شمار، نه قول و نظر دیگر را.

از علامت بدبختی بنده قساوت و بی‌رحمی و سنگدلی و خشکی چشمان و آرزوهای دراز با ثروت و سستی او در اجرای اوامر و نواهی و نـاخشنودی او هنگام نزول آفات است. پس چون کسی را بر این روش یافتید بدانید او بدبخت و دارای قلب قاسی است و چگونه قلبش قاسی نباشد در حالی که پر از تمنی و گناهان و خطاها و طول امل و طمع زیاد در آنچه قسمت او نیست و حسادت و بخل در زکات فرض و کفاره است که به واسطهٔ خست آنها را نپردازد و به آنها وفا نکند و به خویشاوندان مستحق خود تفقد ننماید و دیونی راکه بر ذمهٔ اوست با قدرت پرداخت نپردازد، و در آن طفره قائل شود، زیرا که به این صفات خوب و وظایف دینی ایمان ندارد و بلکه انکار کند و سخاوت و اعطاء و فضل و اداء حق را وظیفهٔ زشت و مکروه شمارد. تمام این صفات منفی از این‌گونه اشخاص بدکاره و بی‌تفاوت علامت و آثار شقاوت و بدبختی است، چنانکه حق جل و علا فرموده است: (آیا وقت آن نرسیده است کسانی که ایمان دارند، قلبشان از یاد

خدا بلرزد و در برابر آیاتی که از طرف حق تعالیٰ نازل شود بترسند؟).

اگر در قلب توحید مشاهده شود، باید هر روز این اثر در آن زیاد شود که هر چه توحید بزرگتر و بیشتر و بالاتر رود به درجه‌ای رسد که در زمین و آسمانها غیر از خدا که همه خلایق در امر اوست چیزی نبیند. و او در این حال به اسرار بین خود و پروردگارش محرم شده است. در این هنگام قلبش بر حق تمکن یابد و اتصال پیدا کند و سلطان زمان خویش گردد و با قضا و قدر و حکم و علم خدا موالق و دربانان و زیردستان و خلاصه سایر خلق همه به خدمت او مشغول گردند و می‌کوشند که نزدیک او بشوند و از او لطف و توجه ببینند.

ای قوم، با خدا و رسولش راست باشید که صدق صالحان مشتق از صدق آن حضرت است. وقتی بر در باعظمت حق ایستادی، امور عجیب و لکه عجائب و غرائب فراوان را مشاهده می‌کنی. طعام و شراب و لباس و وجود خود و ستایش با ذم دیگران را فراموش کن، اینها تمام از اعمال قلب است و قلب تو در این حال بُستانی می‌شود که در آن درختان و میوه‌ها و بیابانها و سنگلاخها و دریاها و رودها و کوهها وجود دارد و خلاصه قلب تو مجمع اُنسِ جن و فرشتگان و ارواح مقدسه گردد و این خارج از حد عقول است، (عقل توانائی قبول آن را ندارد).

بار خدایا؛ اگر حالی و مرتبه‌ای که من در آن هستم حق است آن را برای سالکان این طریق تحقق بخش و اگر باطل است آن را نابود گردان و اگر من بر جادۀ صحیح هستم اساس مرا مرتفع و عالی کن و آن را محکم ساز و هرچه زودتر بر دست من مردم را هدایت فرمای و قلب ما را به سوی خود ترقی مرحمت کن، تا همیشه بر سفرۀ قصر قربت تو از خوان نوالت[1] حضرت بخوریم و از منظره‌های آن عجائب خلقت را تماشا کنیم همانا خداوند برای عبرت مردم مثالهای مفیدی می‌آورد. هرگاه قلب صحیح باشد غیر حق را فراموش کند و مطمئن شود که هر چیز غیر از خدای قدیم است محدث و تازه به

۱ـ نوال = عطا ـ بخشش

وجود آمده و فناپذیر است.

هرگاه قلب صحت یافت کلامی که از دهان و زبان او خارج می‌شود صواب و حقیقت است و هیچ ردکننده‌ای آن را رد نکند و قلب با سر مخاطب شود. سر خلوت است و خلوت معنی و معنی مغز است و مغز صورت است. در این هنگام کلام، کلام حق شود و کلام حق در قلب مانند دانه است در زمین نرم و پاک و بدون ریگ و سنگ که سبز می‌شود و بزودی دارای ثمر می‌گردد.

در مورد علوم اولیاء می‌فرماید

اولیای خدا بیدارکننده‌ای دارند که آنان را بیدار می‌کند و معلمی دارند که آنان را تعلیم می‌دهد و خدا اسباب تعلم[1] را برای آنها آماده می‌کند. حضرت رسول ﷺ فرمود: (اگر شخص مؤمن بر قلهٔ کوهی قرار گیرد خداوند عالمی را برانگیزد تا او را تعلیم کند)، کلمات نیکو خدا را که به خود نسبت می‌دهی و ادعا می‌کنی و به طور موقت آن را بر زبان می‌آوری اعتبارمنه زیرا که این کار تو پوشیده نماند (مردم بزودی می‌دانند تو چنین نیستی). همواره از خودت بگو و بنویس نه از سخنان دیگران و عاریه‌ای. پنبه را با دست خود بکار و با کوشش خود آن را به ثمر برسان و سپس بباف و بدوز و بپوش. به مال دیگری و لباس مردم شادی مکن و هرگاه سخن دیگری را به دست آوردی آن را به خود نسبت مده.

ای اعتراض‌کنندگان و ناراضیان و بی‌ادبان، از من بشنوید که من از مبادی امت پیغمبران و از جمله پیروان و نمایندگان آنان هستم، من به کتاب و سنت حکم می‌کنم و سپس بر قلب حکم می‌رانم، هرکس که دارای قلب صحیح است به خدا نزدیک است و آنچه من می‌گویم بر او پوشیده نیست.

افرادی مخصوص از بندگان حق تعالیٰ از خلق دور گرفته و با قرائت قرآن

۱ـ تعلم = یادگیری

انس گیرند و احادیث حضرت رسولﷺ را با دقت می‌خوانند و بدون تردید قلبشان با حق انس گرفته و به او نزدیک شوند و با چنین قلبی خود و دیگران را می‌بینند و قلبشان باز شود و چیزی از ایشان پوشیده نگردد و از اعمال و رفتار شما (از همه اسرار خود و دیگران مطلع می‌باشند. آنچه در ضمیر شما است ایشان بر زبان می‌آورند و از اوضاع و احوال جاری در خانه، شما را خبر می‌دهند (در حالی که به خانهٔ شما نرفته و آن را ندیده‌اند).

وای بر تو، عاقل باش و با نادانی مزاحم درویشان صادق نشو. مؤمن سه چشم دارد: چشم سَر که با آن دنیا را می‌نگرد، و چشم قلب که با آن آخرت را در نظر گیرد، چشم سِرّ که با حق در دنیا و قیامت می‌ماند زیرا چشم سِر به سوی خدا ناظر است هم در دنیا و هم در آخرت. مؤمنی که این صفتش باشد اگر مشغول عمران است رحمت است برای اهل عمران و اگر او نباشد آن ناحیه به زمین فرو رود و دیوارها بر اهالی آن محل فرو ریزد. این مطالب را تصدیق کنید و به آن ایمان داشته باشید و با جاهلانی که پیغمبران را کشتند و با دشمنان خدا که همیشه از او دور و از رحمتش محروم و مطرودند همنشین مباشید پروردگارا؛ توبهٔ ما و ایشان را بپذیر، آمین.

هرگاه به مدد علم حق به خلق آگاه شدی و با معرفت حق ایشان را شناختی صفات ایشان نزد تو معیوب نماید و اِنس و جن و ملائکه از تو فانی شوند، آنگاه قلب تو به صفت دیگر موصوف گردد و همچنین ستر[1] تو قشر وجودت را از تو جدا و دور سازد.

ای اولاد آدم حکم بر تو وارد شود و چون پیراهن ترا می‌پوشاند و تو به کار نفس مشغول گردی و به خلق پروردگار و امر او پردازی و علم ربانی بر تو وارد گردد و ستر و پرده‌ای برای ستر و قلب تو شود و بدان که حقیقت اسلام تسلیم محض است.

طایفهٔ درویشان در پیشگاه حق بی‌اختیار افتاده و کلمات (چرا، و چه کار کنم،

۱ـ سِتر = پوشش

و مکن) را فراموش نموده‌اند و به انواع طاعات مشغولند و بر قدم خوف ایستاده‌اند و لهذا خدای عزو جل آنان را وصف نموده می‌فرماید: (آنچه برایشان وارد شده عمل کنند و قلبشان از خدا ترسان است از این که به سوی خدا باز می‌گردند)، امر مرا امتثال[۱] می‌کنند و از نواهی من دست می‌کشند و بر بلای من صبر می‌کنند و عطای مرا شکر می‌گذارند و نفس و مال و فرزندان و آبرو و حیثیت خود را به دست سابقهٔ حکم من می‌سپارند در حالی که دل ایشان از من می‌ترسد. ای بندگان حق عاقل باشید و بکوشید که پیش از مرگ معشوق خود را بشناسید و تمام احتیاجات خویش را شب و روز از او بخواهید، بدانید که مسالت[۲] از حق عبادت است خواه اجابت کند یا نکند. خدا را متهم نکنید و به او اعتراض ننمائید و در اجابت دعا عجله نکنید و از مسألت خسته نشوید، همواره بر قدم ذلت از او بخواهید و اگر اجابت سؤالتان به تأخیر افتاد اعتراض یا گله نکنید زیرا او به مصلحت شما عالمتر است از خود شما. این سخنان را بشنوید و فهم کنید و به آنها عمل نمائید که آن کلامی است روشن و جاده‌ایست مستقیم (بسیار واضح و هدایت‌کننده است) کلامی است مؤثر و سوزان که حرارتش در شما تأثیر می‌کند، چگونه می‌میرید و خدا را نشناخته‌اید؟

وای بر شما چگونه به حضور خدا می‌روید و هنوز او را درک نکرده و با او آشنا نشده و تاکنون مهمان او نشده‌اید و از ضیافت عنایتش استفاده نکرده‌اید؟ با او معامله کنید که به راستی سود برید، قبل از وصول به خدمتش نزد او دست پیدا کنید، فقرا را احترام کنید و به مقداری از ثروت خودتان ایشان را یاری کنید که این دستی است که به خدا داده‌اید و وسیله‌ای که به او جسته‌اید، اگر چنین کردید خدا شما را اکرام کند و در دنیا و آخرت به شما پاداش نیکو عطا کند. عارف وقتی آخرت را ترک کرد به او گوید: از من دور شو زیرا من طالب پیشگاه حق می‌باشم، تو با دنیا نزد من مساوی هستید، او مرا از تو دور می‌دارد و تو مرا از خدا دور سازی پس تو هم از این لحاظ که مرا حجاب می‌شوی بی‌کرامتی. این سخن

۱ـ امتثال = فرمانبرداری

۲ـ مسالت = درخواست

را بشنوید زیرا که آن خلاصه وَ اَصْلِ علم خدا و ارادت او به خلق و در خلق و حال انبیا و مرسلین و اولیاء صالح اوست که درود و سلام خدا بر همهٔ ایشان باد.

فرعون با قضا و قدر معارضه کرد و خواست که علم خدا تغییر یابد، در قعر دریا غرقه‌اش فرمود و موسی و هارون میراث‌دار او شدند (قدرت و سلطنت حقیقی برای ایشان ماند) و مادر موسی وقتی که از ماموران قاتل بچه‌ها که فرعون آنها را برای ذبح پسر بچه‌ها گماشته بود ترس پیدا کرد خداوند به او الهام کرد که: مترس و غم مخور من موسی را به تو بازگردانم و او را از پیغمبران مرسل قرار دهم، مترس و قلبت را ایمن دار و باطنت را آرام بخش و از غرقه‌شدن بر او نیز مترس که او را به دامن تو برگردانیم و فقر ترا به وسیلهٔ او به بی‌نیازی تبدیل نمائیم. تابوتی برای او بساز و او را در آن بگذار و به دریا بسپار. بعداً آن تابوت بر سطح آب به حرکت درآمد تا به سرای فرعون رسید وقتی آن را از آب گرفتند کلفت فرعون و آسیه با او روبرو شدند و تابوت را بگشودند، ناگهان بچهٔ کوچکی در آن یافتند که محبت او در دل همه‌جا گرفت، پس او را روغن مالیدند و لباسش را عوض کردند و نزد آسیه همسر فرعون محبوبترین کس شد و ندیمه‌ها و کنیزکان آسیه نیز بسیار او را دوست داشتند و نیز هرکس او را می‌دید دوستی او در قلبش رسوخ پیدا می‌کرد و آن معنی فرمودهٔ خدای تعالی است: «و القیت علیک محبه منی» ـ قرآن محبت او را در دلت قرار دادم. می‌گویند فرعون هر وقت به دو چشم موسی می‌نگریست او را بیشتر دوست می‌داشت. سپس او را به مادرش باز گردانید و در همان سرای فرعون بزرگش نمود علی‌رغمِ میلِ فرعون. و فرعون قادر به هلاک او نشد و کسی که خداوند وجودش را برای خویش ساخته است چگونه هلاک یا سر بریده می‌شود و یا آب او را غرق کند؟ او محفوظ و متکلم است و آن را که خدای عز و جل دوست داشته باشد چه کسی می‌تواند او را مغبوض کند؟ و هر که را خدا یاری کرد چه کسی قادر به فروگذاشتن و نابودکردن اوست؟ و آنکه را خدا اعانت کرد چه کسی می‌تواند او را محتاج اعانه کُند؟ و آن را که خداوند شرافت داد و بلند کرد چه کسی می‌تواند

او را بی‌ارزش کند؟ و آنکه را که خدا سرپرستی کرد و آموزش را در دست گرفت چه کسی قادر به عزل اوست؟ و هرکس که خدایش تقرب داد چه کسی قادر است او را دور سازد؟ خداوندا؛ دروازهٔ تقرب خود را بر ما بگشای و ما را از اهل طاعت و منتخب خود گردان و جزو سپاه خود قرار ده و ما را بر سفرهٔ فضل خویش بنشان و از شراب انس خود بنوشان و در دنیا و عقبی پاداش نیک به ما عطا کن و از عذاب دوزخ مصون فرمای.

ای فرزند، درست باش تا فصیح باشی، در خلوت صحیح باش تا در میان مردم فصیح باشی. وقتی تو در دنیا رستگار باشی در آخرت و در حضور حق در سخن فصیح خواهی بود. برای مردم شفاعت کن و شفاعت دیگران را بپذیر تا خدا ترا در مورد فردی از افراد مخلوقش شافع قرار دهد، البته بعد از صدور امر و اجازهٔ او و به واسطهٔ کرامت و احترامی که نسبت به تو دارد شفاعت را قبول دارد. بین خود و خدا صحیح‌العمل باش تا در تعلیم خلقش فصیح و گشاده زبان باشی و معلم و مؤدب آنها باشی. وای بر تو، در این مقام نشسته و مردم را نصیحت می‌کنی، پس چرا با ایشان می‌خندی و حکایات خنده‌آور و بی‌معنی می‌کنی، بدین جهت رستگار نشوی و ایشان نیز روی نجات نبینند. واعظ باید معلم و ادب‌کننده، و شنوندگانش مانند کودکان باشند، و کودک جز به خشونت نیاموزد و باید همواره حرمت استاد را لازم شمرد و استاد در مقابل آنها اگر عبوس است تحمل کنند، و افراد کمی در میان آنها می‌آموزند بدون این عاریتها و آن از لطف ویژهٔ خدا با آنان می‌باشد.

ای طائفهٔ فقرا، دنیا فناپذیر است، دنیا زنجیرها و غمها و افکار و خیالات و حجاب از خدا را در بردارد، به نظر قلب به آن متوجه شوید نه به نظر چشم، دل معانی را بنگرد و چشم سَر صورت ظاهر بیند، مؤمن همه چیزش به خدا تعلق دارد، در وجود او ذره‌ای وجود ندارد که متعلق به خالق‌ها باشد و خدا در آشکار و پنهان با اوست. مؤمن به خدا قسمت و روزیش می‌رسد و درش می‌کوبد و در صورتی‌که‌او خوابیده وازآن غافل می‌باشدقسمتش می‌رسدودر خدمتش می‌ایستد.

ای فقراء، به یاد آورید نعمتهای خدا را و او را ذکر کنید که همانا عاقلان بپذیرند، طایفهٔ ما درویشان همه صاحبان عقل می‌باشند و در امور دنیا می‌اندیشند و از آن کنار می‌گیرند و در کار آخرت تفکر می‌کنند و بر آن وارد شوند تا اینکه اشجار آن برای ایشان سبز شوند و نهرهای آن جاری شوند و خود در میان آن ناز و نعمت قرار گیرند در بیداری و خواب، و محبت حق بر آنها وارد شود، پس از میان آن نعمتها و خوشیها برخیزند و سفر کنند و از پای‌بندی بدانها خارج شوند

خداوندا؛ حسن ادب با تو و بندگانت که شایستهٔ کار و صالحند در جمیع احوال به ما عطا کن و در دنیا و آخرت جزای خیر به ما ببخش و از عذاب دوزخ محفوظ دار. هرچه بال علم دراز شود مقراض حکم خدا آن را قیچی کند. گفتار و نصایح مرا قبول کنید.

بر شما لازم است به دلائل توحید آشناتر شوید و کلمات راستان و اولیا را به گوش جان بشنوید، سخنان آنها مانند وحی خداست زیرا مردان حق جز به امر حق سخن نگویند و خداوند از ماورای عالم غافلان و اوباش بدانها امر کند. تو یکپارچه هوسی، سخنانت را از کتابها جمع کنی، امّا اگر کتابت از بین می‌رفت یا می‌سوخت یا چراغت خاموش می‌شد و افروزینه یا کبریت و کمکی که موجب ایجاد نور باشد تا خطوط کتاب را ببینی از بین می‌رفت چکار می‌کردی، اگر کوزهٔ آبت بشکند و آب آن پراکنده شود آنگاه چراغ و آب از کجا به دست می‌آوری و از چه چیز مدد می‌گیری؟ دیگری گفت: می‌خواهم از کسانی باشم که فقط رضای خدا را اراده کنند، پس همانا قلب من باب قرب را روشن کند و می‌بینم که محبان داخل آن گردند و بیرون می‌روند در حالی که خلعت شاهانه را پوشیده‌اند، پس قیمت داخل شدن به چنین مقامی چیست؟ به او می‌گوئیم: تمام وجودت را به خدا ببخش و شهوات دنیوی و اُخرویت را ترک کن و همه را نگهدار و صرف نظر کن و پشت سر انداز، آنگاه داخل شو که تو چیزهائی ببینی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ بشری نگذشته است.

ای فرزند، الله بگو، باز الله بگو، سپس غیر او را ترک کن و بگو: خدائی که مرا خلق کرده است مرا هدایت کند. ای زاهد در دنیا هرگاه دلت از دنیا به واسطهٔ جستجوی آخرت خارج شد بگو کسی که مرا آفرید هادی من است. و تو ای مرید حق که مایل به حقی و غیر او را ترک کرده‌ای، وقتی دل از دروازهٔ بهشت کندی به طلب پروردگارت بگو: آن که مرا آفرید هدایتم فرماید و در مشکلات و سختیهای طریق از هدایت او یاری بجوی.

ای طایفهٔ فقرا، مرا قبول کنید که من شما را به سوی خدا می‌خوانم، با قلبهای خودتان به خالق رجوع کنید زیرا شما مردگانید، بعد از اندک مدتی باب توبه و اعتذار در پیشگاه او بگشائید و مرتب در فکر او باشید و بدانید که او بر شما اطلاع کافی دارد و مراقب و بینندهٔ شما است. اما شما فرمایش او را نشنیده‌اید که می‌فرماید: (هیچ سه نفری نجوی نکنند جز این که خداوند چهارمین ایشان باشد و هیچ پنج نفری با هم خلوت نکنند جز این که خداوند ششمین ایشان باشد و نه کمتر و نه بیشتر از آن، جز این که خداوند همراه ایشان است هر جا که باشند[۱]). از طعام ذکر خدا بخورید و از شراب انس او سیراب شوید و با تقرب به او خود را از هر حیث از دیگران بی‌نیاز کنید.

ای دل مردگان، ای کسانی که در مجلس ریا نشسته‌اید، بلند شوید قبل از این که مورد اعتراض قرار گیرید و پیش از آن که نابود شوید، ای کسانی که بر ساحل نشسته‌اید بلند شوید قبل از آن که مدّ دریا شما را غرق کند، برخیزید آب به زیر شما آمد، از زمین شرک بلند شوید و بر زمین توحید نشینید.

خداوندا؛ ما را بر تجارتی که مورد رضای تست ترغیب و هدایت کن و بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی قلب ما را دچار تاریکی و وسوسه و تردید مگردان و دلهایمان را از حق کج مگردان و از پیروی کتاب خود و سنت رسولت ما را خارج مساز، و ما را از جاده‌ای که انبیا و مرسلین و شهداء و صالحان رفته‌اند بیرون مبر و ارواح ما را با ارواح آنان همدم گردان و ما را در سرای تقرب خود

۱ـ سورهٔ مجادله: آیه ۶.

داخل کن، پیش از آمدن سرای دیگر. آمین.

اگر روز قیامت برای محبان راه دخول بهشت بسته باشد نمی‌توانند بدان داخل شوند، زیرا در دنیا می‌گفتند: چکار کنیم با مقدرات و خواستهٔ انجام شدهٔ حق تعالی (اظهار نارضایتی از کار مکن)، و چکار کنیم با وضع جدید (خوشا به تقدیم). هرگاه ترک دنیا و خلق صحیح بود قرب نیز برای او صحیح باشد و دست دهد.

وای بر تو، من از بچگیم تا کنون بر باب حق ایستاده‌ام و ترا هرگز ندیده‌ام و نیز قلب ترا ندیده‌اند، تو نه رفیق دنیائی و نه همسفر دینی، تو در شرقی و آن که من اشاره می‌کنم در غرب است. عاقل باش، تربیت شدی و تربیت کردی آنچه را که من و عقلم به فکرمان نمی‌رسید. آیا من با بندگان مشهور خدا هستم یا بوده‌ام؟همانا شخص امین را تصدیق کن و عقلت را آخر قرار ده ای رفیق یوسف، از آنچه داری صحبت کن و آیندگان را خبر ده.

ای فرزند؛ از قلب خود و از صداقت خودت صحبت کن والا، لال باش. از معدنت انفاق کن و از خزینه‌ات که در خانه پنهان کرده‌ای خرج و بخشش کن والا ادعای سبقت مکن، دستیگری نمای و از سفره‌ات مردم را طعام ده و از چشمهٔ زلالی که در اختیار تست تشنگان را آب ده، مؤمن عارف سیراب کند و خود نیز بنوشد از چشمه‌ای که آب آن هرگز تمام نشود، او آن را با تیشهٔ مجاهدت و صداقت حفر کرده است.

درویشان حقیقی اعمال خیری دارند به عظمت کوهها که خود آن را عمل خیر شمارند، تواضع کنند و خود را حقیر شمارند، تو هم بر تواضع و احتیاط و خوف از محل خوف، و خوف از تیرگی و صفای باطن و از تنگی باطن و تنگی سینه. ثابت قدم باش و بر این روش مداومت کن زیرا اگر بر این شیوهٔ ایمان دوام کردی از جانب حق امنیت به تو دست دهد و بر قلب و باطن تو مهر نهد و بر دیواره‌های خلوتگاهت ثبت کند. برای سر و باطن و اعضای تو اشارات و زبانها و اوراد و تسبیح و ذکر تعیین گردد و قلب تو این عجائب را می‌شنود اما از

دهانت کلامی خارج نکند (ظاهر تو و مردم آن را نمی‌شنوند) و خلاصه این اسرار چیزی است که ظاهر خودت و دیگران را ضرر نرساند، و جز قلب کسی از آنها آگاه نشود. و فقط نعمتی است که تو آن را می‌شناسی و در نفس و باطن خود شکر آن را می‌گذاری «و اَمّا بِنعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِثْ» یعنی نعمتهای پروردگار خود را بازگوی.

و تو ای پیامبر، به نعمت خداوندگارت تحدث[1] کن و کرامت او را نسبت به خویش و نسبت به مردم بر زبان آور زیرا شرط ولی پوشیدن سر و شرط نبی اظهار و آشکارکردن اسرار است. اظهار ولی از طرف خدا و به اذن و اجازهٔ او باید باشد و اگر خود تنها یک بار سرّ قلبش را ظاهر کند دچار بلا شود و حال موجود از او سلب گردد اما به تجرّد کار خدا اگر اظهار کند مورد مؤاخذه نیست نه او و نه غیر او.

یک نفر به من گفت: تمام کسانی که بر اسراری دست یافته‌اند پوشیده‌اند ولی می‌بینم که تو آنها را آشکار می‌کنی. گفتم: وای بر تو، چیزی را اظهار نکردیم و این که اظهار می‌شود غلبهٔ اسرار است نه عمد و از روی قصد. هر بار که حوضم پر شود باز خود را ناقص می‌بینم، اما چون گاهی سیل (احوال خوش) بر آن وارد شود از اطراف موج زند و بدون اختیار من فرو ریزد. چکار کنم؟

وای بر تو، درهای فتوح را بر خود بسته‌ای، ترا با گوشه‌نشینی و خلوت خلق چکار است؟ بر تو واجب است که بصحراها و کویرها روی، وقتی در سختیهای آن جاها به گنج تقرب حق دست یافتی آن گاه به میان خلق باز آی و بنشین که اکنون برای ایشان چون داروی شفابخش هستی.

خداوند کسانی را که به گفتهٔ من ایمان دارند و لذت آنها را می‌چشند و به مفاد آنها عمل می‌کنند در خلوت و جلوت خویش مورد مرحمت خویش قرار دهد. در میان اولیا کسانی هستند که در خواب طعام بهشتی می‌خورند و از شراب آنجا می‌نوشند و هرچه در بهشت است می‌بینند و کسانی نیز هستند که به مأکول و

۱ـ تحدّث = سخن‌گفتن

مشروب بهشتی فانی شوند، و از مردم کنار گیرند و خود را از ایشان بپوشند و در زمین بدون مرگ زندگی کنند، مثل الیاس و خضر که خداوند از ایشان راضی باد.

و خدا عدهٔ فراوان مثل ایشان دارد که در زمین پوشیده و از چشم خلق پنهانند. ایشان مردم را مشاهده می‌کنند ولی مردم آنان را نمی‌بینند. اولیاء فراوان و اعیان کم است، تعداد انگشت‌شماری جدا هستند که اولیاء دیگر به زیارت ایشان آیند و به ایشان نزدیک شوند، آنان کسانی هستند که به سبب ایشان زمین سبز شود و آسمان باران می‌بارد و در زمین بلا از مردم رفع گردد. طعام و شراب فرشته ذکر خدا است و تسبیح و تهلیل او، و بعضی از افراد انسان نیز که در جرگهٔ فقرا هستند خوراکشان مثل فرشتگان گردد (مرتب مشغول ذکرند و جز به قدر بخور و نمیر غذا نخورند)، کثرت مشغولیات و ذکر و فکر موجب آن گردد که اصلاً به فکر غذا نیفتند. چقدر ضرر کردی ای شخص سالم ولی بی‌خبر و فارغ از فرموده حضرت رسول ﷺ: (دو نعمت است که بیشتر مردم در استفاده از آنها مغبون و زیانکارند و آنها عبارتند از تندرستی و فراغت). بیشتر بندگان خدای شب و روز با جهل به قضا و قدر و غفلت در امور دنیا جهد می‌کنند، و خارج از شریعت و دستور اسلام صحبت می‌کنند، پس بدون شک به زندقه[1] و گمراهی کشیده می‌شوند، از این‌رو گفته شده است: (هر حقیقتی که شرع آن را قبول ندارد زندقه است)، و اساس این سخن اجرای حکم خداست و باید روی آن بنا را برپا کرد.

ای فرزند، برای تو اول و آخری نمی‌بینم، تو در کلمه طیبهٔ «لا اله الاّ الله» تحقیق نکرده و پای‌بند نیستی، تو از خواص امت محسوب نمی‌شوی و سنگ و کلوخ نزد تو مساوی است، پس تو کیستی و چیستی؟ و چگونه ترا یاد کنیم و به شمار آریم در صورتی که نه در اول و نه آخر وجود نداری (بی‌عقیده به ابتدا و انتهای عالم هستی). از من می‌خواهی که ترا به صفتی که در تو نیست بستایم تا نفس تو شاد شود و تو خود از من خشنود گردی و به من هدیه دهی؟!! من حق می‌گویم و از ملامت ملامت‌گران نترسم، تو شرافت و کرامت نداری، من در خودستائی و

۱ـ زندقه = باطناً کافر بودن و تظاهر به اسلام‌نمودن

خودنمائی در بین مردم و خدا و در بین جاهلان و عاقلان و در بین کسانی که همه چیزها را روی حساب دقیق می‌نگرند و کسانی که بی‌حساب و بی‌اهمیت باشند مشغولم و تو نادانی، من کجا و تو کجا؟ . با من دشمنی مکن که هـلاک شوی، و در زمرهٔ کسانی مباش که دشمنی کنند در موردی که نه خود می‌دانند و نه تو می‌دانی. با من به دشمنی پردازی بدون تفکر به خود و به مسبب دشمنیت؟! در میان فقراء و درویشان کسانی هستند که با توکل بر خدا از خلق و از هرچه در زمین است اظهار بی‌نیازی کنند، بار عیال و خرج بر او قرار می‌گیرد تا به خلق رجوع کند و از آنها توقع کند و با این توقع و گرفتن عطا از دیگران برای ایشان رحمت شود. پس فقر آشکار و بی‌نیازیشان پوشیده است فقرش و هر وقت خدا بخواهد زندگی آنها را متحول می‌گرداند ولی آنها در این حالات، سکوت محض و در عین ادب و تلسیمند. اولین چیزی که ایشان می‌خواهند عمل‌کردن به کتاب و سنت است که این نهایت آرزوی دنیوی ایشان می‌باشد، با این آرزو در چنین اوصافی ایشان متقی شوند، و سپس پیغمبر در خواب بر آنان ظاهر شود و به آنان دستور دهد که چنین و چنان کنند و از فلان و فلان کارها دست بکشند. بعد خدا را در خواب می‌بینند که مستقیماً به آنان امر و نهی فرماید و مرتب از درجه‌ای بالاتر و از کتابی به کتاب مهمتر و از سرائی به سرای عالیتر و از ذکری به ذکری مفیدتر ایشان را ترقی دهد. مؤمن تمام مردم در نظرش به مانند یک شخص است و آن شخص فردی ناخوش و عاجز است که نه می‌تواند نفعی را بـرای خـود جلب کند و نه می‌تواند ضرری را از خود دور نماید. و شخص گناهکار را منفور و شخص مطیع را دوست خواهد داشت و محبت و نفرت او فقط بـرای خـدا باشد، و مردم را به واسطهٔ عطا و بخشش نخواهد و یا کسی را به جهت غرض شخصی دشمن ندارد. چنین فردی همیشه نفس خویش را نابود و نادیده گیرد و جز طاعت حق در هیچ کاری با او موافقت نکند، همواره جانب خدا را گیرد و با نصرت او موافق باشد.

ای فرزند، بنده وقتی خدا را شناخت خداوند دل او را بسیار به خود نزدیک

کند و با تمام بخشش به او بخشندگی فرماید و بسیار عالی او را به خود انس داده و به درجهٔ اعلی او را عزت دهد ولی چون قلبش در عبادت و اطاعت حق ساکن شد، مقامات بالا را از او گرفته و دستش را تنگ کرده به خود واگذارد، و بین او و خودش حجابی قرار دهد تا او را امتحان کند و ببیند که چگونه عمل نماید، آیا فرار می‌کند؟ آیا از حق دورتر گردد یا در ایمان خود به حق ثابت و استوار بماند؟ پس اگر ثابت ماند، حجاب را از او بردارد و به مقام و احوال سابقش باز گرداند، آیا پدر را ندیده‌اید که فرزندش را بیازماید و از خانه‌اش بیرون راند و در را بروی او ببندد، او در این حال دقت می‌کند که فرزند چه عکس‌العملی نشان می‌دهد، اگر دید که ملازم درگاه پدر است و به خانه همسایگان نرفت و از پدر شکایت نکرد و ادب را رعایت نمود، پدر در به رویش بگشاید و او را در آغوش کشد و نوازش کند و از آن به بعد با او بهتر نیکی کند و بیشتر دوستش می‌دارد. هرکس که خلوص عمل ندارد ذره‌ای از قرب به حق در دستش نماند.

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: (من بی‌نیاز شریک هستم از شرک، کسی که عملی کند و در آن غیر مرا برای من شریک سازد، او شریک من است و من چنین کاری را از چنین مشرکی قبول نکنم، و فقط کاری که به منظور رضای من انجام گرفته است می‌پذیرم). از پیغمبرﷺ منقول است که: (روز قیامت به منافق گفته می‌شود: ای بی‌وفا، ای مکار، ای غدار، ای بدکار، پاداش خیرت را از کسی بخواه که در دنیا برای او کار کردی و خیر را از او می‌دانستی).

ای پرستندگان غیر خدا، آیا قول حق تعالی را نشنیده‌اید که فرموده است: (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام).

و نیز فرموده است: (به پیغمبران امر نشده است جز این که خدای واحد را بپرستند).

و نیز فرمود: (به پیامبران امر نشده است جز این که خدا را عبادت کنند از روی اخلاص، آن خدائی که مالک روز پاداش است).

بر هر بنده‌ای واجب است که پروردگارش را عبادت کند به خاطر رضای او نه

به سبب غرض یا بخشش و عطای او. اگر کسی از اخلاص در ظاهر ناتوان باشد، پس عملش را در خلوت آن جا که چشم مخلوقی او را نبیند و گوش کسی صدای تسبیح او را نشنود انجام دهد، زیرا ریا گناهی بسیار بزرگ است.

از حضرت ﷺ منقول است: (اگر نمازگزاری در خانهٔ تاریکی نماز بخواند و غلامی زنگی که عاجز و قادر به چیزی نیست از آن مطلع شود، تمام اعمال نمازگزار دگرگون می‌شود زیرا در عملش اخلاص نبوده است).

ای بخیل در خرج و احسان، آیا فرمودهٔ حق جل و علا را نشنیده‌ای که فرموده: «وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ[1]» یعنی ثروت خود را که ما روزی ایشان کرده‌ایم برای زن و اولاد و مسکینان صرف کنند. شخص خسیس از خلق و خالق محروم و رانده شده و دور است. از فضل خدا مسالت کنید خواه اجابت بکند یا نکند، زیرا مسالت از او عبادت است. دعا در حال دوری و مناجات در حال تقرب و ایمان به هنگام محبت عبادات است. کسی که در حال بُعد باشد[2] استغاثه[3] کند و فریاد کشد که: ای پادشاه، مرا عطا کن و مرا به خود نزدیک گردان و کسی که در حال قرب باشد هنگامی که سختی نزدیک شود به درگاه او با صدای خفیف راز و نیاز کند و اگر کسی پهلوی او نشسته است، هیبت او را فرا می‌گیرد و خاموش می‌نماید و مثل کسی که در حال دوری تسلیم باشد و به حضورش دعا و ندا می‌کند.

مؤمن عارف در قرب حق با حسن ادب ندا کند، در حالی که محبوب قلبش از غایت قرب با او متصل می‌باشد، اشاره می‌کند. خدا رحمت کند کسی را که سخنان مرا درک کند و به آن رفتار نماید و بغض از من و کلام مرا از قلب خارج کند و به چیزی که درک نمی‌کند و علمش به آن نمی‌رسد تسلیم گردد (به خدایش تسلیم محض باشد). دراویش ما ایمان دارند و تصدیق می‌کنند و اعمال خیر انجام می‌دهند و در عمل اخلاص می‌ورزند و مال خود را بر صالحان انفاق می‌نمایند و ثروت خود را با دلائلی که حجت آنها است برای مردم خرج

۱ـ سورهٔ بقره: آیهٔ ۳. ۲ـ بعد = ترس ۳ـ استغاثه = کمک طلبیدن

می‌کنند، یک بار به عنوان زکات فرض، و یک بار صدقهٔ غیرفرض (مستحب) و یک بار به عنوان ایثار (دیگری را بر خویشتن برتر و بالاتر دانستن) و یک بار به عنوان مدد و گاهی به عنوان کفارهٔ قسم، و تمام این موارد را به جا و در مصارفی ضروری و ناچاری (طرف مستحق احسان و انفاق باشد)، خرج کنند و در همهٔ اینها منظورشان تقرب به خدای تعالی است، برای قوهٔ قلب و یقین به خدا و سختگیری بر نفس خودشان. باز کسانی هستند که در مقدار معینی از دارائی خود امر به بخشش و عطا می‌کنند و امر حق را امتثال می‌نمایند، و باز اشخاصی یافت می‌شوند که به دست خود می‌بخشند و اصلاً از احسان و عطای خود غایبند (اصلاً در دل نگذرانند که چنین بخششی کرده باشند).

آورده‌اند که یکی از اولیاء در بیابانی به نماز ایستاده بود، جماعتی دزد بر او گذشتند یکی از دزدان ردای او را برداشت و دوباره بر شانهٔ او افکند، وی چون از نماز فارغ شد دزد رداء به او گفت: مرا در مورد بردن ردا و آزاری که در این مورد به تو رسید حلال کن، در جواب گفت: قسم به خدا نفهمیده‌ام چه وقت گرفتی و چه وقت پس دادی، و اکنون اگر خواهی ببری، ببر. نزد این طایفه هیچ چیز بهتر از حالتی که در آن هستند، نیست، هرگاه در حضور خدا ایستاده باشند از غیر خدا غایبند، البته باطناً و قلباً، بظاهر و جسماً. یعنی در حقیقت قلب از هر چیز جز حق تعالیٰ غایب گردد و جسم باقی می‌ماند.

یکی از اولیاء که او را مسلم‌بن یسار می‌گفتند وقتی وارد خانه‌اش می‌شد تمام فرزندانش از هیبت او می‌لرزیدند و به قدری از او ادب و حیا داشتند که فردی از آنها قدرت خنده نداشت و او در این حالت ترس و انقباض و شرم را از ایشان حس می‌کرد، اما چون به نماز داخل می‌گردید به فرزندانش می‌گفت به کار خود بپردازید و شاد باشید و انقباض و ترس را ترک کنید زیرا من نمی‌خواهم شما از من بترسید و چون به نماز می‌پرداخت ایشان مشغول بازی می‌شدند و شادی می‌کردند و می‌خندیدند و پدرشان اصلاً بازی و انبساط و ازدحام آنها را نمی‌شنید و نمی‌دید و نمی‌دانست.

یک روز او در مسجد نماز می‌گذارد و در کنارش ستونی بود که سقف روی آن نبود و او از وقوع ستون خبری نداشت، و روز دیگر در حال نماز بود که در خانه‌اش آتش‌سوزی اتفاق افتاد همسایه‌ها آمدند و آتش را خاموش کردند و خود او ندانست که چنین اتفاقی افتاده است. این طایفه همگی برای خدای عزوجل می‌باشند و همهٔ آنان برای اصلاح مردم کمر بسته و در حضور خالق و به فکر او هستند و بدانچه از مال دنیا در اختیار آنها است انفاق و احسان کنند و هم با علمی که دارند به مردم نیز کمک کنند، اینان بر گنجی بزرگ دست یافته‌اند و دنیا در نزد ایشان خوار و بی‌ارزش است چون همیشه پادشاه بزرگ را می‌بینند و فیض حضور دارند، مُلکِ دنیا در نظر آنان بی‌ارزش و پست و نامقبول و غیرمطبوع است، از تمام کائنات زهد ورزند تا به قلب آنها هستی و حیات واقعی عطا شود. مادام که این دنیا و تجملات ظاهری آن در دست و قلب تست از اسرار تکوین و عجائب خلقت چیزی مشاهده نکنی.

به فردی از صلحاء گفتند: از کجا می‌خوری؟ گفت: از خزانهٔ بزرگ. گفتند: خزانهٔ بزرگ کدام است؟ گفت: امر و اراده حق (کن فیکون). در امور دین به مافوق خود توجه کنید و افعال و اقوال و احوال آنان را سرمشق سازید.

یکی از اولیاء روز عید باقلا خرید و نشست و آن را خورد، پس به خود گفت: در چنین عیدی کسی مثل مرا می‌بینی که باقلای تنها و بدون روغن بخورد؟ ناگاه یکی را دید که پوست باقلائی که او بدور انداخته است می‌خورد، آنگاه به گریه درآمد و از گفتهٔ خود پشیمان شد و به درگاه حق معذرت خواست. کسی که فقط طالب رضای حق و قرب اوست، نمی‌خورد و به خوراک و پوشاک و شخصیت و غیره اهمیت نمی‌دهد. رؤیت خدا نور چشم عارفان و محبان است و رؤیت جنت و گردش در آن با حوران و اکل و شرب از نعمتهای بهشتی نور چشم زاهدان است، و فرق بین این دو بسیار است و به قول مشهور: این کجا و آن کجا؟

ای آنکه دنیا را می‌خواهی عمرت در هیچ گذشت. ای آنکه بهشت و حور و ولدان را طالبی، همانا غیر حق را خواستی و جز او را انتخاب کردی، نزد خودت

بهترین وسیلهٔ خیر هست و آن این است که یک لحظه از خواسته‌هایت غایب گردی و آن خواسته‌ها را از قلب بیرون کنی.

وای بر تو نمی‌دانی که لذت یک نظر به حق تمام لذتهای بهشت را در بردارد تا چه رسد به لذت نظرات و ساعات. هوسها و آرزوهای زودگذر دنیوی را ترک کنید، و این به خلوت‌کشیدن و حرکت زبان حاصلْ نشود. اگر تو بر این خیال بنشینی و از این آبشخور استفاده نمائی، پس بخور و بنوش و بخوران و بنوشان، و اگر شور و حالی دریافتی و مژده‌هائی شنیدی اما چیزی ندیدی باز مگوی، مردم را به دعوت غیر دعوت مکن و مردم را به خانهٔ خالی از طعام و شراب مخوان که به تو می‌خندند. صندوقت بگشای و پول از آن خارج کن و بر دوریشان از کسب حلال که به عرق جبین به دست آورده‌ای انفاق کن و از مال حرام و ناروا که آن را از همسایه دزدیده‌ای بخشش مکن و ما را از لباسی که عاریه و به امانت گرفته‌ای مپوشان که ما هدیه را از مال خودت می‌پذیریم نه از عاریه و مال غصبی. توحید آتشی سوزنده است (ای آتش سرد و سالم شو).

خدایا؛ خیر امروز را به ما عطا کن و شَرَّش را از ما باز دار، همچنین تمام شبها و روزها را بر ما به خیر و عافیت و حسن عاقبت بگذران. به قضا و قدر خدا احتجاج نکنید (از قضا و قدر و تغییر در آن صحبت نکنید). جد و جهد کنید، مواظبت نمائید، طالب باشید و با فراغت خاطر به عبادت پردازید و گریه و زاری کنید و درخواست شفاعت نمائید و خودتان را حقیر و هیچ شمرید و بر درگاه حق ثابت قدم و پرحوصله باشید و فرار نکنید که کارها کلاً به دست قدرت حق عزو جل انجام گیرد. اوست بیدارکننده و توفیق‌دهنده و ترساننده و خواب‌آورنده، پیغمبر ما حضرت محمد ﷺ وقتی که مناجات حق را شنید که **«یا ایها المدثر»** از رختخوابش برخاست و سرگردان بیرون رفت. اینچنین است مؤمن راز و نیاز حق را می‌شنود، جواب می‌دهد و در طلبش حیران می‌گردد و اشتیاق دیدارش را زیاد می‌کند، و این قلب است که مؤمن را به سوی خدا هدایت می‌کند، وقتی خدا خواست برای تو کاری انجام شود ترا آمادهٔ آن بکند و این

امری سری و باطنی است که آن را قضا و قدر یا سابقه یا علم گویند و وقوف بر آنها و یا دلیل و برهان آوردن بر اثبات آنها برای ما جایز نیست بلکه باید جد و جهد کنیم و اظهار بیماری نمائیم ولی تنبلی نکنیم (در راه وصول به حق خسته نشویم). خداوندا؛ ما را به حکم ازلی و مقدرات خودت خشنود گردان. از تو نعمت تمام و عافیت مدام و پایداری بر محبت را مسالت داریم.

از ابراهیم ادهم رحمه الله منقول است که گفت: شبی از اول تا آخر شب با انواع دعاها به درگاه حق جل و علا تضرع می‌نمودم و می‌گریستم، وقتی نزدیک صبح شد چشم بسته و به خواب رفتم، خداوند را در خواب دیدم که فرمود: (ای ابراهیم هرچه توانستی با دعاهای مؤثر مرا خواندی اما بهتر است بگوئی: خداوندا؛ مرا به قضای خود خوشنود گردان، و بر بلایت صبر عطا کن، و شکر نعمتهایت را به قلم الهام کن، از تو مسالت دارم نعمت کلی و سلامت دائم و ثبات در محبت خود) پس بیدار شدم در حالی که این دعا را تکرار می‌کردم.

بندهٔ لایق عبودیت آن است که با خدای، خود از خلق بی‌نیاز گردد و با احوال خوش در خلوت با خدایش به احوال دیگران نپردازد و با وجود پیامبر خودش به پیامبران دیگر متوسل نشود، در این صورت نیازی برای او باقی نماند و همه‌چیز به او نیازمند گردند.

درویش نیستند آنان که غیر حق را از حق طلب کنند، بلکه درویش آن است که ولی نعمت را بطلبد، نه نعمت را بخواهد، نه مخلوق را، از طعام و شراب و لباس و نکاح و زورآزمائی با دنیا دست بکشد و به سوی خدا فرار کند و خدا را برای رضای خدا پرستش کند، او را برای حفظ امنیت و طلب روزی و نجات قیامت نپرستند و بگوید ما به رحمت حق خوشحال نمی‌شویم، ما رحمت نمی‌خواهیم، بلکه خلوتی می‌خواهیم با محبوب بدون رحمت.

ای فرزندان: از این نعمتها که برای شما شرح دادم چشم مپوشید به وسیلهٔ وسوسهٔ دشمنانتان. قسمت خود را دریابید و دشمن را پشت سر گذارید و او را فراموش کنید که دشمن پشت سر نیز می‌کوشد که فتنه برپا کند و این چیزی است

که من امتحان کرده و دیده‌ام و غیر از من هم دیگران دیده و آزموده‌اند از سالکان این طریق.

برای چیزی که فوت شده است شتاب نکنید و تاسف نخورید و جمیع نصایح ما برای شما این است. از حضرت رسول ﷺ نقل است که فرمود: (کسی از دنیا خارج نشود تا روزی قسمت شدهٔ خویش را به تمام و کمال دریافت نکند). از خدا بترسید و نیکو طلب کنید، صبر کنید و طمع نورزید و از دیگران کمک نجوئید، این را امتحان کنید تا برای شما روشن شود اگر از جستجو و طلب ناچار بودید. هرگاه از درگاه پادشاهان روی برتافتی دری به روی تو باز شود که هرگز بسته نگردد، درگاه سر، درگاه باطن، اینها بدون زحمت و کوشش و نیرو و گمان تو باز شود.

مؤمن آن است که از خانهٔ نفس و طبیعت و آرزویش خارج شود به قصد حضور خدای عزوجل، و چون چنین باشد اگر در سر راه خود با سدّی از آفات و هلاک زن و فرزند و نابودی دارائی برخورد نماید، متحیر شود، و متوجه گناهان و اسائه ادبی که ممکن است در عدم رعایت حدود خدا (دستورات شرع) برای او پیش آمده باشد، می‌گردد و از آنها توبه کند و از چون و چرا و چگونه بیزاری کند و ظاهر و باطنش فارغ از ادعا و نزاع شود و بی‌زبان و بی‌اختیار خود را در اختیار خالق جهان قرار می‌دهد و این سد که جلو کار و ترقی احوال او را گرفته است با دست حرکت و کوشش او برداشته نشود و به نیروی خود بدون نیرو و نصرت حق عزو جل نشود، پس تمام شغلش را مخصوص یاد و ذکر و نام و توبه به پیشگاه او کند و گناهانش را در نظر مجسم کرده، بر شمارد و از آنها استغفار کند و به ملامت نفس خود پردازد تا از آن بلا فارغ گردد و یک پارچه خویشتن را در اختیار مقدر و حکم و خواست حق قرار دهد و مرتب از قضا و قدر و سابقهٔ علم حق به وضع خود یاد کند و تسلیم محض گردد و تمام امور خود را قلباً نه به زبان به او تفویض کند و در اثناء آنکه او سرافکنده و چشم بسته است ناگهان چشم او باز شود و مشاهده کند که سد و مانع از بین رفته و دروزاهٔ رحمت حق

برای او باز است و به جای آفات، نعمتها و به جای تنگی، فرج و وسعت و به جای بیماری، سلامت و به جای نابودی، ملک و قدرت قرار گرفته است و تمام اینها تصدیق فرمایش حق عزوجل است: «و من یتق الله یجعل له مخرجا...» (هرکس تقوای خدا را رعایت کرد همان تقوی محل فرج و خروج او از بلیات شود و خدا از محلی که او گمان نبرد روزی او را می‌رساند[۱]).

بنده باید دائم شکر نعمتهای خدا را به جای آورد و با موافقت و عدم اعتراض بلاها را قبول کند و به جای اعتراض به گناهان خود اعتراف کند و خود را مورد ملامت قرار دهد تا با قدمهای صبر و شکر و تسلیم و اعتراف به گناه و مقصر داشتن خود قلب او به خدا پیوندد و مرتباً به انجام حسنات و توبه از سیئات پردازد تا به حضور پروردگار بار یابد، و چون به آن مقام رسید، چیزهائی بیند که هیچ چشم ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلبِ احدی نگذشته است، و چون قلب عبد به درگاه حضرت قدس رسید توبهٔ حسنات و سیئات و شکر و صبر و رنج و گریه تمام شود همچنانکه قدمهای مسافر وقتی به منزل مقصدش رسید از زحمت و رنج سفر می‌آساید و مجالست و مؤانست و گفتگو و مشاهدات و اطلاع بر اسرار شروع می‌شود. آیا چون عاشق به معشوق رسید دیگر زحمت و رنجی می‌ماند؟ خیر، بلکه زحمت به راحت، و بُعد به قرب و غیبت به حضور و شنیدن به دیدن تبدیل شود، و خداوند او را بر اسرار خویش مطلع کند و در خلوتسرای خاص قدس طواف دهد و خزانه‌های خود را بر او بگشاید و در باغ لطف خود او را شاد کند.

آیا باز نمی‌اندیشید و به خود نمی‌آئید و تفکر ندارید (خداوند برای مردم ضرب‌المثلها مطرح می‌کند). اماجُز اَهْلِ اشارتِ اشاره را نشناسند. من در خردسالی تنها در جاهای خلوت بوده‌ام؛ بعضی وقت صدائی می‌شنیدم ولی شخصی نمی‌دیدم. آن صدا می‌گفت: ای مبارک، همانا تو در خیر و برکتی و به زودی خیر و برکت بسیار می‌بینی. پس برمی‌خاستم و به دور خود می‌گردیدم و

۱ـ سورهٔ طلا: آیهٔ ۳.

نمی‌دانستم که آن صدا از کجا بود. و بحمدالله در جمیع احوالم خیر و برکتی را دیده و یافته‌ام.

در میان بندگان خدا کسانی هستند که قصد کاری کنند و می‌گویند باش فوراً می‌شود و انجام می‌پذیرد یا به وجود می‌آید ولیکن شما آنها را نمی‌بینید و اگر هم ببینید نمی‌شناسید بلکه درها را بر روی آنان می‌بندید و بند کیسه‌ها و جیبهایتان را محکم می‌کنید. مؤمن عارف اگر چشمش را ببندد چشم دلش را باز کند و مخلوق را چنانکه هستند می‌بیند و از آنها به کلی بیزار شود، و چون چشم قلبش را ببندد چشم سرش باز گردد، آنگاه حق جلا و جلا را می‌بیند و عظمت مجلس انس او را درمی‌یابد، پس در این هنگام کل وجود و سروکارش با خالق است و خلق در نظر و فکر او بماند، و چون در آخرت حاضر شود دنیا از نظرش برود، و چون صدق حاضر شود کذب رخت بربندد و با حضور اخلاص شرک نماند. و چون ایمان تحقق یابد نفاق محو شود و هر چیز در نظر او ناچیز و بی‌اثر نماید. همیشه به عواقب امور می‌نگرد و به ظواهر دنیا توجه نکند زیرا می‌داند که دنیا بزودی دگرگون و زائل می‌گردد، شما خود زائل شوید، سپس آیندگان بعد از شما نیز زائل شوند.

از صحبت پروردگار خود فرار نکنید؛ به سبب آفات و بلاهای وارده بر شما از او دور نشوید زیرا که او عالمتر از شما به صلاح شما است، اما تعدادی از خلق خدا افراد جدا و تنهائی هستند در حال مخصوص خویش و خارج از حد و عادت خلق و اینان را خدا به منظور امر مخصوصی که در علم او گذشته برای صحبت و جانشینی خود انتخاب نموده و آنها را ماموریت مخصوص راهنمائی مردم به سوی خود (خدا) داده است و ایشان را در شرق و غرب و دریاها و فضا می‌بینید و خلق را با زبان خودشان مخاطب می‌سازند و خدا بعضی از این بندگان خاص را در میان مردم نائب و نماینده خود قرار می‌دهد، ایشان زندگی و مرگ را تمنی نمی‌کنند زیرا خود وجود ندارند و در حق فانی شده‌اند و ارادهٔ آنان جزو ارادهٔ حق قرار گرفته است و خلاصه دارای نفس مطمئنه شده‌اند و هویت ایشان

شکسته و فراموش شده است و آتش طبیعت و بلندپروازیها و خیالبافیهای آنان خاموش و سرد گشته و بالاخره دنیا در نظر ظاهر و باطن آنها خوار گردیده است. خداوندا؛ ما را از جمله آنان محسوب دار، آمین.

ای فرزند، همواره در حضور مشایخ بزرگ، موقر و مؤدب به انتظار برکت باش و سخنان و مواعظ آنان را سرمشق زندگی و موجب سعادت دار، شمار نصایح او داروی شفابخش امراض ظاهر و باطن تست، بیا که بهترین سخنان را از مرشد خود بشنوی تا او محبت ترا بیشتر بپذیرد و به خود نزدیکترت گرداند و با خویش همکارت کند. و چون کسی چنین در حضور شیخ تمکن یافت، مرضش را علاج کند و اسلام و ایمان را بر او عرضه دارد و سخنان و اوصاف هر دو (هم خود مرشد و هم سالک) برایش آشکار شود و کم‌کم اسرار آیات قرآن و کلام قدیم حق عزوجل بر او هویدا گردد و بر سر صلح آید، پس هر روز که بگذرد کفر و نفاق و معصیت از او ذوب شود و بالاخره بر اثر ادامهٔ سلوک و استماع حدیث نبوی و آیات قرآنی از زبان شیخ، مرض قلبش نیز برطرف شود و زخمهایش التیام پذیرد و نفسش نیز به صلاح آید و به نفس مطمئنه تبدیل گردد و در نتیجه ظاهر و باطنش بدون خصومت و منازعه و درگیری و بدون طعن و ضرب شفا یابند و تصفیه و تزکیه شوند.

حضرت عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام در بیابان به سیاحت مشغول بودند، چون شب شد و هوا تاریک گشت یحیی به قریهٔ مؤمنان و عیسی به دهکدهٔ فاسقان و بی‌ایمانها رفتند، یحیی به مؤمنان نزدیک شد چون حالش ضعیف‌تر بود، اما عیسی به واسطهٔ قوت حال به فاسقان نزدیک می‌شد، تا اینکه برای ایشان موعظه کند و آنها را از عذاب خدا بترساند و دست آنها را گرفته به درگاه حق واصل کند و یحیی در بین مؤمنان به نماز و روزه می‌پرداخت و به این روش (روش سادهٔ کم زحمت) مسلمانان را به حق دعوت می‌نمود و تعلیم و تشویق می‌فرمود.

پس عارف مرتب به یاد خدا و عبادتش رهنمون و دعوت‌کنندهٔ خلق به

حضور حق تعالیٰ می‌باشد؛ و او همیشه با خدا است و به نفع این طایفه (درویشان طالب و صادق) کار می‌کند و بر کار ایشان اشراف و نظارت دارد. مسلم سریعاً به سوی خدا پیش می‌رود و مؤمن در این کار پشتکار دارد. عارف بنای معمولی است اما عارف بالله مهندس و طرح ریزندهٔ نقشه‌های راه وصول به حق می‌باشد. پس تو اگر خودت درویش نیستی خدمت درویشان کن و با آنان همنشین و همصحبت باش و خود را به ایشان نزدیک گردان و ثروت خویش را برای آنان صرف کن و در کارها از آنها پیروی کن نه در سخن یا باز گفتن حکایت و مدح و تحسین و تعجب از کار ایشان. مصلحت خویش را در قلب خود قرار ده نه در لباست. لباس عوام بپوش ولی عملت عمل عالم و خواص باشد. در لباس و طعام و نکاح، رهبانیت را عمل مَکن که خدا فرموده است: (بدعت رهبانیت که مسیحیان به ناحق معمول داشته‌اند ما بر آنان فرض نکرده‌ایم[۱]).

حضرت محمدﷺ فرموده: (رهبانیت و گوشه‌گیری در اسلام نیست). عبادتگاه مؤمنان مخلص دلهای ایشان است، و خشونت آنان بر نفس و آرزو و طبیعت خود، خوراک و تنقلات ایشان در خلوتگاه، و مشاهدات ایشان انس با پروردگارشان جل و علا می‌باشد. در هنگام مناجات، حق شما را از حال و اعمال صالحان خبر می‌دهد اما غالباً مژدهٔ این مقامات و وصول به این درجات را بر زبان من جاری می‌سازد و به شما تذکر می‌دهد تا در جرگهٔ درویشان آئید و به ایشان اقتدا کنید و تنها بهرهٔ خود را شنیدن این مواعظ نگردانید و بس.

خداوند شما را به زبان من آگاهی می‌دهد تا شما نیز دیگران را آگاه سازید و پند گیرید. شما را بر زبان من دعوت کند تا به دعوت کننده‌ای که شما را بر صفا و به زهد از خلق و رغبت به حضور حق دعوت می‌کند جواب قبول دهید. شما را دعوت می‌کند که همیشه ذکر خدا کنید تا از جمله مذکوران در نظر او باشید. بندهٔ صادق در جستجوی آقا و سَرور و سید خویش باشد، همیشه او را یاد کند و نام برد در ظاهر و باطن و خلوت و اجتماع شب یا روز و هنگام سختی و رفاه و

۱ـ سوره حدید: آیات آخر سوره.

موقع نعمت و نقمت و شادی و غم، تا آنکه مذکور و یادشدهٔ او گردد و یاد او را در قلب و اطراف خود می‌شنود؛ شما از نعمتها و بهره‌های خداداد درویشان بی‌خبر و در خواب غفلت هستید.

ای غافلان، شما غافل و غائبید و شما سرگرم استفاده از نعمت می‌باشید و به امور دنیا پرداخته‌اید و از امور آخرت بی‌خبرید، شما در گل فرو رفته و هرچه حرکت می‌کنید بیشتر فرو خواهید رفت، پس دستهای خود را به سوی خدا از روی صدق در حال استفاده و معذرت‌خواهی بلند کنید تا از سرگردانی و حزنی که در آن هستید رهائی یابید.

آگاه باشید، من شما را به مخالفت نفس و آرزو و طبیعت و شهوت و صبر در مقابل از دست‌دادن سرمایه‌های ظاهری و باطنی دعوت می‌کنم، دعوت مرا قبول کنید. زیرا قبلاً و اکنون و بعدها همیشه دیده‌اید که من شما را به موت احمر[۱] دعوت کرده و می‌کنم. بسم الله، کسی که هجوم آورد و پیشی و غلبه جوید و حسادت و گستاخی کند و ایجاد خطر نماید، مرگ است و سپس زندگی جاوید. فرار نکنید صبر کنید باز هم صبر کنید، شجاعت صبر یک ساعت است، بر موافقت آنچه حق تعالی برای شما خواهد صبر کنید. کسی که بار رضا به قضا را حمل کند خداوند بارهای سنگین گناه او را سبک گرداند و نام او را در دیوان صالحان شجیع ثبت فرماید. آنکه به فکر صلاح خویش است ملک یقین را مالک شود. و کسی که بداند چه می‌خواهد بذل مال در راه آن در نظرش بی‌ارزش و سبک نماید. در جای خویش محکم باشید، از شتابزدگی بپرهیزید، با قدمهای صدق پیش آئید و دروازهٔ باعظمت حق را بکوبید و نروید تا اینکه در برای شما باز شود و مواکب[۲] به استقبال شما آیند. در طلب احتیاجات خویش شرم‌زده نشوید و با کمال صراحت نیازهای خود را عرضه دارید زیرا که این علما نزد خدا بهتر است از اینکه نزد سلاطین و دنیاداران و ثروتمندان توقع کنید. و به

۱ـ موت احمر: این اصطلاح، یک اصطلاح عرفانی است و همان مرگ اختیاری می‌باشد که عبارت است از مبارزه با هویٰ و خواسته‌های نفسانی. این مرگ با توجه به حدیث، مُوتوا قبلَ اَنْ تَمُوتُ (بمیر قبل از آنکه مرگتان فرا رسد) می‌باشد.

۲ـ مواکب: گروههائی که همراه پادشاه یا امیر هستند.

کسانی که پیش از شما در طلب حوائج خود از پروردگارشان اقدام کرده و در او فانی شده‌اند اقتدا کنید.

خداوندا؛ تو پروردگار و خالق و روزی‌بخش ما و ایشان هستی همانگونه که با آنان معامله فرمودی با ما رفتار کن و ما را از دنیا و محبت آن به سوی خود اخراج فرمای و ما را از پادشاهان و بندگان آنها و ثروتمندان و فقیران (همه خلق) خواص و عوام مایوس کن. و از گرانی و ارزانی و کمی و زیادی فارغ گردان، و یاد خود را بر ما یادآوری فرمای و در کارها با ما به لطف رفتار کن و به قرب و جوار خویش ما را داخل فرما و قلب ما را به انس خود مانوس گردان و ما را از شر بلا و بندگان و جانوران محفوظ فرمای که پیشانی همه آنها (زندگی و هستی ایشان) در اختیار تست. و شر اشخاص شرور و بدکاران و مکر فاسقان را از ما بازدارد، و ما را از حزب خود که به لطف خویش ایشان را پوشانیده‌ای و همیشه فریادرس آنان هستی و آنان به سوی تو می‌شتابند و در برابر تو فروتن و در مقابل متکبران متکبرند، محسوب فرمای. آمین.

اگر برای دنیا علم آموخته‌ای برای دنیا کار کرده‌ای، و اگر به منظور آخرت دانش اندوخته‌ای عمل برای آخرت کرده‌ای، و فرع بر پایهٔ اصل استوار است. همچنانکه قرض می‌کنی باید قرض دهی، و هر ظرف از محتوای خود تراوش می‌کند، تو در ظرفت قیر می‌ریزی و می‌خواهی که گلاب تراوش کند. کرامت و اصالت نداری، در دنیا برای دنیا کار می‌کنی و توقع داری که فردا در آخرت نصیبی داشته باشی؟ کرامت آدمیت در تو نیست. برای مخلوق زحمت می‌کشی و می‌خواهی که خالق برای تو کار کند و قرب و نظر رحمت او را به خود جلب کنی؟ شرافت نداری، این ظاهر امر و اکثر آن است. و اگر خداوند رزق بدون عمل و فقط از روی فضل و کرم به تو عطا کند، آن لطف خاص او است.

از من بشنوید و بیندیشید که به شما چه می‌گویم: من بچه‌ای بودم و جماعتی از گذشتگان را خدمت می‌کردم و کالای یک کاروان را گشوده و در معرض فروش قرار داده و برای فروش ندا می‌زدم تا مشتریان جلب شوند، اما به ایشان

خیانت نکردم و ادعای ملک ابد هم نداشتم که ایشان خدمت صادقانهٔ مرا ستایش کنند. خداوند مرا برای این کار آماده نموده و اهلیت داده بود به برکت پیرویم از حضرت رسولﷺ و به برکت نیکی با پدر و مادرم. رحمهما الله.

پدرم با قدرت و تسلط بر دنیا از دنیا کنار گرفت، مادرم نیز با زهد او همدم و همقدم شد و به کارش راضی بود زیرا هر دو اهل صلاح و دیانت و شفقت با خلق خدا بودند، و چیزی از آنان یا کسان دیگر برای من نماند جز عقیده به خدا و رسول و پیغمبران و فرشتگان (درود خدا بر همهٔ ایشان باد). لذا با این دو فرد صالح، خدای تعالی مرا به هر خیر و نعمت موفق کرد و در حیات ایشان هم من از خلق جز حضرت محمد انتظاری نداشتم و از ارباب دنیا نیز چیزی نخواستم جز از خدای عز و جل نباشد.

در مورد عمل به علم فرموده است

بعد از اتمام تحصیل و فراغت از مطالعه و مدارسهٔ کتاب بالای منبر می‌روی و برای مردم سخن می‌گوئی با سیاهی مرکب بر لباس و دستت، و اکنون بر منبر صعود کرده‌ای و برای مردم موعظه می‌کنی، این امری است محتاج به محکم‌کردن ظاهر و باطن و سپس فانی‌شدن از هر چیز و هرکس.

ای فلان، از آنچه صالحان اراده کرده‌اند قیامت خاصه و عامه را یاد آورید. قیامت خاصه مرگ هر فرد شما است جداگانه، و قیامت عامه آن است که خداوند وعده داده است، و قول حق تعالیٰ را یاد آورید که فرمود: «**یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا**» (در آنروز پرهیزگاران را دسته دسته در حضور خود جمع کنیم و گناهکاران را به جهنم وارد می‌نمائیم[1]). (ورد) به معنی تشنه است. به فرمایش حق پرهیزگاران در حضور حضرتش جمع می‌شوند و بدان را به جهنم می‌رانند. خداوند رحمت کند بنده‌ای را که همیشه آن روز را در نظر دارد و در مجلس

۱ـ سورهٔ مریم: آیهٔ ۸۵.

رحمت حق با متقیان حشر شود.

ای ترک‌کنندگان تقوی، متقیان به صورت دسته جمعی در حضور حق حشر شوند در حالی که فرشتگان در کنار آنان هستند و اعمالشان به صورت مرکبهای نجیب درآمده که بر آن سوار شوند. پس متقی اسبش عمل اوست و بنابراین اعمال به صورتهای قبیحه و پسندیده در می‌آیند. مرید زیر سایهٔ توبه‌اش می‌باشد، و مرادش تحت مراقبت و عنایت پروردگار می‌باشد. مرید می‌دود و مراد می‌پرد. مرید بر در منتظر است و مراد در پشت در و در مجلس انس جلوس کرده است. و اگر مرید بکوشد خود مراد شود قرب بدون عمل ممکن نیست و چنین توقعی آرزوئی پوچ می‌باشد. موسیٰ علیه‌السلام که به حق تقرب یافت، آیا بعد از تحمل زحمات سخت و مجاهدات فراوان نبود؟ وقتی از سرای فرعون فرار کرد و مدتها در زحمت چوپانی گذراند، و آن همه سختی و تلخی را با دیدهٔ منت و رضا و دوری از ناشکری و اعتراض قبول کرد، تا به مقام قرب رسید. گرسنگی و تشنگی و غربت را تحمل نمود تا قلبش پاک شد و شعیب از او خبر یافت و متکفل زندگی او گردید در برابر چوپانی گوسفندانش زیرا او سخت گرسنه و خسته زیر درختی ایستاده بود و دختران شعیب را در آب‌دادن گوسفندانشان بدون طلب اجرت کمک نمود و فقط به خدا متوسل شد و گفت: «رَبِّ لِمَآ اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ[1]» در این حال منجات، خدا به فریادش رسید و وسیلهٔ آشنائی با شعیب را برای او فراهم نمود و شعیب از حالش جویا شد و پس از اطلاع از حکایت در به دری و تحمل زحمات طاقت فرسایش به او مژده داد که: «لاٰ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ». (مترس که از شر ظالمان نجات یافتی[2]). و دختر خود را به ازدواج موسی در آورد و برای چوپانی گوسفندانش چند سال اجیرش فرمود، و مدت شبانی را در نهایت امانت و صبر و حوصله با گوسفندان بی‌زبان گذرانید هشت سال با حیوانات وقت صرف کرد، و در کار و وظیفه‌اش خیانت نورزید، پس قلبش به کلی تطهیر یافت و معنویتش محکم گردید، سرانجام در

۱ـ سورهٔ قصص: آیهٔ ۲۴.

۲ـ سورهٔ قصص: آیهٔ ۲۵.

نتیجهٔ صبر و شکر و تحمل این همه شدائد به درجهٔ پیغمبری رسید و چنان رسالت و ماموریتی سنگین بر وی محول شد که فرعون ظالم و کافر را باید به خدا و ترک ظلم و ایمان و ایقان دعوت کند. چون مدت شبانیش تمام شد و به عهدی که با شعیب بسته بود کماهو حقه رفتار کرد، آنگاه عهد با خدا در قلبش باقی بود که چون از شعیب خداحافظی کرد و سه فرسخ از مَدْیَن دور شد شب بر او فرود آمد، زنش حامله بود و درد زادن او را رنج می‌داد، از او چراغ یا آتش خواست پس دو شاخهٔ چوب خشک را برداشت که تا به واسطهٔ اصطکاک آتش روشن کند اما روشن نشد، چون تاریکی شدت یافت متحیر ماند و زمین با همه وسعتش بر او تمگ شد و تنها و غریب در راهی که نمی‌شناخت باقی ماند و زنش به درد طلق[1] به شدت گرفتار بود، پس در آن زمین مرتفع سرگردان ماند و راست و چپ و جلو و عقب را نگاه می‌کرد تا صدائی شنید و آتشی را از جانب گوه طور دید، به زنش گفت: این جا باش که آتشی را دیدم شاید جزئی از آن را برایت بیاورم و از صاحب آن وضع راه را جویا شوم، چون به سوی آتش رفت از کنار درهٔ ایمن ندائی رسید، او به صدا نزدیکتر شد و خواست از آن شعله‌ای برگیرد، وضع عوض شد و حالت عادی از بین رفت و حق آشکار گردید سپس نزد زنش بازگشت و دید او هم از طرف مامور جنبی تسکین و آرام یافته و وسیله راحت او فراهم شده است.

ندای یک منادی و خطاب یک مخاطب و سخن یک گوینده پریشانی او را برطرف کرد و آن خدای عز و جل بود که بدون واسطه (فرشته وحی) از طرف راست کوه طور در محل پربرکت و از درخت مورد مرحمت او را ندا کرده گفت: (ای موسی به حقیقت من خدای یکتا و پروردگار عالمم[2]) یعنی فرعون در ادعای خود دروغ می‌گوید که «انا ربکم الاعلی». یعنی من خدای بزرگ شما هستم، او کذاب است و فقط من معبود حقیقی شما هستم و فرعون و غیر او از مخلوقات جنی و انسی و فرشتگان از زیر عرش تا قعر خاک و جهان زمان تو و

۱ـ درد طلق = درد زادن

۲ـ سورهٔ قصص: آیهٔ ۳۰.

جهان بعد از تو و جهانهای دیگر تا قیامت ملک من و آفریدهٔ من و در قبضهٔ قدرت من و ایجاد و اتمام آنها از من است.

وای بر تو، ای بدعت‌گزار که صفات خدا را انکار می‌کنی، خداوند متکلم است و در مورد کلامش در قرآن تاکید فرماید: «وَكَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تَكْليماً» یعنی خداوند با موسی حتماً با کلمات صحبت کرد. پس او کلام دارد و کلامش شنیده و فهمیده می‌شود، موسی کلام حق را مستقیماً چون اولین بار شنید نزدیک بود از هیبت قالب تهی کند لذا به زمین افتاد و به سبب کلامی که قبلاً نشنیده بود چون خاک ضعیف و بی‌قدرت شد.

خداوند فرشته‌ای را مامور کرد که او را بلند کند، یک دست را بر سینه‌اش گرفت و دست دیگر را بر پشتش گرفت تا بر قیام قادر گردید و قلبش قوی شد تا کلام حق را دریافت و به آن مانوس گشت، و این حقیقت برای او بعد از آن مراحل سنت که قیامت را با چشم خود دید و زمین بر او تنگ شد مکشوف و روشن گردید. آنگاه مامور شد نزد فرعون رود و با او مجادله کند و خود را به عنوان رسول خدا به او معرفی کند، موسی در این هنگام در پیشگاه محبوب به عرض رسانید که یارب لکنت زبانم بگشای تا حرف مرا بفهمند و پشت مرا به برادرم هارون گرم کن. زیرا موسی لکنت در زبان داشت و نمی‌توانست فصیح تکلم کند، مخصوصاً به سبب جریانی که در خردسالیش با فرعون برایش اتفاق افتاد زبانش سوخت و نمی‌توانست تند و صحیح و ساده صحبت کند (پس از چند کلمه توقف می‌کرد).

آورده‌اند که علت لکنت زبان موسی این بود که چون او را از آب گرفتند نزد آسیه زن فرعون بردند، آسیه او را به حضور فرعون برد و گفت: این نور چشم من و تو خواهد بود، او را مکش تا به فرزندی خود قبول کنیم، پس فرعون موسی را به سینهٔ خود چسبانید تا ببوسد، موسی ریش فرعون را چنگ زد، فرعون گفت این طفل همان است که زوال سلطنت من بدو خواهد بود، لذا از کشتن او ناچارم، آسیه گفت: این طفل صغیرست و در کارش عمدی نبود زیرا فهم و درک و عقل

و تشخیص ندارد. سپس آسیه دستور داد تا ظرفی پر از اخگرهای آتش و ظرف دیگر پر از مروارید حاضر کردند و جلو موسی گذاشتند، و به فرعون گفت: اگر فرق بین آنها را دانست و دست به سوی مروارید دراز کرد و از آتش حذر نمود او را بکش والا به ناحق او را به قتل مرسان، و بر این شرط بستند. پس موسی به سوی آتش دست کشید و اخگری از آن را برداشته در دهان خود نهاد و از شدت درد به گریه افتاد، آسیه گفت: آیا نگفتم عقل و قوهٔ تشخیص ندارد و از عملش (چنگ انداختن بریش فرعون) قصد و غرضی نداشته است. لذا فرعون دست از قتل او برداشت و خدا دوست خودش را در خانهٔ دشمن او (فرعون) تربیت نمود.

پاک و منزه خدائی است که در شان موسی مرحمت فرمود، و او را از هر غم و تنگی رهانید و گشایش و آسایش را برای او فراهم فرمود همچنانکه در قرآن می‌فرماید: **«و من یتق الله یجعل له محرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب»**. ای بندگان خدا بر نمازهای پنجگانه مواظبت و محافظت کنید، و آنها را با شرایط و ارکانش در وقت خود به جای آورید و از آنها غافل مباشید، آیا فرمودهٔ خدا را نشنیده‌اید: **«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ .....[1]»**. وای بر نمازگزارانی که در نمازشان سهو کنند و از نماز غفلت ورزند.

ابن عباس رضی الله عنه گفت: هیچکس نماز را ترک یا سهو نکند مگر این که از وقت خودش خارج سازد. (و منظور از سهو در نماز خارج‌کردن آن از وقت و ادانکردن یا قضاکردن نماز است). رحمت خدا بر شما باشد در توبه جانب ثواب را رعایت کنید.

ای تأخیرکنندگان نماز، ای کسانی که به تأویل و عذرهای شیطانی متاول و متعذر می‌شوید و به اکراه نماز می‌خوانید و فریب وسوسهٔ شیطان را خورده‌اید، از عذاب دوزخ راه نجاتی ندارید؛ فریب نخورید و به کسی که با گرفتاریهای دنیا و کوری و کری و پیری و گدائی و کم‌صبری و احتیاج، برای مردم عذر می‌آورد و

۱ـ سورهٔ ماعون آیهٔ ۴.

سیاهی قلب و قِسوت باطن خود را در مقابل فرمان خدا، به شآمت گناه و اشتباه ثابت می‌کند. پناه می‌گیریم به خدا از انتقام و شدت تنبیه و قهر و غضب او.

بار الها؛ از ما درگذر و به حلم و کرم خویش با ما معامله فرمای نه به عدل خود، و موافقت با اوامر و خواست خودت را نصیب ما کن. آمین.

از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود: (خداوند در دوزخ زبانیه‌هائی[۱] آفریده است که از دشمنان کافرش انتقام می‌گیرند، پس چون خواهد کافری را به انتقام رساند به امر او هفتاد هزار زبانیه به شخص کافر حمله می‌کنند و چون به دست یکی از آنها گرفتار شد فوراً از شدت گرمای دوزخ ذوب می‌شود، همچنانکه پیه بر اثر حرارت آتش ذوب گردد، و چیزی از او در دست زبانیه نماند جز عجبه‌الذنب (آخرین استخوان ستون فقر است)، سپس خداوند به قدرت کاملهٔ خویش دوباره او را زنده کند و مجدداً در زنجیر آتشین کشند و گردن و دست و پای او را بهم بندند و به قعر دوزخ پرتاب کنند اعاذ بالله.

ای فرزند، از خدا چیزی در دست تو نیست جز صورت ظاهر و نطق و فصاحت و ترشروئی و نادانی و بلاکشیدن مرقع[۲] و وصله‌زدن به لباس (برای ریا) و جمع‌کردن دامن لباست (که کثیف نشود در نظر مردم نه برای خدا). اینها همه به منظور هوای نفس و شیطان و طمع به مردم و طلب دنیا از ایشان است.

نسبت به مردم حسن ظن داشته باش و از خود بدگمان مباش و خود را حقیر شمار و ستر خود را بپوشان و بر این روش ادامه ده تا به تو بگویند: شکر نعمتهائی که خداوند به تو عطا کرده است بگذار.

ابن سمعون چون به کرامتی دست می‌یافت (کار خارق‌العاده‌ای بر دست او انجام می‌گرفت) به خود می‌گفت: این فریب شیطان است، و بر همین منوال بود تا آنکه به او گفتند: تو کیستی؟ و پدرت کیست؟ به نعمت خدا تحدث کن و شکر آن را به جای آر.

ای دوستان، و ای مریدان، بپرهیزید از اینکه حق از شما فوت شود (خدا را

۱ـ زبانیه = مردم سخت و درشت

۲ـ مرقع = جامهٔ پاره پارهٔ به هم دوخته

فراموش کنید)، که چون خدا از شما فوت شد همه‌چیز از شما فوت شده است.

خداوند عزوجل به عیسی علیه‌السلام وحی فرمود: (ای عیسی، بترس از اینکه مرا از دست دهی که اگر مرا از دست دادی همه‌چیز را از دست داده‌ای، و اگر همواره با من بودی چیزی از دست نمی‌دهی).

موسی علیه‌السلام در مناجات پروردگارش گفت: (خداوندا؛ مرا وصیت و نصیحت فرمای، حق سبحانه و تعالی فرمود: ترا به خودم و طلب دائمم توصیه می‌کنم)، موسی عرض خود را چهار بار تکرار کرد و از جانب پروردگار چهار مرتبه همین جواب رسید و به او گفت: دنیا و آخرت را مطلب، مثل اینکه به او گفته است: ترا به طاعت خود و ترک نافرمانی و طلب قرب به من و توحید من و عمل به آن توصیه می‌کنم، و در یک کلام ترا به اعراض و ترک غیر خودم وصیت و دعوت می‌کنم.

ای درویشان، به یاد مرگ و حالات بعد از آن باشید و حرص بر جمع دنیا را ترک کنید و آرزوها را کم و کوتاه کنید و طمع را کم سازید، زیرا پرضررترین چیز برای شما آرزوهای دراز و فراوانی طمع است.

از پیغمبر منقول است که فرمود: (وقتی یک نفر از اولاد آدم مرد و به قبرش داخل شد، در تنگنای قبرش چهار فرشته حاضر شوند، یکی بالای سر او، یکی در طرف راست، یکی در طرف چپ و یکی در ناحیه پاهای او می‌ایستد، آنکه بالای سر ایستاده است گوید: ای فرزند آدم مال از دستت رفت و اعمالت ماند، طرف راستی گوید: ای فرزند آدم اجل فرا رسید و آرزویت تمام نشد آنکه در طرف چپ است گوید: ای فرزند آدم شهوتهایت گذشتند و سوابق اعمالت ماند، و آنکه پائین پای او ایستاد گوید: ای فرزند خوشا به حالت (طنز) حرام نخوردی و نیکان را فراموش نکردی).

ای طایفهٔ درویشان با این مواعظ پند گیرید، مخصوصاً نصایح حق جل و علا و پیغمبرانش (صلوات الله علیهم).

خداوندا، تو شاهد باش که من در نصیحت و خیرخواهی بندگانت مبالغه

می‌نمایم و در صلاح و فلاح آنان می‌کوشم.

ای فرزند هرگاه ایمان را محکم کردی و به مقام فنا از خود و خلق رسیدی، سپس تمام هستی را فقط خدا دانستی نه خود و مخلوقات را (خود و تمام جهان و جهانیان را فانی و فقط خدا را باقی یافتی) در این حال ترس تو زائل گردد، پس حفظ و حمایت حق ترا حفظ کند و پرهیز از حق ترا احاطه دهد و توفیق حق همواره بر تو وارد شود و فرشتگان در اطراف و جوانب تو در پروازند و ارواح خاصان به رؤیت تو آیند و بر تو سلام دهند و خدای عزوجل در میان مخلوقات خود به تو مباهات کند و در توجهاتش ترا رعایت فرماید و ترا به سراب قرب حق می‌رساند و در محفل انس نشاند و با او به راز و نیاز پردازی. اما قلب روی گردان از حق کافر و مردود است. لهذا خداوند آن را به سنگ تشبیه کرده است و چه زیبا می‌فرماید: (بعد از انجام گناهان قلب ایشان از گناه سیاه شده و چون سنگ یا سخت‌تر از آن شده است). البته این آیه راجع به بنی اسرائیل است هنگامی که به تورات عمل نکردند، خداوند قلب آنها را مسخ و چون سنگ سفت نمود و از درگاه خود مطرودشان فرمود. شما هم ای محمدیان اگر به قرآن عمل نکنید و احکام آن را محکم نگیرید خداوند قلوب شما را مسخ گرداند و از باب رحمتش طرد کند. از کسانی مباشید که خداوند آنان را در عین دانستن علم گمراه فرمود. اگر به خاطر مردم علم بیاموزی پس عملت نیز برای خلق است. و اگر برای خدا بیاموزی برای او عمل می‌کنی. علم عمل بهشتیان است و گناه و نافرمانی عمل دوزخیان می‌باشد و خارج از این فرمان در دست اوست، اگر خواست توبه‌پذیر است و اگر نخواست دوزخیان را عقاب کند، و باز چون خدا **فعّال ما یرید و لا یسئل عما یفعل** می‌باشد، می‌تواند عمل اهل جنت را نیز رد کند و او را مستحق عذاب سازد.

ای فرزند، تو مرکب از نفس و طبیعت و آرزوئی، با زنان اجنبی و کودکان امرد (بی‌مو) می‌نشینی و سپس می‌گوئی که من به آنان توجه ندارم!؟ دروغ می‌گوئی، شرع و عقل با این رفتار تو راست نیایند و موافقت ندارند، تو آتش به آتش

افزائی و هیزم به هیزم گذاری، پس بدون شک سرای دین و ایمانت آتش گیرد. انکار شریعت در این اعمال حکمی است که کسی را مستثنی و جدا نکرده است. ایمان و معرفت به خدا را تحصیل کن و به لذت قرب حق پی ببر و در این حال دکان باز کن و به نیابت حق عزوجل طبیب خلق باش.

وای بر تو، چگونه با زندگی و تغییرات آن تماس داری، تو صنعت مارگزیدگی را می‌دانی و تریاق[۱] نخورده‌ای؟ کور چگونه چشم کور را مداوا کند؟ لال چگونه خیری به مردم گوید؟ نادان چگونه دینداری کند و کسی که دربان شاه را نمی‌شناسد چگونه مردم را به دربار شاه برد؟ چنین کسی در مقابل این سؤالها جوابی ندارد تا قیامت فرا رسد و عجائب آن را ببیند. در اعمال خویش خالص باشید والا ادعای خلوص نکنید. وقتی علاقه قطع، و درها و جهات را به روی خود بستی، باب لطف حق بر تو باز شود و به حضورش تقرب یابی و راهها به سوی او برایت هموار گردد و بلندترین و زیباترین و روشنترین چیزها پیش تو آیند. این دنیا فناپذیر و زودگذر و متلاشی و دار آفات و بلاها و غمها و افکار پریشان است، برای کسی در آنجا زندگی خوش فراهم نشود، خصوصاً اگر آن فرد دانا باشد چنانکه گفته‌اند: (در دنیا چشم حکیمی که به یاد مرگ باشد روشن نشود). کسی که در مقابلش حیوانی درنده با دهان باز ایستاده باشد چگونه دل او آرام شود و در جای خود قرار گیرد و چگونه می‌تواند بخوابد؟

ای غافلان، قبر دهانش باز است و درندهٔ مرگ و اژدهای آن دهانشان مفتوح است و جلاد شاه با قدرت و شمشیر به دست منتظر امر شاه است، از هر هزار هزار نفر یک نفر بیدار و آگاه و بدون غفلت است، شخص بیدار در همه چیز زاهد و محتاط است و می‌گوید: خدایا؛ تو می‌دانی آنچه که می‌خواهم، این همه طبقها و سفره‌ها نعمت تست که بر خلق ایثار کرده‌ای، و من لقمه‌ای از سفرهٔ قرب تو می‌خواهم و چیزی که در تو خلاصه شود و مخصوص تو باشد.

۱ـ تریاق = پادزهر

از پیغمبرﷺ منقول است که فرمود: (چون مؤمن داخل نماز گردد و قلبش را در حضور حق حاضر کند سراپرده‌ها و چادرهای نور بدور آن افراشته شوند و ملائکه در اطرافش گرد آیند و نیکی و رحمت را از آسمان فرو بارد و خدا به او مباهات کند).

از نمازگزاران کسانی هستند که قلبشان شکار حق شود همچنانکه پرنده از قفس گرفته شود و طفل از دست مادر ربوده شود و از الفت و وضع معلوم و مسکون خود جدا گردد و از او دور افتد و غایب شود، و اگر بدنش پاره و سوزانده شود او نداند.

از یکی از صالحان که اهل این طریق و از تابعان صحابهٔ حضرت رسولﷺ بوده است بنام عروة ابن الزبیر بن احوام، خواهرزادهٔ حضرت عایشه رضی الله عنها و عن ابیها، حکایت کند که پای او به مرضی دچار شد، به او گفتند: باید پای بیمارت را قطع کنند والا آن بیماری به تمام بدنت سرایت کند، پس به پزشک گفت: وقتی من به نماز داخل شدم پایم را قطع کن، و جراح چنین کرد (پایش را در حال سجده قطع کرد و او دردی حس نکرد!). تو نسبت به گذشتگان فقط هوس و آرزوئی، تو ادعای بی‌عمل و صورت بی‌معنی و بینندهٔ بی‌بصیرت هستی.

وای بر تو، به سخنان مردم فریب مخور، تو خودت می‌دانی در چه حالی و بر چه روش و رفتاری بوده‌ای، خداوند می‌فرماید: «بَلِ الْإِنسانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَة[1]» (انسان خود بر نفس خود آگاه است که چه کارهائی کرده است). چقدر نزد عوام‌الناس خوب و نزد خواص اولیا زشتی!.

یکی از مشایخ بیارانش گفت: (هرگاه مظلوم واقع شدید ظلم نکنید، و هرگاه مورد ستایش قرار گرفتید خوشحال نباشید، و هرگاه مذمت شما را کردند غمگین نشوید، و هرگاه شما را تکذیب کردند خشمگین نگردید، و هرگاه شما را امین دانستند خیانت نکنید، و اگر شما را غمگین ساختند غم بخود راه ندهید).

۱ـ سورهٔ قیامت: آیهٔ ۱۴.

این کلام چه زیبا است، یاران را به نابودی نفس و آرزو امر فرموده است و این از فرمایش حضرت رسول ﷺ مشتق است که فرمود: (جبرئیل نزد من آمد و گفت: خداوند به تو می‌گوید: درگذر از کسی که به تو ظلم کرده است، و کسی که صلهٔ رحم ترا قطع کرده است تو صلهٔ او را قطع مکن. (اگر برادر یا خواهر یا خویشاوند نزدیک با تو آمد و شد قطع کردند تو آمد و شد خود را با ایشان قطع مکن) و کسی را که به تو خیانت و از تو دزدی کرده است ببخش).

در مخلوقات خدا و صنعت و تغییرات او در مخلوقاتش فکر کنید. چرا از احوال صالحان صحبت می‌کنی و برای خود حالی را ادعا می‌کنی که جز تو کسی آن حال را نداند، و چرا از کیسهٔ دیگری می‌بخشی، کتابهای گذشتگان را مطالعه می‌کنی و سخنان آن را استخراج می‌نمائی و با آنها به نصیحت دیگران می‌پردازی، و شنوندگان خیال می‌کنند که این کلمات از تو و ضمیر و قوت حال و نیروی معلومات و نطق قلبی تست.

وای بر تو، اول بدانچه با یقین گفته‌اند خودت عمل کن بعد صبحت کن تا کلام تو ثمرهٔ درخت عمل تو شود، این به مجرد دیدن صالحان و از بر نمودن سخنان ایشان حاصل نشود بلکه عمل به گفتار ایشان و رعایت حسن ادب در صحبت و حسن ظن بدانها و پایداری بر این رفتار در جمیع احوال لازم است شخص عوام به قدر قدمها و زحماتش اجر بیند، ولی خواص به قدر کوشش مأجور شوند شخص عامی غمش یک غم است و خدای او یکی است، و چون قلب خود را از غیر حق برگرداند خداوند قلب او را تولیت کند، چنانکه در قرآن فرموده است: (همانا دوست من خدائی است که قرآن را نازل کرد و او سرپرست و متولی امور صالحان است)[۱]

ای فرزند، بر تو لازم است با ویژگی خود هنگام ضعف ایمانت آنچه می‌توانی خانواده و همسایگان و اهل شهر و کشورت را رعایت کنی و مصلحت ایشان را در نظر گیری، پس چون ایمانت قوی شد به فرزندت بروز ده سپس

۱ـ سورهٔ اعراف: آیه‌های آخر.

پیش خلق مرو و آنان را نصیحت و موعظه مکُن جز وقتی که به لباس تـقوی آراسته شوی و بر سر قلبت کلاه خود ایمان بگذاری و شمشیر توحید در دستت باشد، و تیر اجابت دعا در تیردانت، و مرکب توفیق در زیر رانت باشد، و کر و فر و ضرب و طعن و فنون جنگ را بیاموزی، سپس بر اعداء حق بتاز، در این هنگام از هر جهت نصرت و کمک فرا رسد و مردم را از دست شیطان رهائی بخشی و به حضور حق می‌رسانی. کسی که به این مقام رسید پرده از چشم قلبش برداشته می‌شود، و هرگاه به یکی از جهات ششگانه توجه کند نظر او پرده‌ها را پاره کند و چیزی از او پوشیده نماند، سرش را قلباً بلند کند و عرش و آسمانهای بلند مرتبه را بیند و چون سر فرو افکند طبقات زمین را مشاهده کند با ساکنان آن از جن و انس و وحوش، و چون به این پایه دست یافت خلق را به پیشگاه خدا دعوت کند، و قبل از آن چیزی در نمی‌یافتی (وقتی تو خلق را دعوت کردی و خود بر درگاه خالق معتکف نبودی دعای تو موجب بدبختی تو بود، هـرچـه حـرکت می‌کردی بجای ترقی تنزل می‌نمودی. طلب رفعت داری ولی صفتی از صفات صالحان را نداری، تو موسوس هستی، تو زبان بی‌دلی، تو ظاهر بی‌باطنی، تـو جلوت بی‌خلوتی و حرکت بی‌اثر. شمشیر تو از چوب است و تیر تـو چـوب کبریت است، تو ترسو و بزدلی، کمترین و کوچکترین تیر ترا بکشد. بـالاخره قیامتت برپا می‌شود (مرگت فرا رسد).

بار خدایا؛ دین ما را قوی دار و ایمان ما را محکم و پایدار ساز با تقرب به خودت، و در دنیا و آخرت ما را پاداش نیکو ببخش و از آتش دوزخ و شکنجهٔ آن ما را حفظ فرمای.

عبد وقتی از خود بیخود و از نفس و آرزو و اراده و خلق فانی شد به معنای واقعی به فکر آخرت می‌افتد و در دنیا به صورت ظاهر موجود است و در علم خدا واقع و در قبضهٔ قدرت او قرار گیرد و در دریای قدرتش شناور گردد؛ پس اگر خوف این مؤمن ترسان شدت یافت و قلب او از غایت ترس نزدیک پاره شدن گشت خداوند او را تقرب می‌دهد و وجود خود را به او می‌شناساند و او را

شادمان کند و خوف او را آرام کند همچنانکه یوسف علیه‌السلام با برادرش بنیامین رفتار کرد بنیامین می‌دید که خواص و نزدیکان همیشه پشت سر یوسف مؤدب ایستاده‌اند اما یوسف آنان را نزد خود می‌نشاند و با آنها عادی غذا می‌خورد پس بنیامین را نیز در کنار خود نشاند و با او غذا صرف نمود، چون از خوردن فارغ شدند محرمانه با او صحبت کرد و به او گفت. من برادرت (یوسف) هستم، آنگاه او شاد شد و خوفش از بین رفت.

یوسف به برادر گفت: من می‌خواهم ترا به دزدی متهم کنم تو بر بلا و سختی صبر کن، برادران بنیامین از سر و سری که در بین یوسف و بنیامین دیدند تعجب کردند و به او حسد بردند چنانکه قبلاً به یوسف حسادت می‌ورزیدند، پس چون دزدی بنیامین را آشکار کرد و او را معیوب و متهم نمود، وقت بزرگی و احترامش فرا رسید و بنیامین را به خود نزدیک کرد و تقرب کرد. همچنین مؤمن وقتی خدا او را دوست داشت به وسیلهٔ بلاها او را آزمایش کند، اگر صبور بود به کرامت و تقرب نائلش گرداند.

ای فرزند، عمل صالح ارائه ده و تقرب و محبت را از خدا پاداش بگیر. اهل بهشت دارای خانه‌های مجلّل و مزیّن هستند که در آن از آفات دنیا و از صبر بر فقر و از فوت همسر و بیماری و نقص بدن و غمها و افکار آشفته و مرگ و نوشیدن کاسهٔ وفات یکی پس از دیگری و از اهوال نکیر و منکر در امان حق قرار دارند، داخل بهشت می‌شوند و درهای خروج از آن بر سر آنها بسته می‌شود و تا ابد خروج از آن ممکن نیست، و آسایش آنها در داخل‌شدن بهشت است.

وقتی یکی از شما به خاطر دخول بهشت عمل کنید بی‌اثر است و بعد از آن کاری و موفقیتی را حاصل نکنید، پس فقط به خاطر خدا و رضای او کار کنید و از روزه و نماز و سایر کارهای نیک سست نشوید، البته تمام اینها توام با اخلاص باشد. اول این ظاهر را محکم کنید که آن شما را به ادامهٔ اعمال خیر تا صحرای علم می‌برد (تا جائی که به فلسفه و لذت عبادت کاملاً آشنا خواهید شد). به طرف درگاه پروردگارتان پیش بروید با قدمهای بلند ایمان و یقین تا چیزهائی را

ببینید که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب کسی نگذشته است). بشنوید ای دلها، بشنوید ای خردمندان، خدا بچه‌ها را مخاطب قرار نداده بلکه بزرگسالان بالغ و عاقل را طرف خطاب ساخته است، نفس مردم را خطاب نفرموده بلکه قلوب خلق را مخاطب ساخته است، مؤمنان آن را شنیدند ولی مشرکان کر شدند.

بار خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار فرمای و در هر حال عیوب ما را بپوشان (حواس ظاهر و باطن ما را فقط به خودت مشغول دار) و بین ما و غیر خودت عملی قرار مده که مدح یا رسوائی بار آورد (نه هنگام مدح به آن خوشحال شویم، و نه هنگام فضیحت و رسوائی خود را سبک دانیم و اهمیت دهیم نه به این و نه به آن، آمین.

قبل از خرید خانه جویای احوال همسایگان شوید و قبل از مسافرت همسفر را در نظر گیرید. این همسایه کیست؟ قرب حق و معرفت و ایمان به او و توکل و اعتماد به وعدهٔ اوست. قلب ایشان باید دریابد و از همسایگی و تعلق به دنیا و آخرت کنار گیرند و حتی در یک ناحیه از آن دو قرار نگیرند.

ای غافلان؛ این مطالب که شرح دادم به دست نیاید جز به عمل و فرو رفتن در کنه آنها، گاهی با تمام اعضا و گاهی با قلب. گاهی به تکلم و گاهی به سکوت، گاهی به عمل و گاهی به ترک عمل. حیا کن و چشم قلب از عمل بپوش و از رؤیت اعمال خودت چشم ببند (عمل خویش را بی‌ارزش و نادیده گیر)، و چون این شرایط تمام شدند تحریک و توفیق حق بر تو وارد شود و به تو بگوید: حرکت کن و پیش برو و چشمهایت را بگشای و به چشم سر و قلب نگاه کن که از طرف حق و به دست قدرت او چه مقامات و برکاتی بر تو وارد شود.

طایفهٔ درویشان برای همیشه متواضع و خود را کمتر و کوچکتر از دیگران می‌دانند و مرتب بر همین منوال هستند تا آن کس که برای او تواضع نمودند مقام آنان را بلند فرماید.

علم بیاموزید که در آن منفعت موجود است، به علم عمل کنید تا سود برید،

علم شمشیر است و عمل دست و شمشیر بدون دست صاحبش نمی‌برد و دست بی‌شمشیر نیز کاری از پیش نمی‌برد. به ظاهر علم آموزید و در باطن اخلاص ورزید، ذره‌ای خاک را بدون اخلاص نبخشید. قرآن را گوش دهید و به آن عمل کنید که همانا خدا آن را نازل کرده است تا دو طرف با آن بهم رسند، طرفی به دست خدا و طرفی به دست ما. وقتی شما به قرآن تمسک کردید قلب شما به سوی آن ترقی کند و دَرَ دارِ قربِ قلبِ شما مخاطب واقع شود در حالی که تو قبل از آخرت و در دنیائی، و اگر وصول به آخرت خواهی از دنیا و خلق دوری کن. از نفس و اهل و مال و شهوات و شبهات و خوش‌آمدن از ستایش دیگران و روی آوردن به ایشان دوری کن، اگر این زهد و پرهیز و دوری تو صحیح و درست بود تو از آنها بی‌نیاز شوی و شکمت همیشه سیر و جگرت شاداب و باطنت آباد گردد، و خلوت تو قلب ترا روشنی بخشد و نفس ترا آرامش دهد. اینها همه از برکت عمل به قرآن برای تو دست دهد، این قرآن خورشید نوربخش است آن را به خانهٔ قلب جای دهید تا بدرخشد و قلب را درخشان کند. وای بر شما اگر چراغ قلب را خاموش نمودید چگونه در تاریکی شب پیش پای خود را می‌بینید.

و شما ای واعظان که بر جای انبیا (منبر و محراب) بالا رفته و در صف اول راه یافته و کر و فر و زورآزمائی را نمی‌پسندید، پائین آئید و علم بیاموزید و بدان عمل کنید و در عمل اخلاص ورزید، سپس بر منبر وعظ بالا روید و به مبارزه با نفس و آرزو و طبیعت و شیطان و دنیا و شهوات و ترک مردم و دیدن نفع و ضرر آنان بپردازید، پس اگر بر همهٔ اینها غالب شدید به قوهٔ ایمان و یقین و توحید، حق در قلب و نهان تو نزول کرد و آندو را به خداوند نزدیک گرداندی سپس به فرمان خدا به خلق برمی‌گردید. و در این مقام است که کر و فر در مصاف وقوف با خلق برای تو سزاوار است و در هدایت ایشان انواع زحمت را باید قبول کنی. خداوندا؛ به اموری که از ما راضی شوی ما را مشغول دار، و در دنیا و آخرت پاداش نیکو نصیب ما بگردان و ما را از عذاب دوزخ محفوظ فرمای.

ای فرزند، ورع به کار بند در تمام حالات خود، در دنیا و آخرت تا رستگار شوی. وقتی وارع شدی دلیلی بر علیه تو باقی نیست و همان موجب خشنودی خدا از تو خواهد بود.

یکی از صلحا را بعد از مرگش در خواب دیدند، از او پرسیدند که خدا با تو چگونه رفتار کرد؟ در جواب گفت: خدا مرا بیامرزید گفتند به چه علت مورد آمرزش قرار گرفتی؟ گفت: روزی در حمام وضو گرفتم و به مسجد رفتم، چون نزدیک مسجد شدم دیدم به قدر یک سکه از پایم خشک است و آب بر آن جاری نشده است بازگشتم و آنجا را نیز شستم، خداوند فرمود به احترام آنکه شریعت مرا بدقت رعایت کردی ترا بخشیدم.

شما کجا و کی از طایفه‌ای هستید که از ترس خدا برای نماز شب و مناجات با خدا پهلوی خود را از رختخواب دور ساختند؟ البته قادر بر خواب نیستند، چگونه می‌خوابند در حالی که خوف خدا ایشان را مضطرب ساخته و خواب از چشمشان پرواز کرده است، البته آن لذت امن که در قیام شب درک می‌کنند مانع خواب آنها می‌شود، جز خوابی کم که گاهی در سجده بر آنها غلبه کند. پاک و منزه از عیوب کسی است که با این خواب بر بندگان خاص خود منت می‌گذارد تا اجساد آنها در آن لحظات استراحت کنند؛ آنان از خوف خدا در رختخواب نیارامند، گاهی از خوف و گاهی از امید جرات قرار و آرام در رختخواب را ندارند، گاه از محبت و گاه از شدت علاقه، چقدر خوف شما کم است و طاعت شما قلیل! و چقدر خوف صالحان زیاد است با اینکه طاعتشان هم زیاد است! پیغمبر ما حضرت محمدﷺ وقتی نماز می‌خواند صدای جوشش قلبش از فاصله یک میل شنیده می‌شد، آنان با اینکه پیغمبران و صدیقان و دوستان نزدیک حق بودند و دعای‌شان مستجاب بوده است. چنین از خدا می‌ترسیدند. به من بگوئید: این روش غفلت را که شما پیش گرفته‌اید چگونه توجیه کنید؟ من شما را می‌بینم که در وسط حلقهٔ ذکر نشسته‌اید و از کنار مجلس بیرون می‌روید، همانا انس شما به طاعت بسیار کم است و از آن وحشت دارید و به نیکوکاری کم

قانعید اما به مال دنیا فراوان علاقه دارید و از دنیا سیر نمی‌شوید، این عمل کسی نیست که می‌میرد و به ملاقات خدا می‌رود و اعمالش در روز حساب بر او عرضه می‌شود، این عمل کسی نیست که از محاسبه و مؤاخذه می‌ترسد، این عمل کسی نیست که وارد قبر می‌شود و نمی‌داند که آیا قبرش حفره‌ای از آتش باشد یا باغچه‌ای از بهشت.

طایفهٔ صلحا روزها روزه می‌گیرند و شبها به عبادت بیدار می‌مانند و چون خسته می‌شوند به روی زمین می‌افتند و کمی استراحت می‌کنند و بدن خود را از خواب راحت در رختخواب دور دارند، پس می‌نشینند و دوباره به عبادت می‌پردازند و از روی بیم و امید همواره به درگاه خدا دعا می‌کنند و از رد و عدم قبول بیم دارند و به قبول نیز امیدوارند زیرا می‌دانند که او کریمی است که طاعت کم را قبول کند و عفو و بخشش فراوان دارد، چیز پست و معیوب و بی‌ارزش را می‌پذیرد و در مقابل پاداش خوب و ارزشمند می‌دهد، سرمایهٔ کم می‌خواهد و با پیمانهٔ تمام پاداش می‌دهد. خوف لازم و حتمی است اما رجاء رخصت است؛ صلحاء بین بیم و امید مترددند، گاهی در خوفند و گاهی رجایند و امیدوارند گاه احوالشان ظاهر و گاهی باطنی است، گاه مورد بخشش حقند و گاهی از طرف خدا در منع قرار گیرند و همیشه حال به حال می‌شوند تا اجل آنان برسد و قلب ایشان به خالق بپیوندد، در این حال دیگر رخصت نزد آنها نماند و تیرگی یا تردد ندارند بلکه سراسر عزیمت و جدی و صفای محض شوند. تمام ثروت و خوشی تابع تو و اهل و خانواده به دنبال تو می‌آیند تا لب قبر و همه برمی‌گردند، تنها عمل با تو داخل قبر می‌شود و از تو جدا نمی‌گردد.

خدمت‌گزارِ این پادشاه خالق و رازق و این ولی‌نعمت حقیقی باشد، او خدائی است که آفتاب را چراغ شما و ماه را موجب روشنائی شما و شبها را مخصوص آرامش و سکون برای شما گردانید و شما را بر نعمتهای بسیار آشنا ساخت تا شکر این همه نعمت او را بجای بیاورید او بعد از شمارش نعمتها به

شما می‌گوید: (اگر نعمتهای خدا را بشمارید نمی‌توانید[1]). کسی در حقیقت نعمتهای حق را مشاهده کند از شکر آنها عاجز و متحیر می‌ماند، از این‌رو است که موسی علیه السلام گفت: (خداوندا، من شکرگزار تو هستم در عین اقرار به ناتوانی از شکر تو). چقدر شما کم شکر می‌گزارید و چقدر اعتراضتان زیاد است!، اگر او را می‌شناختید زبانتان در مقابلش لال می‌شد و قلبهای شما مؤدب می‌گردید و همه اعضای شما در جمیع حالات بعجز از شکر حق معترفند، لذا پیغمبر فرموده است: (کسی خدای عزوجل را شناخت زبانش بند می‌آید) یعنی شکر او را نمی‌تواند بگذارد. عارف همیشه لال می‌ماند یعنی اسراری که خدا در قلب او نهاده است فاش نمی‌کند و از آن صحبت نمی‌کند مگر به اذن او (پروردگار).

ای فرزند، نفس و اعضا و اهل و مالت را به امانت به خدا سپار که ضایع نشوند و قلباً به سوی او بشتاب که نزد او به هر خیر و برکت نائل شوی. حکم خدا این است که پیغمبرت را راضی و خشنود سازی و او را پیروی کنی سپس با گامهای دانش و آگاهی به حضور حق داخل شوی و آنگاه با عمل به دانش خود به حق نزدیکتر گردی، و به علم و قدرت او معرفت بیشتر حاصل کنی؛ پس همراه و تابع حکم باش تا به خلوتسرای انس برسی و پس از وصول آنجا توقف کن و با دعای خیر سلامت و سعادت را از او مسالت کن، آنگاه به باطن و معنای خود داخل شوی (بکلی ترقی کنی).

از صالحی مشهور است که گفت: (همانا اگر کسی آشکارا و به اصطلاح با طبل و کرنا دنیا را بخورد بهتر از آنست که دین را بخورد). چقدر علم شما زیاد و عمل شما کم است، شما بهرهٔ خود را از علم محفوظات و ایراد حکایات و ترجمهٔ احوال گذشتگان قرار داده‌اید، این برای شما بهره‌ای ندارد که یکی از شما فلان و فلان حدیث را حفظ کنید ولی به حرفی از آنها عمل نکنید، این حجتی است به ضرر نه به نفع شما که بگوئی شیخ من فلان است و با فلان صالح همنشین بودم و نزد فلان خواندم و به فلان عالم فلان مطلب را گفتم، تمام اینها

۱ـ سورهٔ ابراهیم: آیهٔ ۳۴.

بدون عمل بسیار بی‌ارزش است و با چیزی همپایه نیست. شخص صادق استادها و شیخها را وامی‌گذارد و فرمایشات آنها را پشت سر می‌گذارد و با دست به آنها اشاره می‌کند که، سر جای خود بنشینید تا من به جایگاهی که مرا بر آن جایگاه هدایت کردید برسم. مشایخ چون دروازهٔ سرا هستند، آیا پسندیده است که همیشه جلو در بایستید و داخل سرا نشوید؟ خداوند ضرب‌المثلهای مختلف را برای هدایت شما می‌آورد.

ای مدعیان که ادعای آنچه را می‌کنید که ندارید، شما در آیندهٔ دور یا نزدیک سزای آن ادعای خود را می‌بینید. ای دانشمندان، ای دانشجویان، علم تنها مقصود نیست بلکه ثمرهٔ آن مقصود است، درخت بی‌ثمر چه نفعی دارد؟ آیا ثمرهٔ علم جز عمل و اخلاص است؟ کتاب و سنت وسیله عمل است والا آلت و وسیله‌ای که مورد عمل واقع نشود به درد چه می‌خورد و چگونه از آن استفاده می‌شود!، همانا اجیر اجرت دریابد آن هم بعد از انجام کار و رنج و مشقت. حرفی نیست، تا از سفر دنیای وجود و خلق خارج نشوی و به دنیای دیگر نروی، وقتی به دنیای دیگر وارد شدی روشن و واضح خواهد شد زیرا که خداوند می‌فرماید: (از خدا بترسید و خدا را شما تعلیم می‌دهد). و باز فرموده است: (هرکه تقوای خدا را رعایت کرد هم او محل امیدش گردد، از جائی که مورد تصورش نیست روزی او را می‌رساند).

تقوی اساس هر خیر و سبب آمدن دنیا و حکمت و علوم و تزکیهٔ قلب و باطن است.

از حضرت رسول ﷺ نقل است که فرمود: (کسی علمی آموخت و بدان عمل کرد و به دیگران یاد داد در ملکوت آسمان و در جرگهٔ فرشتگان مورد احترام و تعظیم است). فرزندان من، در وضعی که هستید فکر کنید، اگر دیدید که آن موافق کتاب و سنت است و حتماً خدا راضی است پس آن را ادامه دهید، و اگر دیدید که مخالف کتاب و سنت است حتماً آن را ترک کنید و در خوردن و نوشیدن و همسر ومسکن و صحبت وحرکت و سکونتان جانب ورع را رعایت کنید.

ای فرزند، سرّی که نزد تست بپوش و فاش مساز، که اگر دیگری را از آن آگاه کردی تو مسؤول عواقب و عوارض آن هستی، و اگر از ناحیهٔ نفست از سرّی باخبر شدی رعایت ادب ترا مجازات کند (در نزد خود فکر کنی و آن را از یاد خود ببری) و دیگر گناهی بر تو نیست.

از مردان صالح کسانی بودند که در خلوتگاه خویش می‌نشستند در محل معین و سر به جیب مراقبت فرو می‌بردند و به باطن خود می‌پرداختند، و با پروردگار خود انس می‌گرفتند، و اگر یکی از صلحاء اِنسی یا جنی یا فرشته بر ایشان می‌گذشتند خطاب به ایشان می‌گفتند: گوارا باد حضور خداوند بر تو که ترا اُنس داد و با ذکر خود ترا متنعم فرمود، ای تصفیه شده، ای برگزیده شده، ای پرهیزگار، ای مخلص، ای صاحب امتیاز، ای متنعم به نعمت خداداد؛ اما او سَر از جیب خود برندارد و بدانچه از او شنیده مغرور نگردد، آن رهگذر مرتب آن کلمات تحسین و تبریک را تکرار می‌کند و او می‌شنود و گوئی اصلاً چیزی نشنیده است.

وقتی یکی از صلحاء به خلق مراجعه کند طبیب آنان شود در بیمارستان دنیا و داروهائی که تعیین می‌کند مفید واقع می‌شود، و سرمه‌ای که او به چشم خلق زند اشک چشم قطب را قطع کند و بیماریش را رفع نماید، او شفابخش است و مردم از او شفا یابند، او زنده‌ها را زنده‌تر کند و خلاصه او چون نوری است که دیگران از آن کسب روشنی کنند و چون غذائی است که از آن سیر شوند و چون شربتی است که از آن سیراب گردند و شافعی است که شفاعتش مورد قبول است و گوینده‌ایست که گفتار او را اهمیت دهند و به کار بندند و فرماندهی است که فرمانش مطاع است و نهی کننده‌ایست که نهیش را قبول نمایند.

طایفهٔ صلحاء آنچه در دل دارند فاش نکنند و معارف و علوم و اسرار خود را نگهدارند، دروازه‌های قلوب ایشان شب و روز به درگاه قرب حق گشوده شود و در مهمانی دلها شرکت دارند و همیشه دل آنان در آسمان مواهب و الطاف حق جل و علا محفوظ است، قلب اگر صحیح کار کند از همه‌چیز بالاتر می‌رود،

گوهرِ خالص و برتر از هر گوهر شود و تمام نیکیها را در خود جمع کند و مثل عصای موسی شود که جامع تمام خیرات و منافع بود.

آورده‌اند که حضرت جبرئیل آن را از باغ بهشت آورد و به موسی تسلیم کرد در حالی که از فرعون گریخته بود؛ بعضی گفته‌اند که حضرت یعقوب آن را به کسی تسلیم کرد که قبلاً از او گرفته بود. خداوند آن عصا را معجز برای موسی به نفع مردم گردانید و موجب تقویت نبوت موسی ساخت و خواص دیگر را نیز که مورد احتیاج موسی بود در آن قرار داد به طوری که حضرت موسی علیه‌السلام وقتی خسته می‌شد آن عصا اسب می‌شد و او را حمل می‌نمود، و اگر به رودخانه می‌رسید عصا پل می‌گردید و از روی آن عبور می‌فرمود، و چون دشمنی پیش می‌آمد عصا از او دفاع می‌کرد و با دشمن می‌جنگید، و چون گرسنه می‌شد عصا به درخت مثمری تبدیل می‌گردید که موسی بقدر کفایت از آن استفاده می‌کرد، و در تشنگی عصا سرآبی می‌گشت که موسی از آن می‌نوشید، و موقعی که گرمای خورشید موسی را آزار می‌داد برایش چتر و سایبان می‌گردید.

روزی موسی شبانی می‌کرد و در دشت سرسبزی تنها بود و جز خدا مونسی نداشت، خواب بر او غلبه کرد، پس از بیدار شدن عصا را خون‌آلود دید، اطراف خویش را بدقت نگریست، ماری بزرگ یافت که کشته شده بود، آنگاه به شکر حق تعالیٰ پرداخت که آن دشمن را از او دفع کرده بود.

همچنین است اگر عبد صالحی قلبش برای خدا اصلاح شد خداوند در آن منافعی برای مردم بطور عام و برای خود بطور خاص قرار می‌دهد، منفعت ظاهر و باطن، ظاهر برای خدمت به خلق و باطن برای خویش، و این امر ابتدا به کلمهٔ توحید «لا اله الاّ الله محمّد رسول الله» شروع می‌شود و آخرش مساوی‌بودن مدح و ذم و خیر و شر و نفع و ضرر و قبول و رد و روی‌آوردن خلق به او یا فرار خلق از او می‌باشد، و وقتی اولش صحیح شد (دل و جان موعد بود[۱]) مراحل بعدی هم صحت می‌یابد و اگر در پلهٔ اول پایت محکم نباشد چگونه به پلهٔ دوم ترقی

۱ـ موعد بود = وعده داده شده بود.

می‌کنی؟ و نتیجه کار آخر کار معلوم می‌شود.

اقرار تو به لا اله الا ا... ادعایت، شاهدت کجا است؟ شاهد توحید و اخلاص به همراه اجرای احکام حق تعالی و ادای حق هر حکم از احکام اوست وای بر تو، در حضور علمائی که به علم خود عمل نکنند حاضر شو. آنان که در حضور من برای تو شهادت دهند که شراب نمی‌نوشی همه عوامند چون به علم خود رفتار نمی‌کنند ولو اینکه تمام علوم در سینهٔ آنها حفظ باشد. هرکس خدا را نشناخته است عامی است و آنکه خوف عقاب و امید عفو او را ندارد عامی است. هرکس در خلوت یا جلوت تقوای خدا نداشت و از او نترسید عامی است. حال شما نزد من مثل خورشید روشن است، هدایت نشده‌اید، شما چون کودکانی هستید که طالب آرزوهای نفس می‌باشند، شما بندگان عطا و منع مردمید و بندهٔ مدح و ذم آنان، نزد من ریا نکنید زیرا در من شک باقی نیست و خارج و داخل ظرف نزد من یکسان و از من پوشیده نیست، هرچه در دل شما باشد اثر آن در چهرهٔ شما معلوم است و علامت آشکاری است. پاک و منزه کسی است که مرا با شما آشنا کرد و مرا به نصیحت شما مورد امتحان قرار داد.

وای بر تو که لکهٔ اسلامی، چگونه به مقام بالا رفته و خلق را می‌شناسی، فرود آی والا ترا سرافکنده پائین آورم. ادیان مختلفند و ایمان بین حق و باطل فرق قائل است و هر منافق را از ادعا و مقامش عزل می‌کند و از منبر پائین می‌آورد و در صحبت مردم لال می‌کند. ای منافقان، آیا ندانسته‌اید که من سرپرست دینم و داروغه عمومی دارم، ای جمیع مردمان، من از شما بی‌نیازم به وسیلهٔ ایمان و امید به خدای غنی و بی‌نیاز، ثروت در اختیار من است با اینکه مالک یک ذره از دنیا نیستم و اگر کسی چیزی به من عطا کند و بر من منت نهد آن را از دست خدا دریافت می‌کنم و عطای مزبور را منت و لطف حق می‌دانم و شکر او می‌گذارم که او مرا سلامت و امان داده است و چون چیزی به کسی بَخشم آن را توفیق خدا می‌دانم که عطیّهٔ[1] خود را بر دست من اجرا فرموده است. می‌بینم که فقط خدا

۱ـ عطیّه = چیزی که به کسی عطا کنند.

معطی است نه من یا دیگری، پس تو هم بقدر همت خویش عطا کن و بقدر کفاف نگهدار زیرا حضرتﷺ فرموده است: (خداوند امور باارزش و بلند را دوست دارد و امور پوچ و بی‌معنی را زشت شمارد).

آن شیخ در انفاق و بخشش بر فقرا فرمود

وای بر تو ثروتمند، گمان مبر شکر ثروت این است که بگوئی الحمد لله رب العالمین، بلکه شکر نعمت و ثروت آن است که فقرا را بر چیزی کمک کنی و زکات فریضه را بطور کامل به ایشان رسانی و غیر از زکات تا حد امکان آنها را یاری کنی و بدون نیت آنان را مورد بذل و بخشش قرار دهی زیرا منت دلها رامی‌آزاد و عطا را بی‌اجر و ارزش می‌کند؛ بسیاری از فقرا آتش فقر را تحمل می‌کنند ولی آتش منت را قبول ندارند، حال اگر منت می‌گذاری چیزی مبخش؛ آیا فرموده حق تعالیٰ را نشنیده‌ای که: (ای مؤمنان صدقه و بخشش و زکات و عطایای خود را به منت و اذیت باطل نکنید)، بطلان صدقه این است که ثوابی برای آن باقی نماند و شخص منت‌گذار هم مال و هم اجر خود را از دست می‌دهد و قلب خود را سیاه می‌کند زیرا منت شرک است. مؤمن می‌بخشد و منت نگذارد بلکه شکر خدا را به جای آرد که او را به انفاق و دستیگری فقرا توفیق داده است، معتقد است آنچه او بخشیده است در دستش نمانده و مستحقی که آن را از دست او می‌گیرد او هم به دیگری عطا کند (خرج زن و بچه‌اش می‌کند).

ای ثروتمندان، ای آنان که زندگی فقرا را توسعه می‌بخشید، به ثروت خود مغرور نشوید و بدان افتخار نکنید و بر فقرا تکبر نفروشید زیرا اینها موجب فقر شما می‌شود، و شما ای جوانان بجوانی و نیروی خود فریفته نشوید و بر فقیر ناتوان منت نگذارید و به وسیلهٔ منت به معصیت و نافرمانی خدا نیفزائید که منت گذاشتن و مغروربودن برای اجسام و ادیان شما سم قاتل است و چون درنده‌ایست که گوشت دین و ثروت و عافیت و بی‌نیازی شما را می‌خورد.

یکی از شعرا چه زیبا گفته است: (هرگاه در نعمت و ثروت بودی آن را رعایت کن زیرا معصیت و گناه نعمت را از بین می‌برد). نزد من با حسن ظن و ترک اعتراض و بدبینی حاضر شوید و چون به خانه خود برگشتید سخنان مرا یادآور شوید و فراموش نکنید و به یاد مرگ باشید و عواقب آن را در نظر آرید، روزه را به شما توصیه می‌کنم زیرا روزه قلب را نورانی می‌کند مخصوصاً اگر افطارتان حلال باشد. چیزی از دست شما نیاید جز بخشش و از دست‌دادن چیزی، علما و حکما متفقند بر اینکه نعمتها دوام ندارند و به دست نیایند جز به ترک نعمت.

از یکی از صلحا روایت کنند که ۴۰ سال تمام جز در سجده و هنگام غلبه خواب نخوابید و بهره‌اش بر فرش یا لحاف یا متکا بود (هیچ‌وقت به خیال استراحت تمام در یک جا دراز نکشید و نخوابید)، و این حالت او از شدت زهدش از دنیا و رغبتش به آخرت و شدت خوف از مرگ و بلایا و زهد از خلق و ثروت و تعلقات ایشان و رغبت به خالق و شناخت مرحمت و لطف او و عبادتش بعد از شناخت او بود. لذا به این علتها با نفس خود جهاد کرده است و کسی خدا را شناخت او را دوست دارد و هر که او را دوست داشت به اوامر و نواهی و خواست و مقدراتش راضی می‌باشد. مؤمن در انفاق و بخشش آنچه دارد می‌کوشد و به آن ایثار می‌کند زیرا او می‌داند که روزیش پوشیده است و هنگام احتیاج بوی می‌رسد و همیشه با صفای خاطر عبادت و ورع را قطع نمی‌کند، هرچه می‌یابد و از دست می‌دهد زیادی است، ولی او تا اصل و فرع چیزی را نداند از آن استفاده نمی‌کند، برای هر چیزی دلیلی می‌خواهد تا آن را از دست دهد، ارث پدر و مادرش را نمی‌پذیرد زیرا از غایت ورع می‌گوید: شاید آن را بدون ورع و دقت در حلال یا حرام بودنش به دست آورده باشند، لذا آن را بین فقرا تقسیم می‌کند.

ای بنی آدم، چقدر با خودت خِسَّتْ می‌ورزی، آیا خداوند از تو قرض‌الحسنه نخواسته است و تو نداده‌ای؟ آیا نشنیده‌ای که می‌فرماید: (کیست که به خدا

قرض‌الحسنه دهد)، هرگاه تو به او قرض می‌دادی و حوالهٔ او را به دست فقرا می‌پذیرفتی خداوند برای تو دو یا چند برابر تلافی می‌کند و بیشتر از آنچه انفاق کنی به تو پاداش خواهد داد. امروز و فردا و همیشه با خدا معامله کن که همانا سود می‌برید و همواره بدون آزمایش با او معامله کنید.

امام جعفر صادق علیه السلام محتاج پانصد دینار شد و فقط ۵۰ دینار داشت و آن را نیز بخشید، بعد از چند روز ۵۰۰ دینار به او رسید و اگر هم نمی‌رسید اعتراضی نداشت و گله و شکایت نمی‌کرد.

مگر قول حق تعالیٰ را نشنیده‌ای: (آنچه را که انفاق و احسان کنید خداوند پاداش و تلافی دهد). خداوندا؛ معاملهٔ خود را روزی ما کن و خدمت‌گذاری ما را قبول فرمای و با سایر بندگان خدمت‌گذارت ما را به درگاه خود راه ده و بپذیرد و در دو سرا ما را اجر نیکو عطا کن و از عذاب آتش محفوظ فرمای.

وای به حال شما، هرگاه دروازهٔ خود را بر روی فقرا بستید آنگاه خداوند دروازهٔ رحمت خود را بروی شما می‌بندد و اگر بروی آنها در خانه را مفتوح[1] داشتید خداوند باب رحمت را بر شما بگشاید. اگر اموال خود را برای رضای خدا بخشیدید آن را برای شما تلافی می‌کند؛ و اگر برای تظاهر و ریا در انظار مردم بود خداوند بر شما تنگ می‌گیرد و روزی شما را کم می‌کند. انفاق کنید و خسیس نباشد زیرا کرم و بخشش از خدا، و بخل و خست از شیطان است که خداوند می‌فرماید: (شیطان وعدهٔ فقر به شما می‌دهد و به انجام گناهان بزرگ شما را دستور می‌دهد ولی خداوند شما را به پاداش و تلافی بهتر در برابر احسان و دستگیری فقرا دعوت می‌کند).

وای بر تو، ادعای اسلام داری و مخالفت فرمان حضرت رسول می‌نمائی و به آرزوی خودت در دین او بدعت می‌گذاری؟ در اسلامت دروغ گفته‌ای، تو پیرو او نیستی بلکه مبتدع و نافرمان و مخالفی نه موافق، نشنیده‌ای که پیغمبر فرموده است: (پیروی کنید و بدعت نگذارید که همین برای شما کافی است).

۱ـ مفتوح = باز شده

و نیز در حدیث دیگر فرمود: (شما را بر جادهٔ روشن و پاکیزه به جا می‌گذارم). تو این فرموده‌ها را رد می‌کنی و با او مخالفت می‌نمائی و ادعای پیروی او داری. عبادت ترک عادت است و عبادت عادت را نسخ و نابود می‌کند. به شریعت خدا محکم دست بگیرید و عادات دنیوی را ترک نمائید. عالم با عبادت زنده و پایدار است، و جاهل با عادت خود. اولاد و همسرانتان را به اعمال خیر و مداومت بر آن عادت دهید، در دنیا دستهایتان را به بخشیدگی عادت دهید و قلبهایتان را به زهد معتاد کنید، نسبت به فقرا خسیس نباشید و سائل را از خود مرانید که خداوند مسالت[1] شما را رد کند، و چگونه رد نکند که شما هدیهٔ او را از خویش می‌رانید و رَد می‌کنید و حضرت در این مورد فرمود: (سائلی که به عبدی مراجعه کند و تقاضای کمک دارد هدیهٔ خداست) خاک بر دهانت، آیا شرم نداری؟ فقر و گرسنگی همسایه را می‌بینی با این حال او را با گمان باطل از عطای خویش محروم می‌کنی که مثلاً می‌گوئی او طلا دارد و ثروتش را پنهان کرده است و عمداً اظهار فقر می‌کند، ادعای ایمان می‌کنی و آسوده می‌خوابی در صورتی که همسایه‌ات گرسنه و نزد تو طعام و ثروت زائد موجود است و به او نمی‌بخشی!، بزودی ثروتت از دست می‌رود و دستت به سؤال[2] دراز می‌شود و اجباراً به ذلت و گدائی می‌افتی و دنیا با تو مفارقت نماید، دنیائی که محبوب تو بود؛ پس دنیا را خودتان به اختیار ترک کنید نه به اجبار. به قسمت خودتان چشم بدوزید نه به قسمت دیگران، و به حداقل آنچه که گرسنگی را برطرف می‌کند و به کمترین چیزی که عورت را می‌پوشاند قناعت کن. پس اگر چیز دیگری قسمت شما باشد به وقت خود به شما می‌رسد. این عمل زیرکان و آزمودگان است که از بار سنگین طمع و مذلت راحت شده‌اند، و زهاد دنیا را ترک نکردند جز از روی معرفت و آگاهی، دانستند که دنیا زودگذر است، عطا می‌کند و پس می‌گیرد، دوستی می‌ورزد و فرو می‌گذارد، محبت دارد بعد کینه‌توز شود، چاق و فربه می‌کند سپس او را می‌خورد، در میان مردم موجب

۱ـ مسألت = درخواست

۲ـ سؤال = گدائی

سربلندی شود و بعد موجب سرافکندگی شود، پس قلب از محبت دنیا خـالی کنید، از پستان او شیر ننوشید، در آغوش او نخوابید و به او میل نکـنید، و بـه واسطهٔ زینت و تجمل و نرمی پوست و لباس و خوش صحبتی و شیرینی طعم آن فریب او را نخورید که طعام آن مسموم‌کننده و خود او کشنده و جادوگر و مکار و بی‌وفا است، اما دار بقا و کرامت نیست در احوال کسانی که پیش از شما با آن بودند بنگرید که کجا رفتند و چگونه شدند!، در طلب زیادت خود را هلاک نکنید و سکوت و ادب و قناعت را رعایت کنید و بگـوئید کـه قـول و وعـده خداوند راست می‌باشد و پیغمبرش نیز در تبلیغ امر خدا و رسالت خود راست بوده است.

برای خدا از خلق و رزق و اجل فارغ شوید که قلم قدرت حق تا قیامت هرچه می‌شود نوشته و خشک شده است، و نیز پیغمبر فرموده است: (وقتی خدا قلم را آفرید گفت در جریان آی، عرض کرد به چه چیز؟ خداونـد فـرمود مـحکم و خواستهٔ من در مورد مخلوقات تا روز قیامت).

شیخ عبدالقادر در عزلت می‌فرماید

در عبادتخانه‌ات با جهل منشین زیرا گوشه‌گرفتن با جهل فساد کلی است، از این‌رو است که حضرت فرموده است: (دانا شو آنگاه گوشهٔ عبادت اختیار کن). سزاوار نیست و نشاید که تو در خلوت بنشینی و در زمین فردی باشد که تو از او بترسی یا به او امیدوار باشی، و برای تو جز ترسانندهٔ واحد و محل امید یگانه‌ای سزاوار نیست و آن خدای عزوجل می‌باشد. عبادت ترک عادت است تا جائی که خود به جای عادت نشیند. علاقه به دنیا و دلبستگی بدان را مَطَلب بلکه به حق جل و علا تعلق پیدا کن. بد مکن زیرا خداوندِ قادر ایراد گیرنده و حسابگر دقیق و آگاه است، چیزی را از شما تحویل نگیرد جز برای نابودی کارهای نـاروا و زشت، پس کار زشت و پست را به دور اندازید و نقدی را نپسندید که از شما

تحویل نگیرند جز برای آنکه عیار و ارزش آن را با دخالت چیز دیگر بیفزایند تا از غل و غش تصفیه گردد. گمان مبرید کار آسان است، اکثر شما دعوی اخلاص دارید در حالی که ایشان منافقند، اگر آزمایش نباشد ادعا بسیار است، کسی که ادعای بردباری دارد او را به خشمگین‌کردن بیازمای، و کسی که مدعی سخاوت و بخشش است او را با درخواست چیزی بیازمای، و هرکس ادعای هرچیز دارد با ضد آن او را امتحان کن. اگر عبد دنیا و آخرت و ماسوی الله را ترک کرد و قلب خویش را در دار قرب و منت و لطف او جای داد تحصیل طعام و شراب و لباس یا چیزی از نیازهایش او را مشغول ندارد، و خلاصه او از اشتغال به این‌گونه چیزها پاک و منزه و دور می‌شود.

دنیا برای زحمتها و بلاها است و بزرگترین بلاها شهوت و آرزوی شکم و فرج است، چقدر جوانان هستند که روز رمضان افطار می‌کنند (روزه نمی‌گیرند)، و در بازارها گردش می‌کنند و لذات و شهوات خود را تامین می‌نمایند و با شیاطین الانس و هم‌نشینان بد مجالست می‌کنند، و آنها به مانند شیپورهای زشتی هستند و آتش شهوت را در هیزم نفس زیادتر می‌کنند.

بار خدایا؛ ما را بر مجاهدت نفس تقویت کن، و ما را در هدایت خود و مردم موفق نمای، و دلهای ما را نورانی گردان و ما را نوری بخش که مردم از روشنی آن استفاده کنند، و شراب اُنس خود را به ما بنوشان تا بدان سیراب شویم، و هر تشنه را به وسیلهٔ ما سیراب کن، و در حال عطا شکر نعمت را به ما الهام بفرمای، و در حال منع و بسته‌بودن درها رضایت و خشنودی را نصیب ما گردان، راستی را در ما تحقق بخش و دروغ و ناراستی را از ما نابود گردان، آمین.

ای فرزند، از پادشاهان دور بگیر زیرا اگر با شاه شاهان دوام صحبت می‌خواهی باید که حجاب از بلا دهنده و تعلق به مخلوق و سایر چیزها که زنجیر قلوب و اسرار و معانی است را از بین ببری. کسی که خدا بخواهد به او خیر دهد او را دلبسته کند و در حضور خود بر دو پای قلبش نگهدارد و برای او دو بال می‌آفریند که با آن در فضای علم پرواز کند، و بالاخره در برزخ تقرب خود او را

جای دهد، و با این حال ترس بر او افکند و ارتکاب غرضها و فریبها و حالاتی که در دل او هست او را می‌ترساند از اینکه دست غیرت بال او را ببرد و از معرفت حق بازدارد بعد از آشنائی به آن مقام، و تا عبد در دنیا باشد خوف و ترک مغروری و ادعا برای او لازم است، و اگرچه به چنین حالت وصل هم رسیده باشد زیرا دنیا سرای تبدیل و تغییر است و آخرت سرای اقامت است و تبدیل و تغییر ندارد.

ای فرزند، از بازار خلق بگذر، از یک در داخل شو و از دیگر با قلب و نیت پاک بیرون برو، مانند سیمرغ باش که با کس انس نگیرد و کسی نمی‌تواند با او مانوس شود، نمی‌بیند و دیده نمی‌شود، و تا هنگام اجل این طور باش و قلب خود را به حق نزدیک کن، پس آنجا (در حضور حق) دلهای درویشان را می‌بینی که همه از تو استقبال می‌کنند و به تو و به سلامت تو تبریک و تهنیت می‌گویند و بین دو چشم ترا می‌بوسند، سپس با دست لطف به داخل باب راه یابی، آنگاه ما به استقبال تو می‌آئیم و ترا بر شاخهٔ خود حمل می‌کنیم و ترا طعام می‌دهیم و به دور تو می‌آئیم و طعام و شراب می‌دهیم و ترا از آلودگیها حفظ می‌کنیم، سپس ترا به خارج می‌بریم و بر در می‌نشانیم و تفرج‌کنان در انتظار آمدن یکی از مریدان و طالبان باشیم تا دست او را نیز بگیریم و به کسی تسلیم کنیم که ترا نیز به او تسلیم کردیم هنگام آمدنت. چون این مراتب و مقامات را طی کردی آنگاه خود را به خلق بنمای و در میان آنان چون پزشک در بین بیماران یا مثل عاقلی میان دیوانگان و یا چون پدر مهربان در بین اولادش باش. پیش از این کرامتی نداشتی و به آن جماعت دو دل و ناباور بودی و بندهٔ دنیاداران و تابع غرضهای ایشان بودی، گمان می‌کردی که تو مداوی[1] ایشان باشی، در حالی که تو مشرک به ایشان گشتی، مداوای تو موجب عذاب ایشان شد زیرا که آن مداوا از روی جهل و ناواردی به صنعت بود.

حضرت ﷺ می‌فرماید: (کسی که خدا را با جهل عبادت کرد، فسادش بیشتر از

۱ـ مداوی = درمان‌کننده

صلاح خواهد بود.)

در مورد خلوت می‌فرماید

بدایت، بیقراری و نهایت، سکون و آرامش است، پیغمبر ما حضرت محمد ﷺ خلوت را بسیار دوست می‌داشت. و در بعضی روزها می‌شنید که گوینده‌ای می‌گوید: یا محمّد، یا محمّد، پس از آن صدا می‌ترسید و فرار می‌کرد و سینه‌اش تنگ می‌شد، در (غار حرا) می‌خوابید و نزدیک بود از آن صدا جان تسلیم کند، دفعهٔ اول فرار کرد، بار دوم جویای صاحب صدا شد، اول ترس بود و ثانی سکون. مرید طالب و مراد مطلوب است.

موسی علیه السلام در ظل رحمت حق و طلب دیدن پروردگارش در کوه طور بود، و پیغمبر ما ﷺ چون مراد بود بدون طلب دولت رؤیت یافت، و بدون اطلاع و سؤال تقرب پیدا کرد، و بدون درخواست غنا غنی شد و آنچه بر او پوشیده و غایت بود بدون طلب دید. موسی علیه السلام رؤیت طلب کرد به او عطا نشد، و به نسبت خود عقوبت آن را پرداخت، زیرا غیرقسمت خویش در دنیا خواسته بود، اما پیغمبر ما حسن ادب را رعایت کرد و قدر او را شناخت و زحمت کشید و فروتنی نمود و به قسمت نیامده شاد نشد، پس آنچه به غیر او عطا نشد بدو عطا گردید، غیر حق (رؤیت) را فراموش کرد و هرچه اراده و خواست حق تعالی بود همان را می‌خواست و با آن موافق بود، پس شما نیز بدانچه خداوند قسمت شما فرموده است قانع باشید و بدان خشنود گردید. کسی که صبر کرد به مراد رسید و آنکه صبور بود قلبش مستغنی و فقرش برطرف گشت.

ای فرزند، بر تو لازم است خلوت گزینی در حالی که قادر به عبادت و اخلاص هستی چونکه تنهائی از همنشینی بدان بهتر است، چگونه صالحان خلوت را دوست ندارند در حالی که قلب آنان از انس خدا پر است و شراب قرب ایشان را زنده نگه می‌دارد و بیداری و غیرمستی آنان را بمیراند و سرودهای شوق و علاقه آنها را تقرب داده و بر اسرار اطلاع یافته‌اند. در میان

خلق آنان را دیوانه پنداری و در حضور خدا ایشان را علما و عقلا و حکما می‌یابی، کسی می‌خواهد زاهد باشد باید چنین باشد والا زَحمت به خویشتن دهد.

ای متظاهر، ای بی‌حال، ای هذیان‌گوی، در اعائی که داری و در وضعی که هستی کار به انجام نرسد جز به روزهٔ روز و عبادت و قیام شب و خشونت بر خود روا داشتن (سخت گذراندن به عمد به خاطر رضای حق) در طعام و شراب و لباس، با وجود نفس و سختی و جهل و رؤیت خلق، و این حاصل نشود جز به هدایت حق جل و علا.

وای بر تو؛ اخلاص ورز و خود را از ریا برهان، شاید در این امر دقت کنی و بترسی، راستی کن که همانا با همت به وصال و قرب من می‌رسی و همانا از نردبان بالا روی و سالم بمانی، و با خدا موافق باش که همانا توفیق حاصل کنی و راضی باش تا خدا از تو راضی باشد، شتاب کن به سوی خدا که خدا حق ترا کامل خواهد داد.

خداوندا؛ با نظر مرحمت و توجه و نظارت خویش کارهای ما را فراهم ساز و در دنیا و عقبی پاداش نیکو به ما ارزانی دار و ما را از عذاب آتش دوزخ خلاص فرمای.

در تعریف صوفی می‌فرماید

وای بر تو، ادعا می‌کنی که صوفی هستی اما تیره‌دل و ناخالصی؟ صوفی کسی است که باطنش پاک و ظاهرش نیز به متابعت کتاب و سنت روشن و پاک باشد و هرچه صفای باطنش زیاد شود از دریای وجود خارج گردد و اراده و اختیار و خواستهٔ او را ترک کند. آنکه قلبش صفا یافت پیغمبر بین او و خدای عزوجل سفیر شود همچنانکه جبرئیل گفت: پایهٔ خیر متابعت پیغمبر است آن طور که قول و فعلش بوده است. اگر قلب بنده بیشتر صفا یابد پیغمبر را می‌بیند که او را به

چیزی امر و از چیزی نهی می‌کند، تمام وجودش منحصر به قلب شود و محتاج به شاهد نیست و تمام وجودش پنهان بدون آشکار و روشن بدون تیرگی گردد، و تمام این کامیابیها از قلب صادر شود، کوههای بلند را برکندن محتاج به تیشه‌های جهد و مبارزه با نفس و شیطان و نیز صبر بر سختیها و نزول آفات است.

در بیان فناء می‌فرماید

تو می‌توانی به چشم یقین و ایمان کامل ببینی و آنچنان شوی که امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: (اگر پرده از جلو چشم برداشته شود ایمانم از اینکه هست بیشتر نگردد) و به او گفتند: آیا خدای خود را دیده‌ای؟ در جواب فرمود: اگر او را نمی‌دیدم در جای خود پاره پاره می‌شدم. اگر کسی بگوید: چگونه او را می‌بینی؟ می‌گویم: وقتی خلق از قلب بنده‌ای خارج شد و جز حق چیزی در آن نماند، او را می‌بیند و به او نزدیک می‌شود آنچنان که خواهد در باطن مثل ظاهر او را می‌بیند، همچنانکه پیغمبر شب معراج چنانکه می‌خواست او را دید، او هم خدا را می‌بیند و به خدا نزدیک می‌شود و با او در خواب صحبت می‌کند و همانا قلبش مجذوب خدا می‌گردد، و او را نصیحت می‌کند، و دو چشم سر می‌بندد تا او را به دو چشم قلب (چشم بصیرت) چنانکه هست ببیند عیناً مثل چیزی که با چشم ظاهر ببیند، و قلب او معنی دیگر پیدا کند که او و صفات و کرامات و فضل و احسانش و پیروزی و نصرت او و نیکی و حمایت او را می‌بیند و دریابد کسی را که عبودیتش حقیقی می‌باشد و سپس می‌گوید: خودت را به من نشان بده و یا نشان مده، یا مرا مبین و چیزی عطا کن یا عطا نکن، بلکه او در خدا فانی و مستغرق می‌شود. از این‌رو یکی از صُلَحا از آنهائی که به این مقام رسیده‌اند می‌گوید: (چه چیز از من است و بر من است). چه زیبا گفته است، یعنی من بندهٔ اویم و بنده را در مقابل سید و صاحبش اختیاری نیست و اراده‌ای ندارد.

مردی برده‌ای خرید که آن برده از اهل دین و صلاح بود پس سید به او گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: هر خوراکی که تو بدهی، گفت: لباس چه می‌خواهی؟ گفت هر چیز تو بپوشانی. گفت: در خانهٔ من می‌خواهی کجا بنشینی؟ گفت: هرجا تو مرا بنشانی. گفت: شُغل چه می‌خواهی بکنی؟ گفت: هر چه تو فرمان دهی، پس سید گریه کرد، و گفت: خوشا به حالت، کاش من با خدا آنطور بودم که تو با من هستی، پس مملوک گفت: آقای من آیا برای برده با وجود سیّدش اراده و اختیاری هست؟ پس سیّدش به او گفت تو در راه خدا آزادی و من میل دارم که تو نزد من بنشینی تا با جان خدمتگزار تو باشم. هرکس خدا را شناخت خداوند برای او اراده و اختیاری باقی نگذارد و می‌گوید: (چه از من است و من که هستم)؟ و در امور خود یا دیگری مزاحم قضا و قدر نشود. وقتی قلب این عبد با خدا متصل شد خدا طبیب و مونس او گردد و کسی دیگر او را طبابت نکند و در امورش دخالت ننماید.

داود علیه السلام می‌گفت: (خدایا؛ همانا پیش همه اطباء بندهٔ تو رفتم و همهٔ آنان مداوای مرا به تو واگذار کردند). ای راهنمای سرگشتگان مرا راهنمائی کن. کسی که خدا را دوست داشت قلب او یکپارچه عشق و علاقه می‌شود و یکباره از غیر حق روی‌گردان می‌شود و بکلی در حق فانی شود، لذا تمام هم و غم او یک فکر و یک غم خواهد شد. حقیقت تمام کشف نمی‌شود جز بعد از خروج از حجابهای مختلف، پس اگر وصول به حق را طالبی دنیا و آخرت و مابین آسمان و زمین را ترک کن و فراموش نمای زیرا که تمام مخلوق غیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجاب می‌باشند و خداوند فرمود: (آنچه پیغمبر برای شما آورده است بگیرید و به آن عمل کنید، و آنچه راکه نهی فرموده است دوری کنید و بدان رفتار نکنید[۱]). پس تنها پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله حجاب نیست و بلکه وسیله وصول به حضرت حق تعالی است.

۱ـ سورهٔ حشر: آیهٔ ۶.

آن شیخ دربارهٔ عفو فرموده است

در طاعت پروردگارت با تمام قوا بکوش، و جهد کن که نسبت به کسی که به تو خیانت کرد عطا کنی و با خویشاوندی که صلهٔ رحم ترا قطع کرد وصل کنی (اگر او نزد تو نیامد تو نزد او برو)، و کسی راکه بر تو ستم روا داشت عفو کنی، و بکوش با نیت پاک در میان خلق باشی، اما قلبت با خالق باشد، و بکوش که راست بگوئی و به دروغگوئی شهره نشوی، و بکوش که پاکدل باشی و در کارها با اخلاص رفتار کنی و منافق و دورو نباشی که لقمان حکیم به فرزندش گفت: (ای فرزند مردم را مبین، زیرا هرگز به حضور حق نخواهی پیوست اگر قلبت گنهکار باشد).

در مورد نور مؤمن می‌فرماید

اگر مؤمن نوری داشته باشد که با آن بنگرد، چگونه صدیق مقرب آن نور را نخواهد داشت؟ مؤمن نوری دارد که به وسیلهٔ آن می‌نگرد لذا حضرت ﷺ از نظر مؤمن تحذیر[1] فرموده و هشدار داده است، آنجا که می‌فرماید: (از فراست مؤمن بترسید زیرا او با نور خداوند نظر کند)، و به عارف نزدیک به خدا نیز نوری عطا شده است که به آن وسیله قرب خودش را به خدا می‌بیند و در قلبش حق تعالیٰ را می‌بیند و به برکت آن ارواح فرشتگان و ارواح پیغمبران و قلوب صدیقان و ارواح و احوال و مقامات آنها را می‌بیند، تمام اینها در آینهٔ قلب و صفای رفتار اوست و او دائم در شادمانی معنوی خود سرگرم است، و او واسطه‌ایست که از آن برکت استفاده می‌کند و بر خلق نیز می‌پراکند.

از بین صلحا اشخاصی هستند که دارای زبان و قلب آگاه می‌باشند، و بعضی دیگر دارای قلب آگاه و زبان گنگ و الکن می‌باشند. همتِ زاهد عابد در دنیا

۱ـ تحذیر = پرهیز کردن

کرامات و در آخرت بهشت است، و همت و مقصود عارف بقاء ایمان در دنیا و رهائی از آتش سوزان خدا است در آخرت، و همواره تمام مقصودش در همین خلاصه می‌شود، تا اندازه‌ای که به قلبش خطاب کند و گوید این چیست؟ ساکن باش و ایمان را ثابت و محکم کن تا مؤمنان نور ایمان خود را از تو اقتباس کنند و تو فردا شفاعت کننده و مقبول‌القول و موجب نجات خلقی فراوان از دوزخ خواهی بود و در حضور حضرت پیامبرت که سرور شافعان است قرار می‌گیری (پس به چیزی غیر از این کارها (لهو و لعب) مشغول مشو. و این خود حکم امضاء شدهٔ پایداری ایمان و معرفت حق و سلامت آخرت و همگامی با پیغمبران مرسل و غیرمرسل و صدیقان است که خواص و برگزیدگان محسوب می‌شوند.

شخص صدیق با نور حق نظر می‌کند نه به نور دو چشم ظاهر خود و نه به نور خورشید و ماه، اینها همه نورهای اعطا شدهٔ خدا است، ولی صدیق نور خاص دارد که خداوند آن را بعد از استحکام نور علم دوم معرفت حق به او عطا فرموده است.

خداوندا؛ حکم و علم و قرب خودت را روزی ما بفرمای و در دنیا و قیامت به ما پاداش نیکو ببخش و از عذاب دوزخ محفوظ دار، آمین.

کسی که علم آموخت و به آن عمل کرد و در عمل اخلاص ورزید قلبش چون چراغ و چشمهٔ گوارا شود و نور خدا بر قلب او تابان گردد که خود و دیگران را روشن نماید. کنار گیرید ای فرزندان اضطراب، و ای کسانی که با کتابهای تالیف شده به دست نفس و هوا سروکار دارید، خاک بر سرتان با خطوط و نوشته‌های کتاب درگیر هستید تا شکسته و پیر شوید و بمیرید اما خط کتابها بماند و این در حالی است که آن شخص نتوانسته است که خود را تغییر دهد، پس این شخص چگونه می‌تواند گذشته‌اش را جبران نماید در حالی که به گذشتهٔ خود آگاه نیست.

مسلمان باشید، آیا فرمودهٔ خدای عزوجل را نشنیده‌اید: (کسانی که به آیات ما

ایمان آوردند مسلمان بودند). ای فرزند؛ تو اسلام را محکم نکرده‌ای چگونه مؤمن محسوب می‌شوی؟ ایمان را محکم نگرفته‌ای چگونه عارف یا ولی و ابدال گردی در حالی که تو معرفت و ولایت و بدلیت را محکم نکردی؟ چگونه محب و از خود فانی و به حق موجود شوی؟ چگونه خودت را مسلم نامی در صورتی که کتاب و سنت ضد تو حکم می‌کنند، زیرا تو به احکام آنها رفتار نکرده‌ای. کسی که خدا را طلب کرد او را یافت و کسی که در راه معرفت او جهد کرد به هدایتش نائل شد، زیرا خداوند در محکمه کتاب خود فرموده: کسانی که در مورد شناسائی و وصول به ما جهد کردند به راه مستقیم خویش آنان را ارشاد کنیم). او ظالم نبوده و نیست، و ظلم را دوست ندارد و بر بندگانش ستم روا نخواهد داشت.

خداوند همه‌چیز را بدون عوض عطا کند، پس اگر با عوض باشد (در مقابل رحمت و اطاعت اوامر و اجتناب از نواهی او باشد) چطور؟ و چه زیبا فرمود: (آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟) کسی که در دنیا عمل نیک انجام داد خداوند در دنیا و قیامت پاداش احسان و عمل نیک او را خواهد داد. بهترین چیزها نزد مؤمن عبادت است و قیام برای نماز، او بظاهر در خانهٔ خود نشسته و از ته قلب منتظر مؤذن است که دعوت‌کننده به حق می‌باشد، وقتی اذان شنید حالت وجد و سرور به قلبش راه یافته به طرف مساجد پرواز کند، و به آمدن سائل نزد او خوشحال می‌شود و اگر چیزی داشته باشد به او عطا کند، زیرا از قول حضرت ﷺ شنیده است: (سائل هدیهٔ خداست به بندگانش)، چگونه شادمان نشود که خداوند از او قرض‌الحسنه می‌کند بر دست فقیر.

و باز شیخ می‌فرماید: (خداوند به بندگانش می‌فرماید: (آخرت را بر دنیا ترجیح دادید، و عبادت مرا بر شهوات خود برتر دانستید، به عزّت و جلالم سوگند بهشت را فقط برای شما آفریده‌ام)، این فرموده خدا است به مؤمنان عابد، اما به محبان خود می‌گوید: (شما مرا بر همهٔ مخلوقاتم ترجیح دادید در دنیا و عقبی و خلق را از قلوب خود بیرون راندید و آنان را از اسرار خویش باخبر

نساختید، پس اینک من در اختیار شما هستم و با شما نزدیک و مانوسم و شما بِحق بندگان من هستید.

ای فرزند، کسی که عملش صالح است عمل او نوری پیشاپیش او و مرکبی در زیر او گردد و خلوص قلبش در چهرهٔ او هویدا می‌شود زیرا چهره‌اش مثل ماه چهارده و خود او چون فرشتهٔ مقرب گردد و قلب او از مشاهدهٔ احترام خدای نسبت به خود شادمان است، و عملش او را بدانچه خداوند در بهشت برایش آماده کرده است مژده می‌دهد، عمل صالح صورتی گردد که به شخص صالح گوید: من همان گریه و صبر و ایمان و تقوی و یقین و نماز و روزه و مجاهدت و وثوق و معرفت و علم و حسن عمل و ادب تو به خدا و در حضور قدس او هستم، آن‌گاه سنگینی و گرانباری او برطرف شود، و خوف او به امن و تلخی او به خوشی تبدیل گردد.

و اما کسی که عمل صالح انجام نداد و با خدا مبارزه نمود با گناهان بزرگ دیگرش بارهای گناهان او بر دوشش سنگین شود و گرسنگی و تشنگی در باطنش او را می‌آزارد و خوف مذلت در ظاهر او را رنج دهد و فرشتگان از پشت او را می‌رانند و بسختی بر زمین می‌کشانند وقتی که در عرصات قیامت حاضر شود، سپس محاسبه و مناقشه شروع می‌شود و راجع به اعمالش در جهان سخت محاکمه خواهد شد و سپس به آتش افکنده می‌شود و در دوزخ معذب می‌گردد، اگر او اهل توحید باشد بقدر اعمال بدش عذاب می‌بیند و سپس حق تعالیٰ به رحمت خویش از آتش دوزخش اخراج فرماید و اگر اهل کفر و الحاد بوده است جاوید با همطرازان کافرش در آتش خواهد ماند.

شخص مؤمن، خلق به او معرفی شوند که علاماتی دارند، قلب او حساس است و به نور خداکه نور در قلب او جای داده است نظر کند، و نور قلب طهارت است، طهارت قلوب و اسرار و خلوتها. اگر قلب و سر و خلوت تو پاک نباشد طهارت ظاهر چه فایده‌ای برای تو دارد، با اینکه هر روز هزار بار خودت را می‌شوئی ذره‌ای از چرک قلبت محو نمی‌شود، گناهان بوی بدی دارند و کسانی

که با نور حق می‌نگرند این بو را تشخیص می‌دهند اما آن را از خلق می‌پوشند و گنه‌کاران را رسوا نکنند.

وای بر تو تنبلی، لذا چیزی از دست تو نیاید. همسایه‌ها و برادران و خویشاوندان تو رفتند و کوشیدند و به گنجها دست یافتند و دهها و صدها درهم سود بردند و خوشحال برگشتند اما تو در جای خود نشسته‌ای و بزودی این مقدار کم سرمایه که در دستت مانده است تمام می‌شود، و بعد از آن باید از مردم به سؤال و تکدی بپردازی.

وای بر تو، در راه حق بکوش و بر قدر و منزلت مردم تکیه مکن، آیا قول حق جلا و علا را نشنیده‌ای (آنان که در راه ما کوشیدند راه وصول و حُصُول رضایت خود را به آنها می‌نمائیم[۱]). اینک هدایت به تو نزدیک شده، اما تو به طرف آن نمی‌روی و هدایت تنها به سوی تو روی نهاده است پس بکوش که دیگران نیز آمده و طالب هدایتند. ساعی باش و کار قبلی (غفلت و گناه) خود را نکوهش کن، همه‌چیز در دست خداوند بزرگ می‌باشد، پس طلب مَکُن از غیر خدا چیزی را و آیا شنیده‌ای که خداوند بزرگ چگونه می‌گوید در قرآن: (هیچ چیز نیست جز اینکه خزانه‌های آن نزد ما است و ما آن را جز به قدر و اندازه معلوم حواله نمی‌کنیم.[۲])

آیا بعد از این آیه سخنی مانده است و دلیل روشن دیگری داری، ای طالب دنیا و درهم، تجملات و ثروتهای دنیا چیزی نیستند و آنها در دست خدایند، پس آنها را از خلق مخواه و آنها را با زبان شرک و اعتماد بر اسباب مطلب.

پروردگارا، ای آفرینندهٔ آفریدگان، و ای مسبب برای هر سبب و وسیله‌ای، از قید شرک ما را نجات ده و اجر نیکو در دنیا و آخرت نصیب ما کن و از شکنجهٔ دوزخ ما را حفظ کن.

بزودی هر کدام از شما متذکر گردد که چقدر کوشیده است در راه توحید و شرک و نفاق و اخلاص، آن روز دوزخ برای کسانی که آن را می‌بینند آشکار

۱ـ سورهٔ عنکبوت: آیهٔ آخر.

۲ـ سورهٔ حجر: آیهٔ ۳۰.

گردد، هرکس در قیامت است آن را می‌بیند و از آن می‌ترسد جز افرادی معین، اما چون دوزخ مؤمنان را ببیند اظهار حقارت کند و سرد شود تا مؤمن بر آن بگذرد (صراط).

از این‌رو از پیغمبر نقل است که فرمود: [دوزخ در قیامت به مؤمن گوید: (ای مؤمن بگذر زیرا نور تو شعلهٔ مرا خاموش کرد.)] قبل از عبور بر آن او را صدا زند که زود باش و مرا از کام باز مدار با دیگران. برای مسلم و کافر و مطیع و گناهکار عبور از روی جهنم ضروری است و چون پای مؤمن بر پل کشیده شده و روی دوزخ قرار گرفت، آتش منزوی و سرد و بی‌اثر می‌شود و می‌گوید به حقیقت نور تو سوزش مرا از بین برد.

و بعضی دیگر از مؤمنان هستند که بر صراط گذرند و دوزخ را نبینند و چون داخل بهشت شوند می‌گویند: مگر خدا نفرمود: (هیچکدام از شما نیست جز اینکه باید وارد دوزخ شود) یعنی بر صراط بگذرد و دوزخ را ببیند، ولی ما گذشتیم و آن را ندیدیم. به آنان جواب داده می‌شود، شما از آن عبور کردید ولی سرد بود و ندانستید.

مؤمن مرتباً ایمان خود را تحقق بخشد تا عارف بالله (آشنا به خدا) و عالم و نزدیک به او و بالاخره به درگاه او رسد، در این هنگام خدا را بر همه‌چیز ترجیح دهد و مال و ثروت خود بر اطرافیان پراکنده کند به شکرانهٔ آنکه به محضر قدس واصل شده است، و تمام فکر او دخول به داخل باب و وصول به مقصود است، پس کلید قصری که در بهشت برای او آماده شده است را به خازن بهشت مسترد کند؛ در این حال درهای بهشت بر او بسته و از خلق هم روی بگردانیده و خود را جلو دروازه افکنده چون بیماری دست و پا می‌زند و چون قطعه گوشتی بر زمین افتاده منتظر است که با قدمهای لطف بر او بگذرند، و چشم به راه نگاهی از چشمهٔ رحمت و درازشدن دست کرم و منت حق است، و در چنین موقعیتی که او در دام قرب و در آغوش لطف و بین دو دست خدای لطیف و خبیر قرار گرفته است خدا ابتدا او را بیمار کند و بعد نیروی بدنش را باز تامین کند و با خویشتن

مانوسش گرداند و ملک و دارائی و زر و زیور و تاج و سایر تجملات بهشتی را خلعت و جایزهٔ او کند و از طعام فضل و شراب قرب او را سیر و سیراب کند، آنگاه رحمت از سرای قرب و فرح از مجلس وصول حق بـه او رسـد و تـمام مخلوقات در زیر نظر رأفت او قرار گیرند.

اینجا است که وی به اخلاق حق متخلق گردد، زیرا واصلان در مقام قرب و درجهٔ وصول قلبشان پر از رحمت و دلسوزی خلق شود و با نگاه شفقت و رحم بر مسلمانان و کافران و عوام و خواص می‌نگرند و به تمام آنان و همهٔ مطالب ایشان رحم آرند البته در حدود شرع بر مطالب ظاهر آنها و نیز بر باطن ایشان به نظر رحمت نگاه کنند.

ای بندگان خدا، اگر یکی از این جماعت را یافتید او را خدمتگزار شوید و گفتهٔ او را بپذیرید زیرا که خیرخواه شما است.

در مورد مذمت دنیا می‌فرماید

وای بر تو، دینار بر دینار افزائی و این افزایش و جمع‌کردن تو آخری ندارد، تمام اینها عقربها و مارهائی بر ضد تو شوند و ترا می‌گزند. دینار سرای آتش و درهم سرای غم و افکار پریشان است، دنیا اشغال[1] و آخرت اهوال[2] است و عبد در میان این دو گرفتار تا اینکه یا در بهشت یا در دوزخ استقرارش دهند.

ای فرزند، برای چیزی که از اصل و فرعش خبر نداری غم مخور زیرا خوردن حرام قلب را تیره کند. هرکس که صبر ندارد چگونه حلال می‌خورد، فقط کسی حلال می‌خورد که در محاربه با نفس و شیطان صبر کند، پس مجاهدِ صابر حلال می‌خورد.

بار خدایا؛ روزی حلال قسمت ما کن و رزق حلال و رحمت و قرب خود را به قلوب و اسرار و اعضای ما عطا فرمای، آمین.

۱ـ اشغال = گرفتاری‌ها   ۲ـ اهوال = ترس‌ها

این دارائی که در نزد شما است مال شما نیست بلکه امانتی است نزد شما، و آن بین شما و فقرا مشترک خواهد بود. امانت را بـه صـاحبش بسـپار و در آن تصرف مکن. هرگاه یکی از شما دیگی را بر آتش نهاد نباید آن را پنهان بخورد بلکه همسایه و سائل و مهمان را باید از آن بخوراند در حالی که قادر به بخشش و اعطاء صدقه هستی سائل را رد مکن زیرا رد سائل موجب زوال نعمت است، از پیغمبر منقول است که فرمود: (کسی که سائل را از در خود بدون عذر رد کند چهل روز ملائکهٔ حفظ به سرای او نـزدیک نشـوند). هـمیشه زبـان را هـنگام مراجعهٔ فقرا به این دعا عادت دهید (خدا زندگی را بر تو وسعت دهد). آیا تو فقیر نبودی که ابتدا پشیزی از مال دنیا نـداشـتی و خـداونـد تـرا ثـروت داد و تنگدستی تو رفع شد و رزق فراوان به تو مرحمت کرد به طوری که اصلاً گمان نمی‌بردی و اکنون به سبب کثرت ثروت حساب آن را نمی‌دانی سپس فقیری را پیش تو فرستاد تا اینکه با مقداری از مال خود او را کمک کنی، تو او را ناامید برگردانی و حوالهٔ خود را رد می‌کنی؟ در آیندهٔ نزدیک تمام آنچه که به تو عطا کرده است از دستت می‌گیرد و ترا به فقر و تنگدستی باز گرداند و به دل خلق قساوت افکند که ترا کمک نکنند و بر تو رحم نداشته در حالی که صبرت نیز بسیار کم است (نمی‌توانی فقیری را تحمل کنی و ناشکر و معترضی).

خداوندا؛ پیش از مرگ ما را بیدار فرمای و توبهٔ ما را قبول کن و ما را هدایت فرما و با خود آشنائی ده و با ما بخوبی معامله فرمای و ما را متوجه درگاه خود کن و به سرای قرب خود داخل فرمای، آمین.

ای بندگان دنیا و آخرت، شما به خدا جهل دارید و حتی دنـیا و آخـرت را نمی‌شناسید و بدانها عمل ندارید، شما چون دیوارهـا هسـتید، دنـیا، آخـرت، شهوات،لذات، ستایش و ثنای مردم بت تو شده‌اند و اصولاً هرچه غیر خداست بت است و طالب آنها بت‌پرست می‌باشد. مقصود فقرا رضایت خداست. وای بر شما قیامت شما نزدیک است و آن چیزی نیست جز خواب و بیداری و یا اقبال و

ادبار(۱) **«لیس المصبح بقریب»** (آیا صبح موجود نزدیک نیست؟)؟ روز قیامت روز پرهیزگاران است و روز پیروزی و شادی متقیان، و متقیان کسانی هستند که در خلوت و اجتماع و خوشی و تلخی و در تمام چیزهائی که دوست دارند یا زشت شمارند از خدا بترسند، ایشان بندگان خدایند و ایشان مردان حاضر و ابدال و سادات و قهرمانها و رؤسا هستند که پایه و ریشهٔ ایمان نزد آنان است، آنان ظاهراً و باطناً از شرک و نفاق دوری کنند و از دنیا و مردم آن کنارند و چه بسا برای رضای مولا حتی شخصیت و آبروی خود را می‌شکنند.

ای فرزند تا ما سِوای حق را ترک نکنی به درجهٔ قرب نرسی، چگونه تو می‌توانی بدانچه نزد خداست نائل شوی در حالی که دنیا را دوست داری و برای به دست آوردن آن سعی می‌کنی. هرگاه از مال دنیا بخششی کنی قسمت بی‌ارزش و پست و معیوب آن را می‌بخشی. از صالحان گذشته یکی بوده است که چون طعامی خوب نزد او حاضر می‌شد به غلامش می‌گفت این طعام را به خانهٔ فلان فقیر ببر.

وای بر تو، آیا حیا نکنی که اگر زکات بر عهدهٔ تو باشد از مال بی‌ارزش و طلای قلب و قراضه آن را می‌پردازی، یعنی به جای سکهٔ سالم، مغشوش و به جای طلا، نقره می‌دهی، و هرگاه چیزی بخری اگرچه یک دینار بیارزد آن را به نصف تقویم کنی، و اگر جلو تو طعامی باشد و سائلی به تو رجوع کند بدترین قسمت آن را به او می‌بخشی و خود بهترین را می‌خوری، پس تو پرستنده نفسی و نمی‌توانی با آن مخالفت کنی، تو پیرو آرزوهای نفس و شیطان و رفقای بد هستی.

پرهیزکاران در بین چند عشیره و قبیله از هر میلیون نفر، افرادی انگشت شمارند، زحمت به خود مدهید که خدا از شما جز پاک قبول نکند، بر سفرهٔ حق جز بپاکی منشین که در سفرهٔ حق جز طعام پاک نیست. طالب خلق و دنیا مردار و چون گل تیره و متعفن است و خلق را شریک خدا قرار دهد، و اسباب و غیر حق

۱ـ ادبار = پشت‌کردن

همه بی‌ارزش و موجب شرکند و خدای عز و جل جز چیزی که رضایت او در آن مراد بوده باشد نپذیرد و او بی‌نیازترین شریکان است (هرگز احتیاج به شریک ندارد چون همه‌چیز مخلوق و متعلق به اوست). شما تمام کارتان را تکدی[۱] و سؤال و جلب روزی و حرص بر آنها ساخته و مرگ و اهوال بعد از آن را فراموش کرده‌اید، و همانا به وسیلهٔ غیرحق و به دل او خدا را فراموش نموده‌اید و به اصطلاح خدا را از یاد برده‌اید. همه از او اعراض کرده و با دنیا و خلق و اسباب سروکار پیدا کرده‌اید. اکثر شما برای دینار و درهم عبادت می‌کنید و عبادت خالق و رازق را ترک کرده‌اید. تمام این خطرات و موانع از نفس شما است، پس واجب است که نفس را در زندان ریاضت و مجاهدات و قطع مواد و محروم داشتن از خطش حبس و تنبیه کنید، مواد را از او قطع کنید تا مجموع آرزویش در یک قطعه نان خشک و یک جرعه آب منحصر شود و تمام شهواتش همین باشد. هرگاه نفس را به انواع شهوات و آرزوهایش فریبه کنید شما را می‌خورد و همچنان شود که یکی از بزرگان گفت: (هرگاه سگت را چاق کردی ترا می‌خورد، و منظور از جملهٔ (ترا می‌خورد) یعنی هر چیز که از تو صادر شود بی‌ارزش و بی‌اجر و نابود گرداند و خداوند فرموده است: (همانا نفس به کار بد امر می‌کند جز آنکه خدا بر او رحمت کند).

ای بندهٔ دنیا و ای بندهٔ خلق و پیراهن و عمامه و دینار و درهم و مدح و ذم دستت شکسته و پایت بسته باد. وای بر تو، یکجا و دربست برای دنیا و برای غیرحق کار کنی پس کجاست سهم خدا از عمر تو در خلوت و جلوتت؟ ترا جز برای عبادت خود خلق نکرد، تمام کسانی که عقل و مغز و فهم و دانش دارند خدا را عبادت کنند و در کارهای مهم و تنگناهای زندگی به او پناه برند و کسی که دارای عقل نیست چنین کاری نمی‌کند و قلبش در خلق پیوسته و از حق نسخ شده و دوستدار دنیا است. بسیار کسانی هستند که در ظاهر مدعی اسلامند ولی صحبت آنان چون صحبت کفار است و معتقدند که: (زندگی همین زندگی دنیا

۱ـ تکدّی = گدائی‌کردن

است که می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز گردش روزگار هلاک نمی‌کند)، ایشان کافرند که این را گفته‌اند و بسیاری از شما نیز همین را گوئید اما آشکار نمی‌کنید و با اعمالی که از آنها بروز می‌کند سستی اعتقاد آنان معلوم می‌شود نزد من چنین اشخاصی به قدر بال پشه‌ای ارزش ندارند پس چگونه نزد حق ارزش داشته باشند، زیرا آنان عقل و تمیز ندارند تا با آن میان نفع و ضرر فرق بیندازند.

ای بندگان خدا بسیار به فکر مرگ و عواقب آن و یاد حق و قدرتش در تغییر کائنات باشید و خداوندی و بزرگواری او را فراموش نکنید، خلوتهای خود را به این افکار بگذرانید در حالی که ممکن است چشمهای شما در خواب باشد، وقتی قلب با خدا و به یاد او بود حتی در حال خرید و فروش در کار روزانه خدا را ترک نکند. خدا نیز او را ممتاز و خالص و مقیم درگاه خود کند و در آغوش لطف خویش او را در استراحت قرار دهد.

ای کسی که از خدای خود روی گردانی در آینده هنگامی که غبار دینارپرستی زدوده شود به چشم خود خرابی خانه را بر سر خود می‌بینی ولی دیگر جای بازگشت و توجه و بیداری نیست. بدا بر حال تو پیراهن اسلامیت سوخته و لباس ایمانت کثیف گردیده است، ایمانت واضح و قلبت جاهل و باطنت تیره و سینه‌ات با اسلام پاک نیست، باطنت خراب و ظاهرت آباد و صفحات نامهٔ اعمالت از گناه سیاه است و دنیائی که دوست داشتی از تو دور شده، و قبر و قیامت پیشاپیش تو قرار گرفته‌اند. در کار خود فکر کن و متنبه شو و به سرنوشت خود که بزودی گرفتار آن خواهی شد بیندیش بسا احتمال دارد همین امروز و این ساعت مرگت فرا رسد و بین تو و دارائیت حائل شود. کسی که بداند چه می‌خواهد و سرنوشت او چه خواهد بود هرچه ببخشد در نظرش آسان خواهد بود، کسی که در محبتش صادق باشد با غیر محبوب خود آرام ندارد و اگر یکی بگوید همانا من نعیم بهشت و سایر اسباب راحت و آسایش آن را از فرمایش حق تعالی: (در بهشت آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت برد موجود

است[۱])، شنیده‌ام، اما قیمت آن چه چیز است؟ پس مال و جان را بده تا بهشت از آن تو باشد.

ای فرزند، قبل از مرگ نه بهشت داری و نه نزدیک شدن با آن بندگان خدا که ابتدا به دنیا نزدیک شوند و به آن تمایل پیدا کنند سپس عیوب دنیا برای ایشان آشکار گردد آنگاه دنیا را ترک کنند و از آن با نَمی آب و قطعه‌ای نان و آنچه لازمهٔ زندگی بخور و نمیر باشد قناعت کنند و این مقدار را هم با اجازهٔ شرع و رعایت تقوی و ورع از دست قلب نه به مراد نفس و شیطان و آرزو انتخاب کنند و چون این حال برای او تحقق پیدا کرد آنگاه به تمام دنیا اگر متعلق به او باشد اهمیت ندهد، پس دوری از دنیا قیمت بهشت است و کسی جنت را می‌خواهد هنگامی که در قلبش این محبت جایگیر شد و در آن ثابت قدم گردید سیر و سیاحت او در فرادیس جنان ممکن و امور دین و دنیایش آسان گردد و در اثنای آنکه به این احوال رسیده است ناگهان رجال حق را می‌بیند که بر او می‌گذرند و به ایشان می‌گوید: قصد کجا را دارید؟ گویند: به درگاه پادشاه جهان می‌رویم و سپس او را نیز به حضور حق تشویق و مشتاق نمایند و از بهشت دور سازند (او را وادارند که از بهشت نیز زهد به خرج دهد و از آن دوری نمایند)، در این حال گویند: (ما از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: فقط رضا و لقـای مـرا طالبند) پس با شنیدن این کلام زمین بهشت با همه گشایش بر او تنگ می‌شود و تغییر حال و تهیج به قلبش راه یابد و مرغ درون او سرود «ارنی الباب» (در را به من نمای (تا بیرون روم) می‌خواند زیرا الان چون طیر زندانی در قفس می‌باشد و قلبش در زندان بهشت قرار گرفته است زیرا دنیا زندان مؤمنان و بهشت زندان عارفان است پس از بهشت خارج شود و به رجال حق پیوندد همان مردان که فقط (رضا و لقای حق را می‌خواهند) و این راه و روش سالکان است اما روش مجذوبان آن است که در اول قدم بدون تدریج و واسطه بارقهٔ قرب آنان را جذب و جلب کند و به مقصود رساند.

۱ـ سورهٔ زخرف: آیهٔ ۲۵.

خداوندا؛ دلهای ما را به سوی خودت جلب کن و در دنیا و آخرت اجر نیکو به ما عطا فرمای و از عذاب دوزخمان نگاهدار.

فقر جز بر شخص مؤمن صابر و وارع نزیبد چگونه بر فقر صبر نکند در حالی که دنیا زندان اوست؟ و آیا محبوسی را دیده‌اید که در زندان طلب تنعم و آسایش کند؟ مؤمن تمنای خروج از دنیا یعنی تغییر کلی از آن را دارد و می‌خواهد بین او و نفسش دشمنی واقع شود و برای نفس خود گرسنگی و تشنگی و برهنگی و ذلت را آرزو کند تا او را بر طاعت حق مساعدت کنند، پس فقر برای او سازگار شود و با روزی کم و تنگی معیشت صبر کند ای خرمافروش، خرمایت را حفظ کن تا کارت پسندیده باشد.

وای بر تو، مدعی ارادت و اخلاص من هستی و از من دوری می‌کنی؟! ارادت مرا ادعا کنی پس به کجا روی؟ دیوارها را تعمیر کنی و به عمل بدون اخلاص پردازی، اینها آغاز بی‌انجام و ظاهر بدون باطن و خلق بی‌خالق و دنیای بی‌آخرت و عبادت بدون علم بَدانست.

ای فرزند، در این دنیا چکار می‌کنی؟ اگر آن را قبول بدان سرگرم شوی و اگر قبول نکنی حسرت بری و اگر گرسنه شوی ضعیف گردی و اگر سیر شوی بدنت سنگین شود و اگر یکی از شما در بهترین وضعی در دنیا قرار گیرد بالاخره امراض و ناملایمات و غمها و افکار گوناگون بر او هجوم آورند پس خیری در دنیادوستی و دنیاداری نیست جز برای آنکه از مال دنیا برای اطاعت امر خدا و رضای او انفاق و بخشش کند.

ای قوم، از فکر دنیا خالی شوید تا می‌توانید و به چیزی که بزودی از شما جدا می‌شود دل نبندید.

مؤمن اگر از طعام و شراب و لباس و همسر زهد ورزد و از آنها کم کند خود و طبیعت و آرزویش را از خویشتن جدا کرده است تا اینکه غیر از پروردگارش چیزی نجوید.

زبان را از کلام بی‌معنی باز دارید و ذکر حق زیاد کنید و در خانهٔ خود بمانید و

جز هنگام ضرورت و پرداختن به شغل روزانه و شرکت در جمعه و جماعات و مجالس ذکر بیرون نیائید و کسی از شما اگر می‌تواند در منزلش به شغل خود بپردازد بهتر است از اینکه در بیرون با مردم تماس گیرد و از طاعت و یاد حق غافل و دچار گناه گردد.

قلبی که از لذات و شهوات دنیا پر شده است آن پوست است و جز برای آتش سزاوار چیز دیگر نیست، اگر در قلبت چیزی از محبت دنیا مشاهده کنی معاقبی[۱]، که خدا فرموده است: (جن و انس را جز برای پرستش خویش نیافریده‌ام و من از ایشان روزی نمی‌طلبم و نمی‌خواهم که مرا طعام دهند. به راستی خداوند روزی‌بخش و دارای قدرت و حکم و نیروی[۲] نامحدود است). اکثر شما پشت حجابید و ادعای اسلام دارید اما در هیچ مورد حقیقت ندارید.

وای بر شما آیا فقط اسم اسلام کافی است؟ خیر تنها اسم برای شما فایده ندارد، در شرایط آن بکوشید و اگر عمل شما ظاهر بدون باطن باشد هیچ ارزشی ندارد. ظاهرت در محراب و باطنت به ریا مشغول است ظاهرت منافق در عبادت و باطنت لبریز از حرام است، به ظاهر در اختیار نشسته و عقوبت و حدود شرع را از خود ساقط کرده‌ای زیرا ظاهراً خلاف شرع از تو مشاهده نشده است ولی علم خدا ترا محکوم گناه و مستحق عذاب و کیفر داند. فرض کن اکنون از شکنجه و عذاب رستی فردا چه کسی و چه چیز ترا از عذاب نجات دهد؟

دعوت پیغمبر را اجابت کنید هرگاه شما را به چیزی دعوت کرد که موجب زنده‌شدن قلب مرده و روبه راه گشتن امور دین و دنیای شما باشد، قلب مرده برای دنیا و محبت آن و مخبت خلق و امید و توقع به آنان، چگونه می‌شنود و چطور می‌بیند؟! دنیا را بشناس تا به حقیقت آن را ترک کنی، و نفس را بشناس تا به حقیقت با آن مخالفت کنی، و اجتماع را بشناس تا از آن دور شوی.

ای دلمردگان به واسطهٔ طلب دنیا و میل به آن و دوستی با آن، و شما نیز ای زاهدان دنیا، طلب‌کردن بهشت برای شما زنجیری است که شما را از خدای

۱ـ معاقب = جزادهنده، عقاب‌کننده.　　۲ـ ذاریات: آیات آخر سوره.

تعالیٰ باز داشته است. وای بر شما در اشتباهید و راه را گم کرده‌اید اول همسایه را به دست آرید بعد خانه را انتخاب کنید و همسفر را در نظر بگیرید و بعد به سفر پردازید. اگر ظالمان و طاغوتیها و پادشاهان و ثروتمندان دنیا را تعظیم کنی و خدا را فراموش نموده و به عظمت یاد نکنی حکم تو حکم بت‌پرستان است که آنها را از عظمت دروغین بت کرده‌ای.

وای بر تو ای خالق بتها و طاغوتها، پادشاه پادشاهان را بپرست که بتها زیردست تو ذلیل و چیزی کمتر از تو یا چون تو هستند. پس به خدا تقرب جوی که عظمت و احترام تو نزد مردم بقدر تعظیم و تسلیم تو در مقابل خالق است و مخلوق خدا به مقدار ترس تو از خدا ترا مورد احترام قرار دهند و هرچه بیشتر به امر و نهی خدا احترام بگذاری مردم به حد ترس ترا محترم می‌شمارند (به قدری ترا محترم شمارند که از دیدن تو بر خود لرزند و خود را جمع کنند).

ای سگهای دنیا و ای عاشقان دنیا، آیا دنیا جز فریب چیز دیگری است و آن را می‌توان با بهشت مقایسه کرد؟ بهشت مانند مال مسروقه است باید بکوشی و برای بدست‌آوردن آن در کمین باشی و اَصل مقصود خداست.

امام احمد حنبلی رحمه الله می‌فرماید: (همانا خدای تعالیٰ در دلهائی عزیز است و دلهائی را طالب است که از محبت دنیا خارج و خالی باشند و همانا قرآن حکم جامعی است). تو به جای دین، جاه و مقام و جمع غلات و دینار و درهم و لباس و عمارات و کنیزکان زیبا و اسبها و نوکران را انتخاب کرده‌ای اما تمام اینها بزودی از تو جدا شوند، پس به خدا بازگرد و رفتارت را معکوس نمای تا به راه صواب رفته باشی. باطل و آمیزش با مردم و دیوانگی را ترک کن، چگونه چیزی جمع کنی که آن را برای دیگری باید بگذاری؟ آه که هنگام محاسبه و مؤاخذه و محاکمه راجع به آنها تنها هستی عقل نداری، از من پند گیر و پیش من حاضر شو و نصیحتم را به گوش جانب سپار زیرا من چیزهائی را می‌دانم که تو نمی‌دانی و آنچه را من می‌بینم تو نمی‌بینی.

وای بر شما اعمال نیک وسیلهٔ حفظ شما از عذاب قبر است، از حضرت

رسولﷺ منقول است: (وقتی مؤمن به قبر فرود آید احسان و صدقه نزدیک سرش و نماز طرف راست و روزه طرف چپ و صبر و بردباری نزدیک پای او می‌ایستند و عذاب از جانب سر به او نزدیک شود، صدقه راه ندهد از طرف راست حمله کند نماز راهش ببندد، از طرف چپ روزه دفاع کند، آنگاه صبر گوید: من حاضرم اگر احتیاجی داری ترا کمک کنم).

در دنیا به قلب زاهد باشید و در آن به عنوان موطن دلخوش نکنید که آنجا سرای موطن و مقام نیست و سرای دیگری است. این سرا زندان مؤمنان است اما آخرت سرای باقی است از این‌رو حضرت رسولﷺ فرموده است: (دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است). زندان مؤمنانست اگرچه هزار سال در آن زندگی کند و در عین ناز و نعمت باشد ولی آخرت گشایش و موجب شادی و باغ و ثروت و دولت و ثواب و وسعت و دارائی و امر و نهی او باشد اما عارفِ عاملِ صادق ثوابش را در دنیا قبل از آخرت دریابد و آن تقرب حق است و آرزو می‌کند که کاش بهشت خلق نمی‌شد، می‌بیند که قیامت رحمت است و در آن همهٔ اعمال او ظاهر می‌شود و تمام اسرار و اعمال پوشیده، پدیدار و آشکار خواهد شد، می‌بیند که او از قبرش بلند می‌شود در حالی که زیور و زینت حق او را پوشانده است و مواکب فرشتگان و حور و غلمان به استقبال او آیند و اما برای همیشه قلب او بر این تجمل و زیور و استقبال و احترام میل نکند و بلکه رحمت حق را نسبت به خود ناخوش دارد زیرا چنین حالات ممکن است او را از حق بی‌نیاز کند و او ولی نعمت را بیشتر از نعمتش دوست دارد و می‌خواهد که از باب سر بر خدای وارد شود نه از باب احترام و استقبال و از اجازهٔ ورود به بهشت اکراه دارد زیرا او ماسوای حق را ترک کرده است و دوست ندارد که جنت را ببیند که مبادا بدان پای‌بند شود و حالش بدان تغییر یابد و قدمهایش از نزدیک‌شدن و ترقی به سوی خدا متوقف شود و از عبور و داخل‌شدن به بهشت کراهت دارد زیرا او با نعمتهای بهشتی ممکن است تغییر کند و محب خدا و تارک غیر او گردد و تمنا می‌کند که بهشت را نبیند و بدان سرگرم و مقید نشود و قدمهایش از رفتن به

سوی پروردگارش توقف نشود و به غیر حق نپردازد.

افسوس برای سوختگان در آتش دوزخ که خدا را در دنیا نشناختند پیش از وصول به آخرت، به دریافت شمیم نسیم قرب او نائل نشدند و از طعام فضل و شراب انس او بهره‌ای نیافتند.

از حضرت رسولﷺ منقول است که فرمود: (وای به حال کسی که زن و فرزندش را در خوشی جا گذاشت و خود با شر و بار گناه و بدبختی به حضور حق وارد شد).

من بیشتر شما را می‌بینم که درهم و دینار را بدون رعایت ورع (بدون زحمت) به دست می‌آورید و آن را برای خانواده و فرزندانتان پس‌انداز می‌نمائید. حساب و محاکمه مؤاخذه‌اش بر ذمهٔ ارث‌گذاران است و آسایش و خوشگذرانی و تنعمش برای دیگران، غم نصیب ایشان و طرب و شادی سهم دیگران. ای تارکان دنیا برای دیگران فرموده پیغمبرتان را بشنوید که: (حرام برای وارثان نگذارید زیرا خود شما در حضور خدا با شر و عذاب مواجه شوید).

دنیادوستان اولاد خود را تسلیم مالی کنند که برای ایشان بجا گذاشته‌اند اما مؤمن حقیقی اولادش را به پروردگارش تسلیم کند و اگر دنیا و محتوای آن را برای آنها بجا بگذارد بازماندگان خود را به آن نسپارد و به دلخوشی ثروت آنها را رها نکند (بلکه ایشان را به خدا بسپارد) همانا امتحان شده و دریافته‌اند که بسیاری از مردم اولادشان را به امید ثروت بازمانده از خود بجا گذاشته‌اند و خود بدان امید به ظاهر فارغ از دنیا رفته‌اند در صورتی که بعد از او اولادش خوار و فقیر شدند و بگدائی و سؤال پرداختند و ثروت بجا مانده برای ایشان برکت نداشت زیرا با دست غیر وارع کسب شده بود و بر آن اعتماد کرده بودند و اولاد خویش را بدان سپرده بودند و خدا را فراموش نموده بودند.

منافقان بندهٔ مخلوق، دینار، درهم، نیرو، و تدبیر، منافع دنیوی، ثروتمندان، امیران و پادشاهان می‌باشند، اینها کلاً نسبت به کسی که ایشان را به خدا خواند و بر او دلالت کند و عیب دنیادوستی را برای ایشان آشکار کند، دشمنند در حالی

که مؤمنان در سختی و تلخی و خوشی و گرانی و ارزانی و نعمت و فقر و صحت و مرض و تنگدستی و ثروتمندی و خوش‌آمد مردم و دشمنی ایشان و در تمام حالات با خدای خود مونس و در حضور او قیام نموده و قلباً از او مفارقت ننموده‌اند بلکه همواره در حال تسلیم و افتادگی و خشنودی و توافق دور از منازعه و اعتراض و به امر و نهی او راضی و موافق بوده‌اند. میدان شجاعت صبر یک ساعت است در این ساعت همه توبه کنید از اعمال قلبتان و به یاد مرگ و حالات بعد از آن باشید.

حضرت پیغمبرﷺ می‌فرمود: (بسیار یاد کنید برهم زننده و خراب‌کنندهٔ لذتها را (مرگ) که هرچه در بین مردم کمتر یاد شود او بیشتر گردد. و هرچه بیشتر یاد شود او جماعات را کمتر کند). ذکر مرگ داروی بیماری دل و روشی مفید برای دلها است و برعکس فراموش‌کردن مرگ قلب را قاسی و عاصی کند و او را از طاعت و اطاعت تنبل نماید و نظر به خلق داشتن و میان آنها رفتن و ضرر و نفع را از ایشان دانستن انسان را کافر و تیره‌دل نموده و از رؤیت حق جل و علا منع کند و تکیه‌کردن بر اسباب ایمان را ناقص و نور عقل را خاموش و قلب را از خدا محجوب دارد و گناه و شر را برای دنیادوست استدعا کند و او را از نظر رحمت حق مستور نماید و باب قرب حق را به روی او می‌بندد.

افسوس بر شما که چگونه خواهید مرد، شما هنوز بر روش غفلت و قسوت پایدار و قلب شما از ایمان و اخلاص و توحید و معرفت چه خالی است!.

وای بر شما چقدر بی‌شرمید، همواره شب و روز بر خدا اعتراض می‌کردید و از خواست او ناراضی بودید و شخص معترض به خدا هرگز نسیم قرب حق را درنیابد و ذره‌ای از وسائل خیر در دست او نماند، اعتراض و گله را ترک کنید ای کسانی که دلهای فقیر و خراب‌شده دارید، ای بی‌ایمانها؟

بار خدایا؛ ما را با دوستاران خودت نزدیک گردان و از کسانی که مورد تنفر تو هستند دور دار و در هر دو سرا ما را پاداش نیکو عطا فرما و از عذاب جهنم حفظ کن.

ای طالبان دنیا تا هنگامی شما در طلب آن باشید در رنج خواهید بود، او در طلب گریزپا و فرارکننده است در صورتی که گریزپا در حال دویدن پشت سر او از دویدن بازمانده است، پس اگر بدان توجه کنید دلیل بر کذب اوست لذا او را ساکت کند و در خدمت کشد و بالاخره هلاک کند و اگر بدان توجه نکرد دلیل بر صداقت و خدمت او است لذا مؤمن از دنیا بهره نبرد جز بعد از زهد و فرار از آن پس شما از دنیا فرار کنید که آن کشنده و مکار و جادوگر است، با قلبهای خود از آن جدا شوید قبل از آنکه او از شما جدا گردد و آن را ترک کنید قبل از اینکه او شما را ترک کند و با آن همبستگی پیدا نکنید و اگر به آن دلبسته و ازدواج کردید دین را مهر او قرار ندهید و به خاطر آن از دین نگذرید او با شما جفت می‌شود اما زود طلاق می‌گیرد چقدر ازدواج و طلاقش زودگذر است و اگر تو او را در برابر دینت طلاق دهی دین تو صداق[۱] او شده است زیرا دینِ منافق صدای دینار و درهم است و خون مؤمن شهید صداق آخرت است و خون محب صداق نزدیکی به محبوب اوست.

وای بر تو به دنیا خدمت کنی و آن بر تو ضرر وارد کند نه نفع ولی اگر او خدمتگزار تو شد آنگاه به تو نفع رساند نه ضرر پس محب دنیا را از قلبت طرد کن که تو خیر آن را دیدی و فهمیدی که خدمت او موجب ذلت تو شد.

دنیا در قلب مؤمن به بهترین صورت آراسته بهر زینتی ظاهر شود و به او می‌گوید تو کیستی؟ جواب دهد من دنیا هستم پس مؤمن از آن اعراض[۲] کند و بر اثر برکت مؤمن فوراً عیوبش آشکار شود و آن صورت زیبا و آراسته به بدترین صورت درآید. وای بر تو ادعای ترک دنیا کنی در حالی که دینار و درهم را دوست داری.

یکی از صلحاﷺ گفت: (در خواب زنی زیبا دیدم گفتم تو کیستی؟ گفت: دنیا هستم، به او گفتم: از شر تو به خدا پناه می‌برم گفت: دینار و درهم را مبغوش دار که حتماً از شر من رهائی می‌یابی).

۱ـ صدّاق = مِهریه‌پ ۲ـ اعراض = چشم‌پوشی

ای دروغگویان شرط هر صادق در ارادت پروردگار آن است که ما سوای او را مبغوض دارد در ظاهر و باطن (ظاهر دنیا و شهوات و عمارات و ثروتها و ستایش خلق و روی آوردن و قبول ایشان است از شخص و باطن عبارت است از بهشت و محتوای آن از نعمتها و راحتها)، کسی که این روش را درست نگهداشت ارادت و تقرب داری او به پروردگارش صحیح خواهد بود و همنشین مجلس انس و مهمان او گردد، در این هنگام دنیا با ظرف پر از نعمت خود و آخرت نیز به این‌گونه پیش او می‌آید، دنیا با زیبائی خودش و آخرت با حشمت و بزرگیش یا هر دو به صورت خدمتکارانی در می‌آیند که به او خدمت می‌کنند و غذای آنها برای نفس و بدن است نه برای قلب، غذای دنیا و آخرت برای نفس است نه برای قلب و غذائی که انسان را به خدا نزدیک گرداند غذای قلب است و آنچه که من شما را با روی آن دعوت می‌کنم دوستی خداوند است نه آنچه که شما خواهان آن هستید.

ای منافقان، عاقل کسی است که به آخر امور بنگرد و به ابتدای کارها فریب نخورد و عاقل کسی است که از دنیا و آخرت روی بگرداند. دو سرا به صورت دو خدمتگزار و دو جاریه‌اند، خدمت کنند و کلام ایشان را می‌شنوند و از ایشان خبردار شوند که در دنیا و آخرت از آنها صحبت کنند، پس آخرت را می‌خرند و از دنیا اعراض و دوری می‌کنند چون سرای فنا است و بالاخره از بهشت هم روی‌گردان می‌شوند برای اینکه محدث و مخلوق است و حجاب بین ایشان و خالق است برای کسی که پای‌بند آن است و متمایل بدان نه برای او.

آنگاه دنیا به او می‌گوید: مرا مخواه و با من ازدواج مکن زیرا من از خانه‌ای به خانهٔ دیگر و از شاهی به شاه دیگر منتقل می‌شوم و هرگاه با فردی ازدواج کردم او را کشتم و مالش را گرفتم، از من حذر کنید که من چشنده و کشنده و مکاره‌ام و با هیچکس وفا ندارم و بر سر عهد خود نمی‌مانم.

و آخرت به او گوید: بِرَسم بیع و شرا (تجارت) به واسطهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: (همانا خداوند مال و جان مؤمنان را در مقابل بهشت می‌خرد). من بر

چهرهٔ تو نشانهٔ نزدیکی به خدا را می‌بینم. مرا مخر[۱]، زیرا خدای عزوجل ترا با من نمی‌خواهد (اگر به دنیا دلبستگی داشته باشی نمی‌توانی به خدا نزدیک شوی) وقتی این مطلب نزد او تحقق یافت و او را ترک کرد و از او گریخت به امید طلب حق عزوجل در دنیا به سوی او بازگردد و قسمت او را تمام و کمال برساند بدون آنکه ضرورت باشد و آخرت هم به او بازگردد.

بشنوید ای طالبان دنیا و عقبی و ای بیماران مبتلا به عشق اینکه من شرح دادم دوای شما است آن را به کار ببندید هرکس چیزی را ترک کرد آن چیز طالب او گردد، مخلوق را ترک کنید تا خالق شما را دوست بدارد. مثال محبوب نزد خدا مثل مریضی است تحت نظر پزشکی قهرمان که از روی دل و جان بیمار را دوست می‌دارد و با تمام قوا در شفای او می‌کوشد. از من قبول کنید و از دنیا کنار بگیرید زیرا که میل و محبت شما به آن حجاب آخرت گردد و همنشینی نفس شما را از حق باز دارد و حجاب بین او و تو می‌گردد.

ای فرزند؛ دنیا را به عملِ آخرت مخرید، زیرا آنگاه آخرت را از دست بدهید و دچار خسارت گردید. آخرت مالک و دنیا بردهٔ اوست و بنده (برده) پیرو مالک و سید خود می‌باشد. دنیا پست و آخرت بلندمرتبه است و همیشه پستی تابع بلندیست. طعام دنیا را پیش از پادزهر و تریاق مخورید، تریاق دنیا زهد از آن و خروج از آن و ترک آن می‌باشد. و در این حالت قلب تو از بحر حکمت به بحر قدرت و از طبّ به طبیبی که مواد سمی و گوشت آن را برای تو تمیز می‌دهد راه یافته است آیا نشنیدی و ندیدی که حوّا مار را گرفت و سر برید و پخت و زهرش کرد و گوشتش را خورد، خداوند عزوجل سم دنیا را مخصوص کافران و کسانی که شکر او را فراموش کرده‌اند گردانید و گوشت خالص و بدون سم آن را ویژهٔ مؤمنان ساخت که در نهایت تذلل مطیع فرمان او هستند و همیشه به ذکر او مشغولند و غیر او را فراموش نموده‌اند، چگونه دنیا را برای مؤمنان تصفیه نکند

۱ـ یعنی بمن دل مبند که چون تو مرا بدست آوردی دیگر هرگز خدا ترکگت نکند و نور چشم او واقع شوی. مترجم

در حالی که ایشان مهمانهای خدا می‌باشند و همیشه چون بهترین دوست متوجه آنان و امور آنان است، شیرینی‌ها را برای ایشان از تلخیها جدا و تصفیه کند و صفا را از کدر پاک سازد، ایشان طالب خداوند هستند و خدا غذا و شرب و لباس آنها را از پلیدی‌ها پاک می‌گرداند و تمامی آنچه را که آنها محتاج آن هستند بدون عیب و نقص در اختیار آنها می‌گذارد.

شخص زاهدنما کوشش می‌کند گاهی خود را تصفیه کند و صفائی برای او دست دهد و گاه تصفیه نمی‌شود، گاهی می‌ایستد گاهی می‌نشیند در حالی که زاهد حقیقی امر بر او مکشوف است و صافی را از کدر تشخیص دهد، صافی او را ندا کند و کدر او را مخاطب سازد. طایفهٔ درویشان که دارای جهات متحد بودند و اینک جز یک جهت برای ایشان نمانده است و تنگ می‌شود راههای دیگر به وسیلهٔ خودشان، پس بناچار قلب خود را وسعت و عظمت دهند و دست غیرت ابواب قلوب ایشان را می‌زند و کسی نمی‌تواند داخل آنها شود جز مالک قلوب یعنی خالق جهان عزوجل و هر یک از این قوم در دنیا چون خورشید و ماه هستند که موجب نور دنیا و وجه آنها به سوی خدا و ظهور آنها بر خلق است و اگر وجه خورشید بکلی و مستقیماً روبه زمین می‌بود تمام گیاهان زمین می سوخت. شما مردگانید که بر روی زمین راه می‌روید. عاقل باش عقل نداری و از مردان نیستی، مردان مردان را می‌شناسند تو رؤسا و کبرای خلق را نشناسی، سخن تو دلیل خواستهٔ قلب توست که گفته‌اند: (زبان ترجمان قلب است). اگر محبت مردی و یا بغض دیگری برای تو پیش آید این را دوست نداری و آن را در نفس و طبیعت خودت مورد بغض قرار می‌دهی اما تو باید حکم آن دو را به کتاب و سنت واگذاری اگر کتاب و سنت موافق آن کس که او را دوست داری بودند به محبتش ادامه بده و اگر کتاب و سنت با شخص مبغوض تو موافق بودند از کینه‌اش توبه کن و اگر کتاب و سنت با عمل او مخالف بودند بغض او را ادامه بده، وای بر تو کینهٔ مرا به دل داری زیرا که من حق می‌گویم و ترا احمق می‌دانم، بغض مرا ندارند و مرا جاهل ندانند جز جاهلان به خدای

عزوجل، جاهلان که پرگوی و پرادعا و کم‌عمل‌اند مرا به جرم اینکه عالم به خدا هستم دوست ندارند، عالمی کثیرالعمل و قلیل‌القول و نزدیک به حق، مقام قرب مرا از کل ماسوای حق بی‌نیاز کرده است. آب زیاد در اطراف من است و من مثل قورباغه هستم، جرات ندارم آنچه را می‌دانم بر زبان آورم و انتظار می‌کشم که آب مرا بیرون اندازد آنگاه صحبت کنم و در این هنگام تو هم اخبار خود و دیگران را می‌شنوی.

آن شیخ در مبحث ثمرهٔ علم می‌فرماید

ای عالم اگر از ثمرات و برکات علم بهره داشتی به درگاه امرا و سلاطین برای خط نفس و شهوتت مراجعه نمی‌کردی. عالم حقیقی کسی است که دوپای مراجعه به خلق را ندارد و زاهد حقیقی آن است که دو دست توقع و اخذ اموال مردم را ندارد.

فرزندم ادعای خروس بودن مکن که تو هنوز جوجهٔ داخل تخم هستی و خلقتت کامل نشده است و نمی‌توانی صحبت کنی تا تخمت بشکافد و بیرون بیائی و مدتها باید بصورت جوجه زیر بال ماردت قرار بگیری پس زیر لوای شریعت پیامبرت قرار گیر و در پناه او تربیت صحیح بشو و بکوش که ایمانت کامل شود و چون آثار حیات در تو مشاهده شد از دانه‌های فضل پروردگارت برچینی، در این موقع برای مرغان خروس گردی. مواسات[1] و کمک کن و محبت خود را بر دیگران ایثار فرما و نگهبان آنان شو و در مقابل آنها سپر بلا باش و خود آنها را خدمت نمای و تغذی[2] کن. بنده اگر صحیح‌العمل بود سنگینی زمین و خلق را تحمل کند و قطب مردم گردد.

از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود: (کسی که آموخت و عمل کرد و یاد داد در میان فرشتگان عالم بالا او را عظیم نامند). من همان را به شما گویم که

۱ـ مواسات = یاری‌کردن به مال و تن   ۲ـ تغذّی = غذاخوردن

حضرت امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب فرموده است: (همانا بین دو شانه یعنی در سینه و قلب من علمی است که اگر حمله‌ای[۱] برای آن پیدا می‌شد و در میان شما کسی که اهلیت آن را داشت می‌یافتم باب اسرار را نمی‌بستم و می‌گشودم پس نگاهداشته‌ام تا اهلش بیاید). آنچه دانی حفظ کن پس اگر از تو خواستند آشکار کن. ممکن نمی‌شود هر چه دارم بگشایم زیرا چیزهائی حلال وجود دارد که باید پوشیده شود.

ابن سمعون رحمه‌الله می‌گوید: (ایمان بدانچه می‌گویم ولایت است). کسی که در این مورد اقدامی کند آن فضلی زیاده است و همانا کسی این کلام را از من قبول کند بدان از روی ایمان عمل کند.

کسی که برای حکم خدا خدمتگزار است و آن را خالصانه به کار می‌بندد (که این همان کتاب و سنت است) او رستگار خواهد بود. شخص احمق پندارد که ایمان و اسلام را عاریت می‌کند در صورتی که با همین ایمان و اسلام خوف تو و نماز و روزه و احسان و شب بیداری تو افزوده می‌شود.

و به وسیلهٔ همین است که درویشان سر تسلیم پیش انداخته و می‌توانند حتی به وحوش ملحق شوند و به سر برند و در خوردن از گیاهان خشک شدهٔ زمین و آب و غدیرها[۲] مزاحم و شریک حیوانات شوند و سایه و خوابگاهشان تابش خورشید و چراغشان نور ماه و ستارگان است.

بکوشید که شما خود طاعات و وسائل نزدیکی به حق را می‌دانید و پیش از آنکه به مقام قرب و وصول به حضور او نائل شوید، با گناهان بر خود ظلم روا مدارید و به خدا پناه برید.

بار خدایا؛ ما را به طاعت خود توفیق ده و از نافرمانیت دور دار و در دنیا و قیامت اجر نیکو عطا کن و ما را از آتش دوزخ حفظ بفرمای، آمین.

والله تو در تمام حالات خود دروغ می‌گوئی و راه وصول به پیشگاه خدا را ندانی چگونه به او راه یابی و چگونه دیگران را هدایت کنی در صورتی که تو

۱ـ حمله = حمل کننده ـ در اینجا یعنی کسی که تحمل داشته باشد

۲ـ غدیر = آبگیر

کوردلی؟ در صورتی که آرزو و طبیعت و پیروی نفس و محبت دنیا و ریاست و شهوات ترا کور کرده‌اند.

وای بر تو، دوست داری که در دنیا پایدار باشی و خیری بر دست تو واقع نشده است، نمازت را بر دکان ترجیح دادی کی آخرت را بر دنیا مقدم داشتی؟ کی خالق را از خلق بالاتر گرفتی و کی مسائل را بر نفس خود رجحان بخشیدی؟ و کی اوامر او را بر نواهی حق برگزیدی؟ و کی بر آفات صبر کردی؟ آن آفاتی که بر عادت طبیعت بر تو وارد شوند و کی اجابت حق را بر اجابت مخلوق او بالاتر دانستی؟

عاقل باش تو در هوس بیجا و آرزوی ناحق هستی، ظاهر بدون باطن و آشکار بدون سِر می‌باشی. بکوش اکنون که کوله‌بار معاش بر دوش داری پیش از آنکه اثر آن به قلبت برسد آنگاه در گناه به اصرار پردازی و کافر گردی. توبه کن و کار خود را پیش‌بینی نمای و به کم، زیاد را به دست آور و تا ریسمانْ در دست داری به بستن بار اقدام کن که حضرت فرموده است: (توبه‌کنندهٔ از گناه چون بی‌گناه است اگر هر روز ۷۰ مرتبه گناه را تکرار کند).

وقتی از پیغمبر شنیدی و به فرمودهٔ او رفتار کردی و با اخلاق او به وسیلهٔ پیروی از یارانش آشنا شدی قلب خود را به خدا تقدیم کن که کلام خویش را به تو بشنواند زیرا اگر کسی طاعت و عبودیت حق تعالیٰ را تحقق بخشید قادر بر سماع کلام او گردد. وقتی سخن دیگران گفتی دل صالحان ترا گناهکار داند، وقتی تو عمل صلحا را نداری پس قول ترا هم نشنوند، ظاهر امر بسته به عمل است که خدا می‌فرماید: (با اعمالی که انجام داده‌اید داخل بهشت شوید)

مؤمن موجب زحمت فرشتگان نشود با پرچانگی و هوسبازی و پرداختن به کار بی‌معنی و بی‌ارزش بلکه قلبش از حق ترسان است و بناچار اعضای ظاهر او هم می‌ترسد و زبان قلبش لال است و موجب لال‌شدن زبان دهان گردد. قلب مؤمن همیشه از هیبت حق سرد شده و سایر اعضای ظاهری او نیز سرد گردد بنابراین فرشتگان از او در آسایش و آرامش خواهند بود. از متکلمان کسانی

هستند که از قلب خود صحبت کنند و کسانی هستند که از روی نفس و آرزو و شیطان سخن گویند.

ای جماعت درویشان وقوف و آشنائی و تأنی در عبادت خدا را طلب کنید زیرا خداوند مطیعان و خاشعان و عابدان را ثنا گفته است.

و نیز حضرت رسولﷺ فرموده است: (هر اندازه قیام بندگان در نماز طول بکشد گناهان او می‌ریزند همچنانکه برگهای خشک از درخت بر اثر وزش باد ریخته می‌شوند).

و هر مقدار بنده در طاعت پروردگارش راست باشد گناهانش از ظاهر و باطن او می‌ریزند و قلبش نورانی شود و باطنش تصفیه شده جلا پذیرد.

شیخ عبدالقادر در مذمت نفاق فرمود

وای بر تو، با مردم دورو و دو زبان و دو کاره مباش، من بر هر دروغگوی منافق رجال و نافرمان به خدا مسلط هستم. بزرگترین نافرمانان ابلیس و کوچکترین آنها شخص فاسق و گنه‌کار است همانا من با هر گمراه و گمراه‌کننده و تشویق‌کنندگان بر باطل در جنگم و در کار خود از ذکر **«لا حول و لا قوة الا بالله»** مدد می‌طلبم. نفاق در قلب تو رسوخ یافته و محتاج به اسلام و توبه و قطع زنار[1] است پس بیندیش که بالاخره خواهی دید هنگامی که پردهٔ غبار و تیره‌دلی از گناه برداشته شود و آلودگی زندگی و زنگ تجملات دنیوی زدوده گردد (نفس به آخر رسد)، حتماً خبر و وضع خود را بعد از آمدن وعدهٔ مرگ خواهید دانست. کسی که سخنان مرا شنید و به آنها عمل کرد و در عمل خالص بود از بندگان مقرب حق شود، سخنان من مغز و اصل مطلب و موضوع است و پوست و تفاله و معنیهای پوچ نیست اما منافقِ به ظاهر دانا و به قلب نادان تمام علمش فقط در زبانش است از این‌رو رسول اکرمﷺ فرموده است: (ترسناکترین

۱ـ زنّار = کمربند

چیزی که من راجع به امتم از آن می‌ترسم فقط منافق علیم‌اللسان[1] **است). ای** منافق اینکه با ظاهرسازی و نفاق به دست آورده‌ای در دست تو نماند تو احترام و قبول خودت را در قلب خلق می‌بینی ولی بوسهٔ دستت که مردم ترا مبارک می‌پندارند نمی‌بینی، پیش خدا مشؤوم[2] و نامبارکی در دنیا و قیامت و نزد کسی که تو او را تربیت می‌کنی و بر پیروی از خودت فرمانش می‌دهی، تو ریاکار و دجال صفت خود را در اموال مردم صاحب سهم می‌دانی بدان جهت دعای تو قبول نشود و در قلوب راستان جانداری و خداوند ترا با علم به نیک و بد و راه و چاه گمراه کرده است و در آینده وقتی غبار علائق دنیا زدوده و کشف عطا گردید چه اسب در زیر ران تو باشد و چه خر (چه ثروتمند و چه گدا باشی) بعد از مرگ، مردان خدا را می‌بینی که بر اسبهای نجیب سوارند و تو بر خر دست و پا شکسته‌ای هستی و پشت سر آنها جا مانده‌ای و داعیان شیطان ترا می‌گیرند.

طایفهٔ خداشناسان و پرهیزگاران به مقامی می‌رسند که برای ایشان جای دعا و مسالت نماند و از جلب مصالح و منافع یا دفع ضرر سؤال نکنند، دعای ایشان مطابق امر و فرمان خداست (هرچه خدا خواسته باشد از او می‌خواهند) زیرا که دلهای ایشان یک بار برای خودشان و یک بار برای مردم زبان به دعا می‌گشایند و اغلب در حال غیب و فنا هستند.

خداوندا؛ حسن ادب با خودت را روزی ما کن در هر حال، و در دنیا و آخرت پاداش نیکو مرحمت فرمای و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار.

آنگاه عادت مؤمن این است که ابتدا فکر کند، آنگاه سخن گوید و منافق ابتدا سخن گوید بعد تفکر نماید، زبان مؤمن پشت عقل و قلبش قرار دارد و زبان منافق جلوتر از قلب و عقل اوست، خداوندا؛ ما را از مؤمنان محسوب دار نه از منافقان.

چقدر شما تمام مشغلت و مهم خود را صرف ساختن بین خود و مردم و

۱ـ علیم‌اللسان = کسی که زبان دانا دارد (اصطلاحاً به معنی شخص سخن‌دان به کار می‌رود.

۲ـ مشؤوم = بدیُمن ـ نامبارک

خراب‌کردن بین خود و خدا کرده‌اید. وقتی شما با من دشمنی کردید با خدا و پیغمبرش دشمنی کرده‌اید زیرا من برای پیروزی امر آنها ایستاده و قیام کرده‌ام، ستمکار نباشید که خدا بر شما مسلط است. برادران یوسف برای قتل برادرشان یوسف کوشیدند و نتوانستند و چگونه می‌توانند در صورتی که او در علم خدا پادشاه و پیغمبری از پیغمبران او و راستگوئی از بندگان صالح او می‌باشد و همانا در علم خدا گذشته بود که امور خلق مصر به دست او بچرخد.

همچنین یهود خواستند که عیسی‌بن مریم را بکشند، زیرا ایشان از مشاهدهٔ آیات و معجزات به دست او حسد می‌بردند پس خداوند به او وحی فرمود که از سرزمین آنها به سوی مصر خارج شود و او بیرون رفت در حالی که ۱۳ ساله بود، پس خویشاوندانش او را فراری دادند لذا کارش بالا گرفت و نام او در آن دیار منتشر گردید پس تصمیم گرفتند او را نابود کنند و نتوانستند که همانا خداوند بر مقدرات و خواسته‌های خود پیروز است، همچنین شما ای منافقان زمان می‌خواهید مرا بکشید اما جرأت و عُرضهٔ آن را ندارید و دست شما از این امر کوتاه است.

پس انجام طاعات و ترک گناهان و منکرات را بر خود واجب شمرید و طبعاً واجب است کلام پروردگارتان را بفهمید و به آن عمل کنید و در عمل اخلاص ورزید که خدای عزوجل گویا است با کلامی شنیدنی و قابل فهم که حضرت موسی کلام او را در دنیا شنید و حضرت محمدﷺ نیز، و در آخرت هم مؤمنان کلام او را می‌شنوند. پروردگار ما چیزی است قابل دیدن و روز قیامت ما او را می‌بینیم همچنانکه امروز شمس و قمر را می‌بینیم و در دیدن آنها شک نداریم فردا هم شکی در مشاهدهٔ جمال حق نخواهیم داشت.

بندگانی هستند که بهشت و تنعم آن را با یک نظر حق می‌فروشند، اگر صداقت ایشان در این کار (فروختن و صرفنظرکردن از ناز و نعمت بهشت فقط با یک نظر حق تعالی) دانسته و ثابت شود آنگاه نظرات مرحمت حق برای آنان تکرار شود و ادامه یابد و تقرب خداوند برای ایشان مرتباً حاصل شود و قرب

حق توأم با لذات بهشت برای ایشان همیشگی شود.

ای جاهلان به خدای عزوجل و رسولﷺ و مردان و خاصان درگاهش، وای بر شما با قدمهای قلبتان چند قدم به سوی طعام لذید رحمت خدا پیش بروید، آیا نمی‌بینید چگونه در حضور شما خدا را مجسم کرده‌ام و کسی از شما مرا تکذیب کند لباس و خانه‌اش و فرشتگان اطرافش او را تکذیب کنند و منَ به تکذیب تو وقعی نمی‌نهم ای منافقان دجّال و دغل‌باز.

و شیخ عبدالقادر که خدا از او راضی باد گفت: من بیشتر شما را می‌بینم که چون کاری بد دیدند منتشر کنند و اگر چیزی مشاهده کردند می‌پوشند، شما چنین نکنید، شما وکیل و نمایندهٔ مردم نیستید، مردم را زیر پوشش خدا بگذارید و خلق را از دست خود خلاص کنید که حساب آنان با خداست. اگر شما خدا را میَ‌شناختید بر خلق او رحم می‌نمودید و باز اگر خدا را می‌شناختید اصولاً غیر او را نمی‌پسندیدید، از او مسالت کنید نه غیر او، او را یگانه بشمارید تا موحد باشید کسی که خدا را یکتا دانست یکتاپرست شد و کسی که جویای او شد و در این راه جدیت کرد او را یافت و کسی که مسلمان و تسلیم امر خدا شد سالم ماند و کسی که با خواست او موافق و راضی بود موفق گردید و آنکه با قضا و قدر و خواستهٔ خدا اعتراض و جدال کرد پشتش شکست.

ای منافق نمی‌اندیشی به تو چه می‌گویم زیرا تو سخنان مرا تکذیب می‌کنی، هرگاه خواستی سخنان مرا درک کنی و در آنها بیندیشی و بفهمی از نفاس دست بردار و توبه کن و در عملت خالص باش و از دنیا و غیر خدایت کناره گیر و این امر اولش شهادت **«لا اله الا ... و محمد رسول الله»** و آخرش مساوی بودن سنگ و کلوخ در نطر توست (یعنی طلا و خاک در نظرت یکسان باشد و بدانها اهمیت ندهی و ارزشی قائل نشوی بلکه خداوند در نظرت از هر چیز مهمتر باشد) مقایسه کن تو نزد عامه خود را پوشانیده‌ای اما نزد اهل علم و عالم و عارف حقیقی که همه‌چیز را با نور خدا می‌نگرد، پوشیده نیستی و مردم با علامات ظاهر ترا می‌شناسند یعنی تو نزد عوام نمازگزار و روزه‌دار و تزیکه‌شده و حج رفته و

وارع و پرهیزگار و زاهدی اما نزد عارف ربانی منافق و دجال و روسیاه و اهل دوزخی، وقتی به حضور ایشان وارد می‌شوی خرابی خانهٔ قلب و نقصان دین ترا می‌بینند و آثار نفاق را در چهره‌ات تشخیص میدهند، ترا با چهره‌ات می‌شناسند اما فاش نسازند، مهر قرب حق بر دهان آنها است و ستاری او مانع گشودن دهان آنان به عیجبوئی است و خلاصه زبان کرم و حلم حق ایشان را مانع از غمازی و فاش‌کردن اسرار است و اگر چنان نبود اسرار فاش می‌شد و بی‌آبرو می‌شدید.

ای منافقان؛ اسلام را تحقق بخشید تا ایمان و اسلام و ایقان و معرفت و مناجات و مخاطبه و محادثه با حق برای شما دست دهد، عاقل باشید و به صورت ظاهر بدون معنی و باطن قناعت مکنید، عمل کنید و اخلاص ورزید تا خلاصی یابید، علما را به علم و عمل به آن خدمت کنید که هر آن کس خدمت کرد به او خدمت شد و هر که فروتنی نمود رفعت یافت، خدمت کن تا سرور و مالک دلها شوی آیا نشنیده‌ای: (رئیس طایفه خدمتگزار طایفه است)، تو خوب به خودت و زن و فرزندانت خدمت می‌کنی و مال خود را از فقرا پنهان داری و در راه آرزو و هوسهای شیطانی صرف می‌نمائی، عنقریب دارائیت کم شود و سرمایه از دستت برود، تو از نگهبان دروازه و داروغهٔ محله بیشتر می‌ترسی و از خدا نمی‌ترسی، خلق را احترام گذاری و هدایا تقدیم ایشان کنی زیرا آنان بر خانه خرابی و کارهای ناروای تو مطلع می‌باشند. وای بر تو بزودی مالت نابود شود و دوستانت از تو دور گیرند آنهائی که در حقیقت برای تو همنشینانی بد بودند و آنان و دربانها و داروغه‌ها با تو دشمن شوند و ترا رسوا کنند زیرا هدیه و عطای تو از ایشان قطع شده است پس چگونه خدای عزوجل به تو برکت دهد در حالی که تو نعمتهای او را در نافرمانی از او به کار می‌بری بزودی به تکدی افتی و کسی بر تو رحم نکند و به جای تو مزبله‌ها و خرابه‌ها گردد و چه بسا مرگت فرا رسد و تو در این حالت باشی آنگاه از یک تنگنا به تنگنای دیگر منتقل گردی، بیندیش و عاقل باش و از خدا شرم کن زیرا دنیا بی‌دوام است و آخرت بادوام، شهوات دنیا بقا ندارند اما لذات آخرت باقی و بادوام می‌باشد، مؤمن دنیا

را به آخرت می‌فروشد و خلق را به خالق عوض کند.

ای منافق دورانت بگذرد، ای بدبخت زمان تو سرمایهٔ ترا از بین می‌برد و ذوب می‌کند بدون شک سودها را نیابی و حسرت خوری، سرمایهٔ تو دین توست تو دنیا را می‌خوری و دینت را نیز از دست دهی پس دنیا رفتنی است به راستی ارتباط با خلق دین و مالت را نابود کرد و نیز طالب شهوت و دینار و درهم بودن و جاه‌طلبی و امید قبول نزد مردم ترا بدبخت کرد و تو دشمن خدا و در نظر راستان زشتی و فرشتگان ترا نفرین کنند و زمین زیر پایت و آسمان بالای سرت ترا لعنت کنند، پس تو نفرین‌شدهٔ خالق و مخلوقی آیا نمی‌دانی که منافقان در پائین‌ترین طبقات دوزخند؟ پس مسلمان شو و توبه کن و تهیهٔ سفر را ببین قبل از آنکه ناگهان مرگ بر تو فرود آید و ترا ناگهانی بگیرد و پشیمان شوی در حالی که پشیمانی سود ندارد. ترا می‌شناسم ممکن نیست به تو کمک کنم، ما به حکم خدا ماموریم که پرده‌پوش تو باشیم اما من بیقین سخن را اطاله[۱] دهم و نه پوشیده بلکه با صراحت به تو اشاره می‌کنم که حذر کن و بیدار باش و مرا یاری کن به شنیدن نصایحم.

ای همسایه، برده را با عصا می‌زنند ولی شخص آزاد را اشاره‌ای کافی است، حق تعالیٰ بر خلوات و جلوات و قلوب عبادش ناظر است و جز عملی که خالص برای او باشد از ایشان نپذیرد. سخنان بیهوده را مشنوید و به امور ما لایعنی نپردازید و ریاکار نباشید زیرا که خداوند پنهان و آشکار تو را نیز می‌داند و چشمهای خائن و خیالات باطل که در سینه‌ها پنهان است از او پوشیده نیست. چقدر شما را تذکر دهم و شما گوش ندهید و اگر هم شنیده باشید خود را به کری می‌زنید و قبول نکنید، چقدر دورید! همانا شما را از مکان دور ندا کنند و از زمینهای بلند صدا به شما می‌رسد اما از سراپردهٔ قرب حق و ساحل دریای منت او صدا را نشنوید، تمام افکار و مقصودتان شکم و فرج و تن‌پروری و جمع دنیا است و این سمی مهلک است گرسنگی طعام حق است در زمین که با آن شکم

۱ـ اطالهٔ سخن = طول‌دادن به سُخَن

صادق سیر گردد.

ای از فقر ترسندگان، فقر خوف از فقر است و ثروت و بی‌نیازی، بی‌نیازی است به وسیلهٔ خدا نه بی‌نیازی به وسیلهٔ دینار و درهم.

ای فرزند قیامت را در نظر خود مجسم کن و با قدمهای تفکر به دوزخ و بهشت داخل شو و با چشم ایمان بدانها بنگر. مؤمن همیشه کار می‌کند و زحمت می‌کشد تا فکر و نظر خود را صحیح کند و در این هنگام قیامت را بر خود قائم نموده است و در حضور خدا ایستاده و نامهٔ اعمال خود را می‌خواند و حسنات و سیئات خود را در آن می‌بیند و دریابد که بدیهایش بیشترند از نیکیها و به واسطهٔ آن او به دوزخ رود و می‌خواهد از صراط عبور کند و در میان بیم و امید و هلاک و نجات است، وقتی او چنین شد خداوند به رحمت کار او را بسازد و فرمان به عبورش به سلامت از صراط صادر کند پس صراط زیر پایش پهن شود و آتش دوزخ نسبت به او سرد گردد و با آبِ رحمت حق خاموش شود تا آنجا که دوزخ فریاد زند: ای مؤمن بگذر که نور تو مرا خاموش کرد. تمام اینها را مؤمن در فکر خود می‌گذراند و مجسم و تصور می‌کند که همیشه به آنها ایمانش کامل است تا بکلی به یقین تبدیل گردد.

از صالحی حکایت کنند که گفت: (منافق ۴۰ سال بر حال خود باقی می‌ماند اما صدیق هر روز ۴۰ درجه مرتبه‌اش تغییر پذیرد و ترقی کند)، منافق در خدمت نفس و آرزو و شیطان قیام کند و عمر را به غم دنیا می‌گذراند و از خواسته آنها چشم نپوشد و مخالفت نکند و تمام فکرش خوردن و نوشیدن و لباس و نکاح و جمع مال است و از هر راه ثروت به دست آورد اهمیت نمی‌دهد و در تحصیل مال دنیا بدنش فرسوده شود و دنیایش تمام گردد و قلبش تخریب پذیرد و دینش از دست رود، خلق را خشنود و خدا را از خود ناخشنود و خشمگین ساخته است و هر اندازه بر نفاق مداومت کند قلبش سیاه‌تر شود و در برابر موعظه حرکت یا تاثری نشان ندهد و از تذکر ناصحان پند نگیرد پس بناچار در همان حال ۴۰ سال باقیماند. اما صدیقان و کسانی که بندهٔ خالص خالق کائنات

باشند در یک حال نمانند زیرا ایشان با تغییردهندهٔ دلها سر و کار دارند و در بحر قدرت او غوطه‌ورند که به موجی بالا روند و با مُوجی فرود آیند و ایشان تسلیم تغییرات حقند مانند پری در دشتی و یا گیاهی در مزرعه‌ای و یا مانند مرده‌ای زیر دست مرده‌شوئی و یا چون توپی زیر دست چوگان بازی ظاهراً و باطناً به خدا تسلیم و به تدبیر او خشنودند، نه در غم خوراکند و نه به فکر نوشیدن و خواب و شهوت می‌باشند بلکه همه هم و غم آنان خدمتگزاری و اطاعت و رضای پروردگار است و اینجا است که یکی از اولیا گفته است: (جماعت درویشان خوردنشان خوردن بیماران و خوابشان چون خواب غرق‌شدگان است و جز هنگام ضرورت سخن نگویند) و چگونه چنین نباشند در حالی که قلبشان جز خدا نبیند و غیر پروردگار خود را فراموش کرده‌اند و از دنیا و آخرت و غیر او غایبند، بر درگاه حق خیمه زده و بر آستانه‌اش تکیه کرده‌اند با رضایت و موافقت و همواره با رضا و قضا و قدر او ساخته و تسلیم آنها هستند و با دیدهٔ منت آنها را می‌پذیرند.

آن شیخ در بیان فضل رمضان می‌فرماید

ای فرزند، رمضان ۵ حرف است. (ر، م، ض، ا، ن) (ر) از رحمت است و (م) از مجاورت و محبت و منت، و (ض) از ضمان و ثواب، و (ا) از الفت و انس و قرب و (ن) از نور و نوال[۱] است، اگر شما به اداء حق این ماه اقدام کنید و عملتان در آن درست باشد این الطاف از حق بر شما وارد شود، در دنیا اینها بر شما وارد شوند تا تقویت قلب برای شما گردند و موجب نورانی شدن و نیز نعمت و نوال ظاهر و باطن شما را فراهم کند و اینها در آخرت نعمتهائی برای شما فراهم کنند که هیچ چشم ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب کسی خطور نکرده است. اکثر شما خبری از روزه ندارد و احترام کار بقدر احترام صاحبکار

۱ـ نوال = بخشش

است، پس هرکس که خبری از خدا و پیغمبرانش ندارد چگونه از این ماه خبر دارد؟ اکثر شما پدران و مادران و همسایه‌ها را می‌بینید که روزه می‌گیرند شما هم با آنها روزه می‌گیرید بعادت نـه بـه قـصد عـبادت و تـصور مـی‌کند کـه روزه خودداری از طعام و شراب است و شرایط و ارکان آن را بجا نیاورید و ندانید. ای نزدیکان من عادت را ترک کنید و مواظب عبادت باشید، برای خدا روزه بگیرید و بر روزه و عبادت در این ماه دلتنگ نباشید، در این ماه عمل خیر زیاد کنید و در عمل اخلاص ورزید و مواظب نماز تراویح باشید، در مساجد چراغها روشـن کنید که آن نور قیامت خواهد شد. وقتی شما در این ماه اطاعت اوامر خدا نمودید و احترام آن نگهداشتید روز قیامت شفیع شما خواهد بود و در حضور پروردگار برای شما فضل و کرم و نعمت و منت و رافت و حفظ حق را طلب کند.

وای بر تو روزه با افطار حرام برای تو چه نفعی دارد؟ در شبهای شریف ماه رمضان با بار گناه می‌خوابی در حالی که از روی ریا و نفاق روزه گرفته‌ای و در تمام روز دشنام می‌دهی و تهمت می‌زنی و سوگندهای دروغ یاد می‌کنی و مال مردم را ناتمام می‌فروشی و مکر و غضب به سوی خود می‌کشی این چه فایده دارد و کی روزه محسوب می‌شود.

حـضرتﷺ فـرموده است: (چـه بسـا روزه‌دار هست کـه از روزه‌اش جـز گرسنگی نصیبی ندارد و بسیار شب زنده‌داران هستند که از قیام شب جز رنج و خستگی و بیداری نفعی نبینند و اجری ندارند). از شما کسانی هستند که بظاهر مسلمان است و در حقیقت مانند بت‌پرستان می‌باشند. وای بر حال شما، اسلام و توبه را تجدید کنید و به درگاه حق مخلصانه معذرت طلبید تا پروردگار عزوجل شما را بپذیرید و گناهان گذشتهٔ شما را عفو کند.

ای روزه‌داران؛ شکر حق را به جای آرید که چگونه شما را لایق روزه‌گرفتن نمود و شما را بر آن قادر کرد، کسی از شما که روزه گرفت باید گوش و چشم و دستها و پاها و جمیع اعضاء و قلبش روزه باشند و تمام ظاهر و باطن او حتماً روزه باشند وقتی روزه گرفتید دروغ و شهادت ناحق و غیبت و دو بهمزنی بین

مردم و گرفتن اموال دیگران را ترک کنید، شما بـرای آن روزه مـی‌گیرید کـه از گناهان خود را پاک کنید و بکلی از گناه دور شوید وقتی در گناه باشید پس روزه چه فایده برای شما دارد.

آیا فرمودهٔ حضرت رسول: (روزه سَراست[۱]) را نشنیده‌ای؟ یعنی روزه صاحبش را از گناه می‌پوشاند و او را حفظ کند از این‌رو است که گویند کار سپر (پوشش آن است) زیرا آن صاحبش را از تیر و شمیر و غیره می‌پوشد و مـانع رسیدن تیر به بدن او گردد. و نیز به کسی که عقل نداشته باشد مجنون گویند زیرا دیوانگی عقل او را می‌پوشاند، پس روزه سپر است برای کسی که در روزه‌اش وارع باشد و تقوی و اخلاص داشته باشد در این صورت آفات دنیا و آخرت را از و منع کند.

ای روزه‌داران؛ به فقرا و مساکین یاری و یاوری کنید با مقداری طعام در وقت افطار که آن ثواب روزه را بیشتر نموده و علامت قبول روزهٔ شما می‌باشد. تمام اینها فانی می‌شود و نمی‌ماند جز آنچه قبلاً برای آخرت خود پیش فرستاده‌اید، پس تا قادرید خیر و احسان را پیش از مرگ خود تقدیم کنید. روز قیامت گرسنه و تشنه و لخت و ترسان و شرمنده و لرزان زنده و حشر می‌شوید، اگر کسی در دنیا فقرا را طعام کرد در آن روز اطعام شود و اگر کسی برهنگان را در دنیا پوشید در قیامت پوشیده می‌شود و هر که در دنیا از حق ترسید و از او شرم داشت در این روز خداوند بر او رحمت آورد و در این ماه شبی است که بزرگترین شبهای سال است و آن لیلةالقدر می‌باشد که نزد صالحان علاماتی دارد که برای آنها پرده برداشته شود و می‌بینند که فرشتگان پرچمهای نورانی در دست دارنـد و نـور روی فرشتگان و نور درهای آسمان و نور جمال حق تعالیٰ را مشاهده می‌کنند زیرا حضرت حق در چنین شبی بَر اهل زمین متجلی شود. ای قوم، تمام هَمِّ[۲] خودتان را خوردن نسازید زیرا که آن فکری پست است، همانا بـر خـوردن و نوشیدن آزمایش شده‌اید و امر رزق شـما روبـراه است پس بـرای آن اهـتمام

۱ـ سَراست = خانه است

۲ـ هَم = قصد ـ اراده

نورزید. پاک و منزه خداوند بی‌نیاز است که نه می‌خورد و نه می‌نوشد و نه می‌خوابد.

طمع شما زیاد و ورع پرهیزتان کم است. وای بر شما؛ دنیا در مقابل آخرت یک ساعت است آن را به طاعت بگذرانید و اگر سلامت در تقرب آن نباشد مانند شهری است که درخت در آن نیست و یا گله‌ای که شبان ندارد که آن شهر خراب شده و مسکن گرگها گردیده است. کسی ترسید از راه منحرف می‌شود و در هیچ جا مستقر نمی‌شود و همیشه متحیر می‌ماند تا وقتی سفرش به آخر برسد که سفر قوم به سرای حق عزوجل خواهد بود.

در بیان برتری رحم و دلسوزی می‌فرماید

از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود: (جبرئیل به من گفت: خداوند بر کسی رحم نکند که او بر مردم رحم نکند) پس فقط خداوند بر بندگان مهربان و بارحم خود رحم کند. به اهل زمین رحمت آور تا اهل آسمان بر تو رحمت آورند.

ای کسی که می‌خواهی خداوند بر تو رحم فرماید ارزش رحم را بدان که تا به دست تو آید و قیمت و ارزش رحمت حق جز رحم تو بر خلق خدا و مهربانی و خوش‌نیت بودنت نسبت به آنها چیز دیگری نیست. آیا چیزی بدون چیز دیگر (مفت) می‌خواهی؟ چنین چیزی به دست تو نیاید، قیمت بپرداز و جنس را بگیر.

وای بر تو ادعای معرفت حق داری و بر خلق او رحم نکنی! پس در ادعایت کاذبی، شخص عارف بر تمام مخلوقات رحم می‌کند یا از روی علم و آگاهی بر جماعتی رحم کند و بر جماعتی دیگر از لحاظ خواست حق رحم نکند. حکم تفرقه می‌اندازد و علم جمع می‌کند که خدا فرموده: (از دروازه‌ها داخل خانه‌ها شوید)، مشایخ عامل و مخلص و صادق دروازهٔ حق تعالیٰ به سوی قرب او هستند، ایشان ورثهٔ انبیا و مرسلین باشند، ایشان یکتاپرستان و داعیان به سوی

خدایند و ایشان سفیر بین خود و مردمند، ایشان پزشکان دین و معلمان حق می‌باشند، به استقبال ایشان روید و به خدمت ایشان پردازید و نفس جاهل خود را به دست امر و نهی بسپارید. ارزاق در دست قدرت خدای بزرگ است، رزق بدن، رزق لب و رزق سِر، پس فقط رزق از حق بخواهید نه دیگری، رزق بدن‌ها خوراک و نوشیدنی می‌باشد و رزق قلبها توحید و رزق اسرار ذکر خفی می‌باشد. بر خود رحم کنید با مجاهدت نفس و رعایت امر و نهی حق و ریاضت و سختگیری بر نفس و بر خلق نیز رحم کنید به وسیلهٔ امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت آنان از روی صدق و دست آنان را گرفته و به باب حق هدایت نمائید.

رحم از صفات مؤمنان است و سنگدلی و بیرحمی از اوصاف کافران. با خویشاوندی که قطع رحم شما را کرد (ترک آمد و شد نمود) شما صله رحم را تجدید کنید و کسی را که بر شما ستم روا داشته است عفو کنید و با کسی که به شما خیانت کرده است عطا کنید، وقتی چنین کردید همانا ریسمان شما با ریسمان خدا (حبل الله) وصل شده است و آنچه را که در دل شما است با عمل ایشان عوض کرده‌اید و به اصطلاح (هیچ، هیچ کدامشان) و این از اخلاق خدای عزوجل می‌باشد. به مؤذنانی که شما را به نماز دعوت می‌کنند جواب قبول دهید زیرا مساجد مهمانخانهٔ خدا و خانهٔ راز و نیاز با اوست پس اجابت کنید که حتماً شما به نجات می‌رسید و چون مؤذن را دیدید که شما را به خانهٔ خدا دعوت می‌کند، شما را قبول کرده و به خدا نزدیک نموده و بر معرفت شما افزوده شده است به واسطهٔ دعوت او. مؤذن با اذان و دعوت خود تمام اعضای شما را تهذیب کرده است و قلب شما را پاک و باطن شما را تصفیه کرده است و شما را رشد دینی بخشیده و شما را نگه می‌دارد بین دست خدا و بالاخره شما را به حضور حضرت حق تعالیٰ رسانیده و قلب شما را به دار قرب او وصلت داده است و اجازه داده که بدان داخل شوید.

او کریم است، شما اگر دعوت او را اجابت کنید و در قبول دعوت او سست

نباشید شما را می‌پذیرد و با شما نیکوئی کند و شما را خلعت بخشد چنان که خداوند فرموده است: (آیا پاداش نیکی جز نیکی هست؟) وقتی شما خوب عمل کنید خداوند هم خوب اجر و ثواب به شما می‌دهد که حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: (همچنان که قرض می‌دهید به شما قرض داده می‌شود و چنانکه شاید و باید به شما جزا داده شود یا به نفع شما و یا به ضرر شما).

ایضاً حضرت فرموده است: (با مردم به خلق حَسَنْ رفتار کنید که اگر مُردید بر شما رحم کنند و اگر غایب شدید برای شما گریه کنند و تأسف خورند). این توصیه را بشنوید و محکم در قلب خود جای دهید و آن را فراموش نکنید که من شما را به عمل کمی دلالت کرده‌ام با ثوابی فراوان. چقدر اخلاص حسنه برای صاحبش و دیگران موجب راحت و آسودگی است و چقدر اخلاق بد قبیح است که زحمت صاحبش و دیگران را فراهم کند.

شیخ عبدالقادر در نهی از ظلم فرموده است

ای بندگان خدا؛ از ظلم دوری کنید که ظلم موجب تاریکی در قیامت است و قلب و چهره انسان به آن سیاه گردد (قلب در دنیا و صورت در آخرت) و از دعای مظلوم بترسید و از گریه‌اش حذر کنید و از سوزش قلبش گریزان باشید. مؤمن نمیرد تا وقتی که انتقام خویش را از ظالم بگیرد و مرگ و خرابی خانه و بی‌سرپرستی بچه‌هایش و نابودی ثروتش و انتقال مقامش به دیگری را ببیند.

مؤمن وقتی قلبش بر او غالب آمد به ضررش حکم نشود و همیشه به نفعش حکم شود و مورد اهانت قرار نگیرد و اهانت به او موجب منفعت به اوست و نقصان مال نیز برای مؤمن ضرر نیست بلکه منفعت است، حریم او مورد استفاده و تجاوز دیگران واقع نشود (ناموسش محفوظ است) و خوار نشود و به دست ظالمان تسلیم نگردد.

ای مسلمانان، از قال و قیل بپرهیزید و از جمع دنیا و دشمنی با همدیگر

دوری کنید که شما در مقابل ثروت و مالی که در دست دارید معاقب[۱] هستید اگر حقوق فقرا و مساکین را از آن ندهید و بقیه را در طاعت خدا مصرف نکنید. آگاه باشید که شما بر این دارائی‌ها وکالت دارید، به شما خبر داده شده است که بازمانده گذشتگان هستید وارث آنها برای شما مانده است و شما آن را تصرف کرده‌اید پس شما هم مقداری از آن را خارج کردید و به شما امر نشده است که همهٔ ثروت را از دست خود خارج سازید بلکه در ثروت خویش مقدار معلومی برای فقراء بگذارید و آن زکات و کفارات و نذرهای شما است و حقوق فقرا را ادا کنید سپس حقوق زن و اقارب را. کمک و دستگیری فقرا بعد از اخراج زکات از اخلاق مؤمن است و کسی با خدا معامله کرد سود برد و او راستگوی‌ترین گویندگان است که در کتاب محکم خویش فرمود: (آنچه انفاق کنید خداوند آن را تلافی کند).

عزیزانم شما شرم ندارید که همسایگانتان فقیر باشند و از گرسنگی بمیرند و شما از آنها غافل باشید و اعراض[۲] و دوری کنید، آیا فرمودهٔ حق را نشنیده‌اید که: (از آنچه به ارث از دیگران برای شما مانده است انفاق کنید).

ای قوم بر خود ظلم روا ندارید و بر غیر خود نیز ستم نکنید زیرا ظلم خانه‌ها را خراب و ریشه‌ها را قطع و قلوب و صورتها را سیاه و روزیها را تنگ کند. ظلم نکنید زیرا برای ما قیامی در قیامت هست و باید در حضور حق قیام کنی، هر آینده‌ای نزدیک است، خالقی داریم و بناچار در حضور خود ما را حاضر می‌کند و حساب نیک و بد ما را خواهد کرد و محاکمه و مؤاخذه خواهد نمود و از کم و زیاد ما می‌پرسد و حتی از یک ذره خیر یا شر صرفنظر نکند.

من ناصح و خیرخواه شمایم و در مقابل نصایح مزدی نمی‌خواهم، به ربا نزدیک نشوید زیرا در این صورت با خدا محاربه می‌کنید و برکت از مال شما برداشته می‌شود. دیناری را در مقابل دیناری قرض کنید و اگر کسی از شما می‌تواند به فقیر قرض دهد و بعد از مدتی او را برای رضای خدا حلال کند و اگر

۱ـ مُعاقب = مورد بازخواست

۲ـ اعراض = چشم‌پوشی

فقیر را در مقابل قرض خود حلال کنید دوبار او را شاد کرده‌اید یک بار قرضی که داده‌اید و بار دیگر با استحلال. این کار را با تکیه بر خدا انجام دهید که او تلافی کند و ثواب نویسد و در مال برکت افزاید. بکوشید که سائل را رد نکنید و به او چیزی عطا کنید و کم حاضر بهتر از محروم‌نمودن است، و اگر چیزی نداشتید او را با خشونت مرانید بلکه با ملایمت و زبان خوش رد کنید و از هر لحاظ شرافت او را در نظر گیرید و شخصیت او را خرد نکنید. دنیا تغییرپذیر است و با آمدن شب و روز تغییر نماید. هرکس مُرد قیامتش برپا می‌شود و دریابد نفع و ضرر خود را و هر چیز که به نفع او باشد و سرانجام نیکو و بلا، خیر و شر، غنا و فقر، مرگ و زندگی، عزت و ذلت، همه ضد یکدیگرند، و یکی می‌آید و ضدش می‌رود و آخرالامر مرگ است.

از حضرت رسول اکرمﷺ نقل است که فرمود: (همهٔ شما شبانید و شما مسؤول زیر دستان خود هستید)، پدر از اولاد و همسرش، اولاد از پدر و مادرش و مرد از همسر و همسر از شوهرش مورد سؤال واقع گردد، هر اریاب را از برده‌اش سؤال می‌کنند و هر برده را از سیدش و معلم را از کودکان زیردستش، رئیس از کارمندانش، پادشاه را از رعایا (اهل کشورش) مورد سؤال قرار گیرند و امیر مؤمنان را از مسلمین رعیتش می‌پرسند و هیچکدام از شما مردمان نیست که علیحده و به جای خویش مورد سؤال واقع نشود، پس بکوشید که ظلم نکنید و در اداء حقوق مستحّقان جهد کنید، بین خودتان از همدیگر بترسید و بر همدیگر رحم کنید، بعضی از شما به بعضی دیگر طعنه نزنید و از یکدیگر قهر نکنید، با هم خوش‌اخلاق و سازگار باشید و در امور همدیگر دخالت و تجسس ننمائید و خود را در مقابل کار دیگران به تجاهل بزنید (اگر از کار کسی باخبر شدید طوری وانمود کنید که اصلاً خبر ندارید) و خلاصه در پی کشف راز همدیگر نباشید و از اشتباهات هم صرفنظر کنید. همهٔ مردم را به زیر پوشش رحم حق تعالیٰ دعوت کنید، امر به معروف و نهی از منکر نمائید بدون تفتیش و کنجکاوی در کار دیگران، گناهان ظاهر دیگران را انکار کنید و آنچه ظاهر نیست گناه آن بر

شما نیست و حساب آن با خداست، پرده‌پوش باشید تا خدای عزوجل از عیوب شما پرده برندارد، حضرت رسولﷺ دوست داشت که راز مردم پوشیده شود و دنباله‌روی و تجسس از لغزشها و اشتباهات دیگران را نهی می‌فرمود. لذا می‌فرماید: (حدود را با شبهات از مردم دفع کنید).

یک بار به علی ابن ابیطالب فرمود: (ای علی بر چنین چیزی شهادت ده و به خورشید اشاره کرد[۱]).

ای فرزند احسان آن است که حق دیگران را ادا کنی بتمام اما بعضی از حقوق خود را از دیگران نگیری و اگر قادر بودی از تمام حقت صرفنظر کنی و چیزی بر آن بیفزا و به مستحق ببخش، (اگر طرفت مستحق بود) و این به قوهٔ ایمان و یقین و اعتمادت بر خدا بستگی دارد. هرگاه چیزی برای کسی وزن کردی با ترازوی سنگین وزن کن که خداوند در قیامت ترازوی اعمال حسنه‌ات را سنگین کند حق مردم را زیاده بده تا حق ترا زیادت بدهند.

از حضور رسول اکرمﷺ منقولِ است که او چند درهم جنس از کسی قرض کرد پس به ترازودار گفت (وزن کن و سنگین وزن کن). هرگاه یکی از شما از کسی چیزی قرض خواست موقع اداء قرض از آن بهتر به طلبکار عطا کند (البته بدون اینکه در اول طلبکار یا بدهکار شرط اضافه کرده باشند که در این صورت ربا و حرام است).

ای جماعت، تقرب به خدا را از خدا بخرید و خدا را از خدا بخواهید، اما قسمتهای هرکس نوشته و تاریخ زده شده‌اند و زیاد و کم نشوند چه آنها را بخواهید و چه نخواهید، خواه عبادت حق تعالیٰ را انجام دهید و یا او را نافرمانی کنید (اگر نیک باشید یا بد) قسمت شما به شما برسد و در وقت آن تقدیم و تاخیری واقع نشود و هنگامی که خدا خواسته است به شما می‌رسد.

او بی‌نیاز است و غیر او فقیرند، او قادر و غیر او عاجزند، او حرکت‌دهنده و ساکن‌کننده و مسلط و تسخیرکننده است و همه خلق زیر دست او اسباب و

۱ـ تا موضوعی مثل خورشید بر تو روشن نگردد بر آن شهادت مده. مترجم.

وسائل‌اند. و به قدرت کاملهٔ خود برای هر چیز سبب و وسیله‌ای قرار داده است. خلق و اسباب و دنیا را در قلب و خلوتها و معانی و اسرارتان فراموش کنید و ما سوای حق را همواره از قلبتان بیرون کنید، بترسید از آنکه خداوند قلب شما را نظر کند و در آن طلب غیر او باشد و مسلمان و تسلیم شوید و بکوشید تا بیابید، به قضاء مبرم راضی باشید، از خدا بشنوید و در گوش دادن به دیگران خود را به کری زنید و خلاصه در برابر مردم کور و کر باشید (در کار دیگران دخالت‌نکنید).

آن شیخ در ترک ما لایعنی می‌فرماید

از حضرتﷺ منقول است که فرمود: (یکی از مزایای شخص مسلمان آن است که کار بی‌معنی و بی‌فایده را ترک کند)، اشتغال به ما لایعنی کار باطلان و هوسبازان است و محروم کسی است که به امر خدا عمل نکند و این عین حرمان و گناه و محروم و مطرود بودن از خدا است. (اعاذ بالله).

وای بر تو؛ امر خدا را امتثال کن و از نهی او دست بکش و با خواسته‌ها و مقدراتش موافق و راضی باش سپس خود را به قضا و قدر بسپار بدون گفتن چرا و چگونه. اگر خداوند عزوجل با علم خود بر تو نظر کند بهتر است از نظر تو بر نفست در حالی که به خدا جاهل باشی، به عطای حق قانع باش و شکر آن را بگذار و زیادت مطلب زیرا تو نمی‌دانی خیر در چه چیز باشد، از سخن لاطائل[۱] گفتن بپرهیزید و از قیل و قال و اضاعهٔ[۲] مال حذر کنید و با همسایگان و دوستان و آشنایان بی‌جهت زیاد ننشینید که آن هوس و آرزوی باطل است و اکثر جریان این مجالس دروغ است مابین دو نفر و معصیت نیز تمام نشود مگر به دو نفر، و نباید یکی از شما از خانه‌اش خارج شود جز برای کار ضروری و حتی اگر صلاح و منفعت خانواده‌اش باشد. بکوش که به سخن آغاز نکنی بلکه کلامت جواب سؤال دیگری باشد پس اگر جواب آن سائل

۱ـ لاطائل = بی‌فایده ۲ـ اضاعه = ضایع‌کردن

برایت مصلحت بود بگوی والا خاموش باش، وقتی با برادر مسلمان خود ملاقات کردی از او مپرس از کجا می‌آئی و به کجا می‌روی چه بسا اشخاص دوست ندارند که به مقصود خود ترا آشنا کنند و جواب دهند و بنابراین ممکن است در جواب دروغ گویند. و تو آنان را بر این گناه بزرگ وادار کرده‌ای.

از کرام‌الکاتبین[۱] حیا کن و ایشان را به نوشتن سخنی که گفتنش برای تو جایز نیست وادار مکن، مرکب آنها با اشک تو زیاد شود و قلم ایشان به توحید تو روانتر و قویتر گردد، پس ایشان را بر درگاه حق به عنوان شاهد بنشان و خود به حضور خداوند داخل شو، مرگ را در برابر چشمت مجسم و حاضر دار، اگر یکی از شما برادرش را دید با او سلام و خداحافظی کند مانند سلام کسی که او را تودیع[۲] کند، همچنین اگر یکی از شما از خانه‌اش بیرون رفت در قلب خود با اهل خانه تودیع کند چون که ممکن است مامور مرگ او را بخواند و بازگشتش به خانه ممکن نگردد و شاید در بین راه اجل او فرا رسد از اینرو پیغمبر فرموده است: (هیچکدام از شما شبی نباید بخوابد مگر اینکه وصیت او آماده و نوشته شده و زیر سرش باشد). اگر یکی از شما بدهکار است و قادر به پرداخت آن است فوراً آن را بپردازد و در پرداخت آن تأخیر نکند زیرا نمی‌داند که بعد از او پرداخته می‌شود یا نه و اگر کسی قادر به پرداخت قرضش بود و آن را نپرداخت او ظالم است زیرا حضرت رسول فرموده است: (طفرهٔ[۳] غنی ظالم است).

ای فرزند؛ به ما لایعنی و کارهای بیهوده مپرداز زیرا آنچه به درد تو بخورد از تو فوت شود. از اوضاع و احوال دیگری سخن‌گفتن و شمردن عیوب او کار ما لایعنی و بیهوده و گناه است در صورتی که پرداختن به عیوب خودت برای تو معنی و فایده دارد، صاحب نفس و آرزو و شخصیت هر صحبتی بکند به ضرر اوست نه به نفع او، او مانند کسی است که شب چوبی شعله‌ور در دست دارد و خود آن را نمی‌بیند و نمی‌داند که چه چیز در دست اوست اگر شعلهٔ آن خاموش

۱ـ کرام‌الکاتبین = نویسندگان بزرگوار (فرشتگان نویسنده)

۲ـ تودیع = خداحافظی

۳ـ طفره = کوتاهی‌کردن

شود و بی‌خیال باشد اصولاً چون نمی‌بیند نمی‌داند.

دوری از آرزو و هوای نفس عقل را بلند و ایمان را قوی کند، آرامش و تمییز بین حق و باطل را موجب شود و او را از باطل دور سازد و به حق وادار کند آنگاه تابع حکم شود و عبد حقیقی حق گردد و در اوامر و نواهی مطیع حضرت رسولﷺ گردد، او می‌شنود که حق تعالی می‌فرماید: (آنچه پیغمبر برای شما آورده است بگیرید و بدان عمل کنید و از آنچه را که نهی کرده است ترک کنید[۱]. می‌دانید که این حکم شامل جمیع اوامر و نواهی است پس در طاعتِ اوامر اجرا کنند و در معاصی نهی را مراعات نمایند و بدان عمل نهی شده خاتمه دهند، پس در این موقع آن کس که تمام این دستورها را مراعات کرد یقیناً مسکین شود آنگاه عارف بالله گردد و همواره در حضور خداست و سکوت و خاموشی و گوش‌دادن به نصایح و اوامر را در قلبش رعایت کند آنگاه با خدا در حدیثِ[۲] دائم و شادی جاوید خواهد بود.

خداوندا؛ لذت قرب و خوشی مناجات و شادمانی با آنها را نصیب ما کن و در دنیا و قیامت پاداش نیک به ما ببخش و ما را از عذاب دوزخ حفظ کن. عاقل باشید و در کاری که به شما مربوط نیست و برای شما فائده ندارد صحبت نکنید و بدانچه امر شده‌اید مشغول گردید و وقت خود را به مالایعنی خراب نکنید، از خدا بترسید و به درگاهش توبه کنید. زیرا کسی از خدا بترسد خدا او را حفظ کند و کسی را حفظ کرد به باب قرب خود ترقی دهد و او را به زندگی جاوید رساند و از گمنامی در زمین به ترفیع و مقام بلند در آسمان رفعت بخشد.

در آتیهٔ نزدیک قیامت را می‌بینید و مشاهده می‌کنید که چگونه خداوند پرهیزگاران را در سایهٔ عرش خود حشر کند و بر سفرهٔ کرم خویش نشاند که عسل سفید بر سفره برای آنان آماده شده است و این در حالی است که سایر مردم در گرمای سخت عرق کرده و در میدان حشر ایستاده و منتظر تعیین تکلیف باشند، در چنین حالی مردان حق بر آن سفره کذائی[۳] نشسته، بر مردم و حالات

۱ـ سورهٔ حشر: آیهٔ ۷. ۲ـ حدیث = گفتگو ۳ـ کذائی = دروغی

تلخ آنها (به علت گناه و نافرمانی در جهان) تفریح کنند. جماعتی را به بهشت برند و گروهی را به دوزخ فرستند اما آنها (عارفان و صدیقان) بر سفره حق متنعم و منازل خویش را در بهشت مشاهده می‌کنند، زنان بهشتی و غلامان و خدمتکاران بهشت برایشان معلوم شوند و متعلقات خود را در بهشت قبل از وصول خودشان بدانها می‌بینند.

ای غافلان با کسانی که طالب دوری و جدائی از شما هستند کمتر مراوده داشته باشید و با کسانی که بیشتر طالب مصاحبت شما می‌باشند آمد و شد کنید، عمل صالح را بیشتر انجام دهید، روزه بگیرید و در روزه مخلص باشید، نماز بخوانید و در نماز نیز جانب اخلاص را رعایت کنید و حج بگذارید و در انجام مناسک آن نیز خالص باشید و فقط رضای خدا را در نظر گیرید و زکات را نیز با نهایت اخلاص به مستحّقین برسانید و ذکر حق را همواره ادامه دهید و مخلصانه همیشه در یاد خدا باشید، خدمتگزار صلحا باشید و به آنها تقرب جوئید و در خدمتگزاری ایشان نیز خالص و مخلص باشید، به عیوب خود بپردازید و از عیبجوئی دیگران حذر کنید، امر به معروف و نهی از منکر نمائید و در بین مردم فتنه برپا نکنید و اسرار ایشان را بپوشید و انکار ظاهر و باطن کار آنها را بکنید، به خود بپردازید و حساب نفس خود کنید زیرا حساب دیگران بر شما نیست. در کارِ مالایعنی زیاد صحبت نکنید که پیغمبر فرموده است: (از جملهٔ حُسن اسلام و مزایای شخص مسلمان آن است که در کارهای بیهوده دخالت نکند). به عیوب خود پرداختن برای تو فایده دارد ولی به عیوب دیگری مشغول بودن بی‌معنی است.

ای فرزند؛ در کاری که مربوط به توست و فائدهٔ دینی یا دنیائی برای تو دارد صحبت کن و از دخالت و صحبت در کار بی‌معنی بپرهیز. اگر خدا را شناخته باشی خوفَت از او زیاد و کلامت کم شود. از این‌رو حضرتﷺ فرموده است: (کسی خدا را شناخت زبانش بند آمد) یعنی لال شد، زبان نفس و هوی و طبیعت و عادت و دوروئی و بهتان و ناروا گفتن او گنگ شود و زبان باطنش گویا گردد و

با زبان قلب و سِر و معنی و صدق و صفا سخن گوید، زبان باطل گوئی او لال و زبان حقگوئیش ناطق گردد، زبان کلامش در مالایعنی لال و زبان حق گفتن او گویا شود، زبان طلبش برای نفس خود لال و زبان طلبش برای حق فصیح می‌شود، در ابتدای آشنائی کلامش قطع و وجودش ذوب گردد، از خود و غیر خود فانی شود سپس اگر خدا خواست که او صحبت کند زبانی برای او می‌آفریند که او را به نطق آورد آنطور که خود خواهد از حکم و اسرار، کلام او داروی شفابخش و نور در نور و حق در حق و صواب در صواب و صفا در صفا گردد زیرا که او خود صحبت نکند جز به امر خدای عزوجل از ناحیهٔ قلبش پس اگر بدون امر صحبت کند هلاک شود و صحبت نکند جز به امر و فعل غالب حق که بر او مسلط است، وقتی چنین باشد پس حق عزوجل بزرگتر است از اینکه بر کاری که مرا و نفس و هوی و طبع و شیطان نبوده باشد مؤاخذه کند همچنانکه میّت را به نطقش و خوابیده را به احترام شدنش و در حالی که در خواب ببیند و هر کار که بکند، مؤاخذه نخواهد نمود. همانا کلامی از جماعتی مرده می‌شنود بعد از مرگشان. و کسی با مردم بدون این روش صحبت کند سکوتش بهتر از کلامش می‌باشد و کسی جز اشخاص دلیر در صف اول ظاهر نشوند و معلوم است کسی بدون شجاعت و دانستن فنون جنگی در صف اول خودنمائی کند هلاک گردد.

شیخ عبدالقادر در مورد تواضع می‌فرماید

تواضع کنید و متکبر نباشید که تواضع مقام متواضع را بلند کند و تکبر شخص متکبر را بی‌ارزش سازد، کسی برای خدا فروتنی کرد خداوند او را ترفیع دهد و خداوند بندگانی دارد که کوهی اعمال حسنه را انجام می‌دهند مانند اعمال گذشتگان که ایشان فقط برای حق تواضع می‌کردند و می‌گفتند، ما عملی نداریم که ما را داخل بهشت کند پس اگر داخل شدیم رحمت خداست و اگر داخل نشدیم به واسطهٔ دوری از اوست و همیشه با این عقیده در حضور بودند و خود

را مفلس و تهیدست و عمل خود را نادیده می‌گرفتند.

فروتن باش که هر اندازه متواضع باشی موفق و بلندمرتبه و بزرگ شوی، و اگر فروتن نباشی پس تو به خداوند و پیغمبران و اولیا و حکم و علم و قدرت و مقدر و دنیا و آخرت او نادان هستی. چه بسا می‌شنوی و در آن نمی‌اندیشی و عمل می‌کنی ولی در عمل اخلاص نداری، وجود و عدمت مساوی است.

ای منافق ترا با شنیدن این سخنان چکار؟ بیرون رو تو دشمن خدا و رسول و انبیا و اولیای او هستی، اگر حیا از خدا مانع نبود بر تو می‌تاختم و گردنت را می‌گرفتم و بیرونت می‌کردم، تو در هوس و آرزوهای پوچ می‌باشی.

ای مردم؛ اعمال خیر انجام دهید و اخلاص بورزید و به عمل خوشحال باشید و بر حق منت مگذارید برای اعمالی که شما را بر آن توفیق داده است و خودخواه، جاهل و منت‌گذار نادان و متکبر بر مردم، بی‌شعورانند، تواضع از رحمان و تکبر از شیطان است. اول کسی که تکبر کرد ابلیس بود که بر اثر تکبر مورد لعن و طعن و طرد و محرومیت از رضای خدا گردید و اگر بی‌نفسی و فروتنی صفتی عالی نبود بندگان مخلصی که خدا آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند بدان موصوف نمی‌شدند و آن فرمودهٔ حق تعالیٰ است: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید کسی از شما از دینش برگردد باکی نیست، خداوند جماعتی را به وجود آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند و ایشان در برابر مؤمنان خود را خوار و متواضع می‌گیرند و در مقابل کافران خود را مغرض و معظم شمارند[۱]

مؤمنان برای مؤمنان متواضعند و در نظر کافران محترم و مهمند، تواضع آنان در برابر مؤمنان عبادت و تکبر آنان در مقابل کافران نیز عبادت است، مؤمن خود را بالاتر از مردم نگیرد بلکه ذلت و تواضع به ایشان نشان دهد و حال خود را با همان ذلت و تواضع می‌پوشد در صورتی که او به شاه نزدیک و همدم اوست به طوری که هرگاه بیرون رود در لباس غلامان با اوست تا اینکه کسی مقام تقرب او

۱ـ سورهٔ مائده: آیه

را نداند چون وزیر با شاه بیرون برود و هر دو مخفی باشند اگر یکی از دوستان وزیر او را بشناسد و با او صحبت کند وزیر نباید بر او تکبر کند و او را از سخن‌گفتن منع نماید و بگوید پادشاه با من است بلکه باید تبسم کند و چنان وانمود کند که رفیق او یکی از غلامان خود او است و شاه را مستور[1] دارد و معرفی نکند.

ای غلام؛ تو احوال ایشان را ندانی و به گفتار ایشان مؤمن نیستی، توقف تو با مردم حجاب بین تو و مردان حق شده است، دنیادوستی و رسالت‌طلبی تو پرده‌ای بین تو و آنان حائل کرده است و اگر تو در طلب ایشان صادق بودی ایشان را می‌دیدی و از سخنانشان بهره می‌گرفتی. کم‌نفس و بی‌تکبر باش تا بلند مقام گردی و فروتن و خوشرو باش تا بزرگ شوی.

تمام خیالات و کارهائی که در آن سرگرم هستی هوس در هوس است، اگر از خواسته‌های نفس و شیطان و آرزوهای دنیوی روی‌گردان شدی آنگاه فکر آخرت و حضور قلب و حضور حق که غایت مقصود است بر قلب تو وارد شوند و چون قلبت سلیم و صحیح باشد با این خاطر و آرزوهای نهائی (حضور حق تعالیٰ) توقف کند و به او گوید: چه آرزو و چه خواسته و خاطری داری و از کجا آمده‌ای؟ جواب می‌دهد: من خاطر و خیال و آرزوی فلان و فلان هستم.

وای بر شما بیشتر شما در هوس سرگرم می‌باشید و در عبادتگاه خویش خلق را می‌پرستید نه خدای یکتا را...

در مذمت ریا فرموده است

شخص خدانشناس ریا ورزد و منافقی کند و کسی که عالِم به وجود اوست چنین نکند، شخص کودن و بی‌عقل نافرمانی خدا کند و شخص عاقل اوامر او را اطاعت نماید، شخص منفور و کینه‌توز گناه کند و شخص محب از محبوب خود

۱ـ مستور = پوشیده

فرمان برد، کسی که بر جمع دنیا مریض است ریاباز و منافق است و کسی که آرزویش کوتاه و کم‌طمع است چنین نکند.

آنکه مرگ را فراموش کند ریاکار است و آنکه همیشه به یاد مرگ است ریا نکند، غافل متظاهر و اهل ریا است و شخص آگاه و بیدار متظاهر و مرائی[1] نیست.

ای فرزند هرگز احوال خود را در امور دنیوی و اخروی باز مگو بلکه آن احوال که داری راهش را بر دیگران محکم ببند.

صورت حال خود را بپوش و جز چشم خودت کسی آن را نبیند و اگر برقعی[2] هم بروی خود زدی آن برای تو بهتر است. این زمانِ آخر و ایام فترت و عطلت[3] است و بازار نفاق بازار معامله شده است با امید و بیم، امید به آمدن دنیا و بیم از رفتن آن، امید به نزدیکی مردم و بیم از رفتن آنها، امید به پادشاهان برای بیشتر مردم بت شده‌اند، دنیا، ثروت، نام و نشان بت شده‌اند.

وای بر شما فرع را اصل قرار داده و روزیخوار را روزی دهنده و برده را سید و فقیر را غنی و ناتوان را توانا و مرده را زنده پندارید خاک بر دهان شما ما پیرو شما نیستیم و راه شما را به رسمیّت نشناسیم بلکه ما در گوشه‌ای از سرزمین شما هستیم و بر سنت و ترک بدعت تکیه نموده‌ایم، بر تپهٔ توحید و اخلاص و ترک ریا و نفاقیم و خلق را با چشم حقارت و ضعف و قهر نمی‌بینیم و به قضای خدا راضی هستیم و از غضب او گریزانیم، به صبر دست زده‌ایم و شکایت را ترک کرده‌ایم، با قدمهای قلب خود به درگاه پادشاه می‌رویم آن پادشاه که غضب و قدرت از اوست همچنانکه جانشین تعیین‌کردن و رزق‌دادن از صفات اوست.

در مبحث حسد می‌فرماید

ای فرزند از حسد بپرهیز زیرا که آن بدترین همنشین است، حسد صفتی است که خانهٔ ابلیس را خراب کرد و او را هلاک و سزاوار دوزخ و ملعون حق و

۱ـ مرائی = ریاکار ـ متظاهر ۲ـ برقع = روی‌بند ۳ـ عطلت = بی‌پیرایه بودن

ملائکه و انبیا و اولیاء و سایر مردم نمود، چگونه رواست که عاقل حسد ورزد در صورتی که فرمودهٔ خدا را شنیده است که: (ما روزی را در زندگی دنیا بین مردم تقسیم و اداره کرده و می‌کنیم[۱]) و در آیهٔ دیگر فرمود: (بر مردم حسادت برند برای اینکه خدا از فضل و رحمت خود بدانها داده است؟[۲]). که حضرت رسولﷺ نیز فرموده است: (حسد حسنات را نابود می‌کند همچنانکه آتش هیزم را نابود می‌کند). و نیز یکی از علمای ربانی گفته است: (کسی که به دارائی دیگران حسد برد آن حسادت از خود شروع کند و او را می‌کشد)، حاسد با خدا عناد می‌ورزد و در فعل و خُلق و قسمت تعیین شده با خدا نزاع کند و بدان ناراضی است. تاکی به برادرانتان حسد برید و تاکی آرزوی نابودی ثروت ایشان را ترک می‌کنید؟

وای بر تو به برادر مسلمانت و بر زن و اولاد و خانه و ثروت و دارائی او حسد می‌بری در صورتی که اینها قسمت او و برای او آفریده شده‌اند و تو در آنها سهمی نداری، تو آرزوی زن او را داری در صورتی که آن زن در دنیا و آخرت برای او خلق شده است، آرزوی وسعت رزق داری در صورتی که علم خدا گذشته است که تو در تنگی رزق باشی پس تو معاقب و محکوم و زشتکار هستی زیرا چیزهائی که قسمت تو نیست می‌خواهی، چقدر در طلب دنیا می‌کوشی و طمع می‌ورزی حال آنکه در دنیا چیزی برای تو نیست جز آنچه که قسمت و روزی تو شده است.

خداوندا؛ دلهای ما را از غفلت بیدار کن و ما را برای توجه به خودت آگاه نمای و در خدمتگزاریت موفق کن و در دنیا و قیامت اجر نیکو به ما بخشش و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

شیخ عبدالقادر در مورد کوتاه‌کردن آرزو می‌فرماید

ای فرزند؛ آرزویت را کوتاه کن و طمعت را کم نمای و مانند کسی که به سفر

۱ـ سورهٔ زخرف: آیهٔ ۲۲.

۲ـ

آخرت رود نماز بگذار. اینجا چون وداع‌کننده در حضور من باش که اگر مقدّر حضور فردا را نیز قسمت تو کرده بود آن به حساب خودت می‌باشد.

سزاوار نیست مؤمن بخوابد و وصیتش نوشته و آماده بر بالین او نباشد که اگر خداوند صبح او را بیدار کرد در سلامت زندگی را ادامه می‌دهد وگرنه بدانچه نوشته است بعد از فوت او عمل کنند و بر او رحمت آورند. باید خوردن تو چون خوردن تودیع‌کننده برای همیشه باشد و نشستن تو در بین افراد خانواده موقت باشد و دیدار دوستان و آشنایانت همچون دیدار خداحافظی باشد و چگونه این طور نباشد حال کسی که حکمش در دست دیگری است!: فقط معدودی از مردم هستند که از آنچه برای ایشان پیش می‌آید اطلاع دارند و وقت مردن خویش را نیز می‌دانند اما این اسرار در قلب آنها پوشیده است و در حقیقت خود آنها را آشکارا می‌دانند و می‌بینند همچنانکه شما خورشید را می‌بینید اما زبان ایشان از آن مطلع نیست.

اول چیزی که بر آن مطلع شود سِر اوست و سِر او قلبش را اطلاع دهد، قلب نیز نفس مطمئنه را باخبر کند اما تمام اینها راز او را پوشیده دارند و هنگامی خود بر این اسرار اطلاع یابند که نسبت به قلب مؤدب و خادم باشند و بعد از مجاهدات و تحمل سختیها قلب سزاوار چنین خدمت گردد و آنکه به این مقام رسید نائب و خلیفهٔ خدا بر روی زمین گردد، او باب اسرار و کلیددار خزانه‌های دل است، آن دلها که خزانهٔ حق جلا و علا می‌باشند و این چیزی است که از عقل بشر خارج است. آنچه از او ظاهر می‌شود ذره‌ای از کوه و قطره‌ای از دریا و چراغی از خورشید لطف خداوند خالق کائنات می‌باشد.

خداوندا؛ من از این سخنان در مورد این اسرار از پیشگاه تو معذرت می‌طلبم و تو می‌دانی که من مغلوبم.

یکی از خاصان گفته است: (از آنچه باید از عمل آن عذرخواهی کرد بپرهیز)، ولی من وقتی بر این منبر وعظ برآمدن[۱] از شما غایب شوم[۲] و در برابر قلب

۱ـ برآمدن = بالارفتن ۲ـ از جلو چشم شما غایب شوم = حواسم پیش شما نمی‌ماند.

من کسی باقی نماند که از او عذرخواهی کنم و یا اسرار از او بپوشم. بر شما است کوتاهی آرزوها، هر که رستگار شد نجات یافت و این فقط به کم و کوتاه‌نمودن آرزوها بوده است. طمع دنیا را کم کنید که آنچه قسمت شما باشد به شما می‌رسد و اگر طمعکار نبودید از دنیا خارج نمی‌شدید جز بعد از تمام‌کردن حساب چیزهائی که متعلق به شما بود.

وای بر تو پرآرزو و هوسبازی، نفس و هوا را ترک کن زیرا خلاصی تو از مرگ نیست و مرگ فوت ندارد، هرجا بروی و هر طور بجنبی او پیشاپیش و در اطراف توست و تو فعلاً به فکر قیامت مباش، روز مرگت قیامت خاص و روز رستاخیر قیامت عامهٔ خلایق است و قیامت اول قیامت دوم را به تو نشان می‌دهد.

هنگامی که ملک‌الموت را دیدی که بشاش و خوشرو بر تو وارد شد با دستیارانش و بر تو سلام دادند و روح ترا به آسانی گرفتند همچنانکه روح انبیا و شهدا و صلحا را می‌گیرند پس در این صورت بشارت باد ترا به خیر و رحمت حق در قیامت، و قیامت اول قیامت دوم را بر تو معلوم کند و آن در این جمله خلاصه شود: (اگر خیری دیدی خیر است و اگر شر دیدی شر است).

حضرت ملک‌الموت علیه السلام به خدمت حضرت موسی علیه السلام آمد در حالی که سیبی به دست داشت، سیب را نزدیک بینی او برد و در همین لحظهٔ بوئیدن روحش را قبض کرد، همچنین هرکس درجهٔ قربش نزد خدا بیشتر باشد به سهلترین نوع روحش را می‌گیرد.

شیخ عبدالقادر در مورد مرگ می‌گوید

ای استفاده کنندگان از نعمتهای جهان بزودی از نعمتها جدا می‌شوید، یکی از شعرا چه نیکو گفته است:

اگر مرگ پیشدستی نکرد — بهر چه آرزو داری برس

پند بگیر به مرگ دیگران و در خوشی زندگی کن و آخر این خوشی کلمه مرگ است. بزودی مال و عمر تو فنا شوند و چشم تو کم‌بینا و عقلت مختل شود و خوردن و نوشیدنت کاسته گردد، چیزهای شهوت‌زا می‌بینی و قادر به استفاده از آنها نیستی، زن و فرزندانت از تو متنفر شوند و آرزوی مرگت به دل بگذرانند و غم و غصه ترا فرا گیرد، و دنیا از دستت برود و آخرت ترا می‌پذیرد، پس در آخرت اگر عمل صالحی داری به استقبال تو آید و با آغوش باز قبولت کند و اگر دست خالی و با بار گناه روی قبر منزل و آتش ماوای تست. تمام زندگی هوس و آرزوی زودگذر است و پیغمبر فرموده است: (زندگی، زندگی آخرت است). بارها این جمله را برای خود و یارانش تکرار و گوشزد می‌فرمودند: خدا از همه راضی باد.

سکوت و فراغت خود را در طاعت حق تعالیٰ صرف کن قبل از آنکه بیماریی بر تو عارض شود که صحت ترا در خطر اندازد و با شغلی برای تو پیش آید که فراغت را از تو سلب کند (بیشتر وقت ترا بگیرد)، ثروتمندی را قبل از تنگدستیت غنیمت شمار زیرا ثروت دوام ندارد، فقرا را احترام نگاهدار و در سرمایه و ثروت خویش آنان را شرکت ده زیرا آنچه تو به ایشان عطا کنی همان خواهد بود که نزد حق پاداش آن برای تو محفوظ است و در سرای دیگر به تو نفع رساند. وای بر شما زندگی خود را قبل از مرگتان غنیمت بشمارید زیرا حضرت رسول غالباً می‌فرمود: (مرگ برای واعظ و ناصح انسان کافی است)، مرگ هر تازه را کهنه و هر دور را نزدیک و هر صاف و روشنی را تیره کند، فوت و نابودشدن و یا تمام‌شدن برای مرگ نیست (حتماً واقع می‌شود) و چه بسا ممکن است همین ساعت فرا رسد و یا در ظرف همین روز بیاید، و امر به دست غیر شما است و چیزی در این مورد در اختیار شما نیست. تمامی سرگرمی و کار و ثروت که تو را فرا گرفته‌اند موقت است، جوانی، صحت، آسایش، ثروت و زندگی شما عاریتی است پس باید هم و غم شما آن باشد که برای شما مهمتر است (مرگ و حصول رضای حق بعد از آن).

مرگ در کمین شما است و شما خبر ندارید، شما از انتظار مرگ غائبید و او در برابر شما ایستاده است و بزودی به خانهٔ شما وارد می‌شود و سلامت و حیات شما را با خود می‌برد، روح شما را می‌برد و جسد را باقی گذارد مانند لاشهٔ گوسفند مرده و آنکه همواره دلسوز تو بود ترا در خاک پنهان کند، پیش از آنکه درندگان و خزندگان بدن ترا بخورند، سپس زن تو و دوستان و دشمنانت زندگی عادی خویش را از خوردن و نوشیدن و غیره.... بخوشی از سر گیرند در حالی که اگر دلسوز تو باشند تا مدتی ترا به خیر یاد کنند، و در غیر این صورت فراموشت کرده و یادی از تو نکنند. بسیاری پادشاهان و امراء بوده‌اند که به دست دشمنان کشته شده و جسد آنها را در بیابانها به دور انداخته‌اند بدون تدفین و تکفین عمداً بمنظور آنکه سگها و حشرات ایشان را بخورند، چه زشت است سلطنت و فرمانروائی که سرانجامش چنینِ باشد و شاعر چه زیبا گفته است:

(آن مُلک نیست که پادشاه بجا گذارد

بلکه مُلک و پادشاهی از آن کسی است که نمیرد)

در بین شما کسی عاقل است که مرگ را فراموش نکرده به پیش‌آمدها و مقدرات راضی باشد، در مقابل پیش‌آمد نیک شکر گزارد و در مقابل پیش‌آمد بد صبر کند، پس در امور دینی خود تفکر کنید و بجای فکر شهوات و لذات در مرگ و عواقب و اهوال بعد از آن تفکر کنید.

ای جماعت مسلمان قبل از مردن از نفس و ارادهٔ خود بمیرید (نفس و اراده را ترک نمائید) و زیاد به یاد مرگ باشید به طوری که قبل از آمدنش همواره برای آن آماده باشید که اگر پیش از مرگ چنین به فکر آن بوده باشید مرگ بر شما آسان گردد و سنگینی و رنجی در آن برای شما نماند. آمدن مرگ و قیامت حتمی و ضروری است پس در انتظار این هر دو باشید که آنها از طرف خدا دو روز معلوم شده‌اند و فرار از آنها ممکن نیست. یاد مرگ داروی امراض نفسانی است و منفعت آن سالها برای تو باقی می‌ماند پس بسیار به فکر موت باش شب و روز و من به واسطهٔ دوام یاد مرگ نجات یافته شده‌ام و همواره با یاد مرگ نفسم را

مغلوب و مقهور ساخته‌ام.

در یکی از شبهای زندگیم مرگ را یاد کردم و به گریه افتادم از اول شب تا صبح می‌گریستم و می‌گفتم: الهی؛ از تو مسالت می‌کنم که ملک‌الموت روح مرا قبض نکند و تو خود تصدی[۱] و تولیت قبض روحم را بفرمائی، ناگهان هنگام سحر خواب مرا در ربود، در خواب پیرمردی زیباروی و نورانی را دیدم که از در خانه بر من وارد شد به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من ملک‌الموتم، گفتم: از خدا خواسته‌ام که خود روح مرا قبض کند نه تو، گفت: چرا؟ من چه گناهی دارم؟ من جز بنده‌ای مامور نیستم که خداوند به من امر می‌فرماید که بعضی را به آرامی و آسانی و بعضی را به سختی جان بگیرم و با من معانقه[۲] کرد و گریه را سر داد و من هم با او گریه کردم سپس بیدار شدم در حالی که هنوز می‌گریستم.

ای کسانی که با دنیا و آرزوهای دراز دلخوش کرده و غافل نشسته‌اید بزودی اجل فرا رسد و بین شما و آرزوها حائل شود، پس پیش از وصول اجل مرگ را دریابید و به یاد آن باشید و به مرگ ناگهانی (فجاه) بیندیشید، بیماری شرط مرگ نیست، شیطان دشمن شما است مشورت و صوابدید او را نپذیرید و از او ایمن نباشید که او امین نیست بلکه خائن است، از او برحذر باشید زیرا او می‌خواهد که شما با معصیت و غفلت و کفر بمیرید، او بزرگترین دشمن است غافل از مکر او نباشید که شمشیرش از راستان صالح صرفنظر نکند و از او نمی‌رهید جز معدودی از مردم، پدر و مادر شما (آدم و حوا) را از بهشت بیرون رانده و موجب شد که شما در بهشت آسوده نباشید، او به گناه و کفر و مخالفت با خدا امر کند و غیر از قضا و قدر تمام گناهان به او منسوب است و همهٔ انسانها جز بندگان مخلص حق مبتلای شر او هستند اما او بر بندگان صالح و مخلص خدا تسلط ندارد (البته گاهی هم با وسوسه‌های خود ایشان را می‌آزارد) زیرا چون قضا و قدر آمد چشم کار نکند، اما عمل شیطان با خاصان در ظاهر جسد است نه در قلب و او در قلب و سِر آنان مؤثر نمی‌تواند باشد. اگر خدا خواسته باشد شیطان

۱ـ تصدّی = عهده‌دار کاری‌شدن

۲ـ معانقه = دست در گردن انداختن

غالباً از راه دنیا و نفس در مردم دخالت کند پس طلب دنیا آتش‌سوزان است.

ای فرزندان به کار مثبت و مایعنی[۱] بپردازید و اعمال بعد از مرگ را اصلاح کنید که مجاهدت با نفس و پرداختن به عیوب خودتان نه عیب دیگران شما را در این کار یاری دهند. اشتغال به عیوب دیگران مالایعنی و حرام است از آن دست بردارید، مرگ را در نظر آرید و برای بعد از مرگ و آخرتتان کار کنید زیرا پیغمبرﷺ می‌فرماید: عاقل کسی است که نفس خود را مدیون بداند و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان و جاهل و کودن کسی است که نفس خود را پیرو آرزو دارد و از خدا تمنای آمرزش نکند).

شیخ عبدالقادر در مورد حسن ظن فرمود

ای فرزند؛ قلب خود را به خدا بپیوند، پس وقتی شیطان آمد که ترا بر عمل شر تشویق کند و حال ترا تغییر دهد به خدا پناه بر و فریادرسی از او بخواه تا ترا از او باز دارد، به خدا پناه ببر همچنانکه کسان پیش از تو به او پناه بردند؛ اعمالت را حَسَن و گمانت را نیکو گردان. حسن ظن و امید به خدا به همراه طاعتش برای تو کار زیاد کند، حسن ظن به خدا و به انبیا و مرسلین و بندگان صالح خدا خیر فراوان در بردارد.

ای مسلمانان جهاد کنید و بکوشید و مایوس نباشید که از این ساعت تا ساعت دیگر فرجی است؛ آیا نشنیده‌ای که خداوند عزوجل می‌فرماید: «**لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْرًا**». (شاید خدا بعد از آن وضع دیگر پیش آورد[۲]).

از خدا بترسید و به او امیدوار باشید، آیا نشنیده‌ای که چگونه می‌فرماید: (خداوند شما را از خود برحذر می‌دارد و می‌ترساند و هشدار می‌دهد[۳]). و شما امان و رحمت خدا را به مقدار خوف از او دریابید.

بر خدای خود توکل کنید که می‌فرماید: (کسی بر خدا توکل کرد هم او برای

۱ـ آنچه معنی و فایده دارد و مالایعنی نباشد. ۲ـ سورهٔ طلاق: آیهٔ (۱)
۳ـ سورهٔ آل‌عمران: آیهٔ

رفع تمام گرفتاریهای دینی و دنیویش کافی است). خداوندا؛ ما را از خلق خود بی‌نیاز گردان و از کسانی که مال مردم را جمع کرده‌اند و زیر پا و در اختیار خود گذاشته و با آن بر دیگران تکبر کنند و خود در تیه[۱] عُجب و کبر متحیر شده‌اند و فقرا فریاد به ایشان برند و از ایشان سؤال کنند و ایشان خود را به کری می‌زنند بی‌نیاز گردان، خداوندا؛ ما را از کسانی محسوب کن که حوائج خود را پیش تو آورند و از تو فریادرسی خواهند در مهملت خودشان. آمین

از سفیان ثوری پرسیدند: جاهل کیست؟ در جواب گفت: (جاهل کسی است که نمی‌داند خداوند کیست تا حوائج خود را از او بخواهد) مثال او مانند مردیست که در سرای پادشاهی باشد و پادشاه او را به کاری مامور کرده باشد پس کار را ترک کرده و از درگاه پادشاه بیرون رفته داخل سرای مردی در همسایگی شاه شده از او پاره نانی تکدی[۲] کرده است تا بخورد، آیا اگر شاه به کار او آگاه شود او را از ورود مجدد به درگاه خویش منع نمی‌کند؟ ای دل مردگان از من بشنوید، من از شما می‌بینم که چگونه خواهید مرد در حالی که هنوز خدا را نشناخته‌اید.

بار الها؛ شناسائی و عمل خالصانه برای تو و ترک عمل برای دیگران را نصیب ما فرمای، ما را علم ظاهر و علم باطن عطا کن و ما را بر خواست و مقدّرات خود صبور و راضی فرمای و تلخی بلاها و مصیبت را بر ما گوارا و شیرین فرمای، آن بلاها که در علم تو برای ما گذاشته شده است و گوشتهای قلب ما را محفوظ دار از اینکه به مقراض[۳] غضب و قدرت تو متالم و قطعه قطعه شوند تا بتوانیم صحبت و حضور ترا ادامه دهیم، آمین.

آن شیخ در مورد حیا می‌فرماید

از حضرت رسول اکرمﷺ منقول است که فرمود: **«الحیاء من الایمان»** (حیا

۱ـ تیه = سرگردانی ۲ـ تکدّی = گدائی‌کردن ۳ـ مقراض = قیچی

جزئی از ایمان است). ای بندگان خدا چقدر بی‌شرم و تا چه اندازه در حضور خدا جسورید؟ حیا از مردم و حیا نکردن از خدا عین نادانی و کار بی‌معنی و گناه محض است زیرا حقیقت حیا شرم از خدای عزوجل است در خلوت و جلوت و ظاهر و باطن و در این حالت حیا که قبلاً وجود نداشت در شما ایجاد می‌شود. شخص مؤمن از خالق شرم دارد و منافق از خلق حیا کند (منافق و گناهکار و غافل هزاران کار منهی‌عنه انجام دهند و اصلاً باکی ندارند ولی اگر مردم کاری سبک از آنها مشاهده کنند حیا کنند و به خود می‌گویند: بی‌آبرو شدم یا آبرو و شرفم رفت. مترجم).

شیخ در تحمل بلا می‌فرماید

مسلمانان صبر بر بلا را عادت کرده‌اند و مثل شما بی‌صبر نیستند. یکی از صلحا هر روز به بلائی دچار می‌شد، روزی بلا به او اصابت نکرد گفت: الهی امروز چه گناهی انجام داده‌ام که بلا را در حق من تنفیذ نفرمودی؟ بلاها مختلف‌اند، بعضی از آنها در بدن است و بعضی در قلب است و بعضی در اختلاط با مردم است و بعضی در با خدا بودن است و کسی که بلاها او را نیازارد از نظر حق افتاده است. فقط اشخاص معدودی هستند که بقیه‌ای از گناهان گذشته بر ذمهٔ آنها مانده است که به وسیلهٔ آفات و بلایا از آنها پاک شوند و در آخرت درجاتی دارند که به آن نرسند جز به وسیلهٔ رضا به قضا با اجرای حکم الهی و ملازمت عمل خیر در جمیع احوال چه در گرانی و چه در ارزانی، خواه در خوشی و خواه در تلخی.

از حضرت پیغمبرﷺ منقول است که فرمود: (آنکه به قضای حق تعالی راضی نباشد برای علاج نادانی او داروئی نیست) آنچه مقدر و حکم خداست پیش می‌آید چه بنده معترض باشد و چه تسلیم و راضی باشد.

وای بر تو، ای کسی که بر کار حق اعتراض کنی هذیان نگوی، قضا ردکننده

ندارد و هیچ گمراه‌کننده‌ای نمی‌تواند قضا و قدر را گمراه کند یا در اشتباه اندازد. شب یا روز استراحت کرده‌ای و نمی‌توانی آنها را به هم زنی یا برگردانی و رد کنی، شب می‌آید تو به آمدنش خوشحال باشی یا نباشی و روز نیز همچنین (هر دو برخلاف میل تو می‌آیند و می‌روند)، همچنین خداوند بر علیه تو حکم می‌کند و مقدر می‌نماید و اگر شب فقر برآید سلام کند و روز ثروت و بی‌نیازی تودیع[۱] شده و تمام است، اگر شبی فرا رسد که تو از آن کراهت داری سلام می‌کند و وارد می‌شود و روزی را که تو دوست داری تودیع نموده است. شبهای بیماری و سختی و فقر و ناکامیها پیش می‌آیند، باید با قلبی صابر آنان را استقبال کنی که قضا و قدر خدای تعالیٰ رد نشود و اگر به فکر محال رد آن باشی (از آمدن بلاها راضی باشی) هلاک گردی و ایمانت بر باد رود و دلت تیره گردد و باطنت بمیرد.

خدای عزوجل در یکی از کتب آسمانیش می‌فرماید: «من معبود یکتا هستم و خدائی جز من نیست، کسی به حکم من تسلیم شد و در برابر بلای من صبر کرد و بر نعمتهای من شکر گزارد او را جزو صدیقان بنویسم و در شمار صدیقانش حشر کنم و کسی تسلیم حکم من نگردید و بر بلای من صبر نکرد و شکر نعمتهای من نگذارد خدائی غیر از من طلب کند».

هرگاه به قضا راضی نبودی و در بلا صبر نداشتی و بر نعمتها شاکر نشدی پس اعتقاد به خدا نداری و یا خدائی دیگر (غیر او) می‌خواهی و معلوم است که جز او خدائی نیست پس اگر خواستی به قضای حق راضی باش و به مقدر خیر و شر و پیش‌آمد تلخ و شیرین ایمان داشته باش که آنچه به تو برسد ممکن نیست که خطا بکند و با احتیاط و حذر و دورگرفتن و کراهت تو از تو درگذرد و بالعکس آنچه برای تو مقدر نشده است و به تو نرسیده است ممکن نیست به تو اصابت کند یا کوشش و طلب تو فایده‌ای داشته باشد. وقتی ایمانت تحقق یافت به باب ولایت رسیده‌ای و در این هنگام مرد حق گشته‌ای که مردان حق به عبودیت او به

۱- تودیع = خداحافظی‌کردن

تحقیق مؤمن هستند.

علامت ولی (دوست خدا) این است که موافق با خدا و به خواست او خشنود باشد در هر حال و هر زمان و با تمام وجود موافق و راضی باشد بدون گفتن چرا و چگونه و برای اجرای اوامر و ترک مناهی او همواره آماده باشد، لذا قرب و همنشینی او با حق دوام یابد و بالاخره سینهٔ بی‌پشت و قرب بی‌بعد و روشنی بدون تاریکی و خیر بدون شر گردد. شما را از اطاعت و یکتاپرستی مانع نشود جز نادانی و گناه شما و خرابی خانهٔ دل و سایر کارهای حرام، بزودی پشیمان می‌شوید.

آیات قرآن را به گوش دل بنشوید و به سوی آن بشتابید و هر در دیگر را ترک کنید و به درگاه پروردگار خویش روی نهید که او زاینده غم و ضرر و فریادرس بیچارگان است، هرگاه او فرا خواند صبر کنید که همانا خیر می‌بینید و چون دعای شما را قبول کرد شکر او به جای بیاورید و هرگاه اجابت شما به تأخیر افتاد و طولانی شد صبر پیشه کنید زیرا شجاعت لحظه‌ای صبرکردن است.

ای زاینده ضررها و بلاها، ضرر و بلای ما را بزدای که همانا تو به دعای بیچارگان جواب قبول دهی، ای انجام‌دهندهٔ آنچه می‌خواهی، ای بر همهٔ کارها توانا، ای دانندهٔ هرچیز تو به نیازهای ما آگاهی و قادر بر حصول آنها هستی، تو به عیوب و گناهان ما داناتر از مائی و بر محو و آمرزش آنها قدرت داری ما را به غیر خود مگذار و به درگاه غیر خودت مران و به دیگری مسپار. آمین.

ای فرزند قلبت را از ثروت و مال و منال دنیا خالی ساز و از همه کناره‌گیری کن تا عوض همهٔ آنها به تو داده شود. آگاه باش، خلق نفع یا ضرر به تو نرسانند مگر بعد از خواست حق تعالی، دلهای شما به دست اوست هر طور بخواهد آن را حرکت دهد گاهی در تسخیر و گاه در مسلط داشتن بر دلهای دیگران. آیا نشنیده‌ای که خداوند چگونه فرموده است: (خداوند هر دری از رحمت خویش برای مردم بگشاید کسی بازدارنده و مانع آن نیست[۱]).

۱ـ سورهٔ فاطر: آیهٔ ۳

ای فرزند اگر بلا بر تو رسید آن را با ایمان و صبر و لبخند استقبال کن، با آن سر کن و صبور باش تا دوره‌اش تمام شود و زمانش بسر آید. ای فرزند یگانه از در مراد خویش به خاطر بلای او مگریز و ثابت قدم باش که حتماً بـه مـرادت رسیده‌ای.

وقتی مرید مبتلی و مورد امتحان قرار گرفت به استادی محتاج است که طبیب بلای او باشد و با جرعه‌های صبر و شکر او را مداوا کند، او را به اخذ پیروی و ترک چیزی امر کند، او را به ترک نفس خویش و ترک خواهشهای آن فرمان دهد. و هر که در خدمت و ملازمت شیخ استادش صداقت ورزید زود یا دیر خداوند او را بهره‌مند فرماید.

ای حائل بین آب شور و شیرین، بین ما و بین نارضایتی و ناشکری و گله و اعتراض بر خودت و منازعه با مقدرات خود حائل شو و بین ما و گناهان ما برزخ و پرده‌ای قرار داده. آمین.

ای فرزند اگر خداوند ضرر یا بلائی بر تو وارد نمود جز او کسی قادر به رفع آن نخواهد بود، پس چرا به ناتوانی چون خودت می‌گوئی که درد مرا دوا کن یا خسارت مرا جبران نمای، هرگاه مرضی یا آزاری از خلق به تو رسید و موجب گرفتن مال یا آبرو و نام و نشان تو شد جز خدا کسی نمی‌تواند آن را چاره کند. وقتی ضرری در مال و یا گرسنگی در معده و کبد و یا حرمان از هـمسایه‌ها و برادران دینی برای تو پیش آمد به طوری که حتی از کسی لقمه‌ای یا ذره‌ای به تو نرسید و کسی گرفتاری ترا برطرف نکرد و دنیا با همه وسعتش بر تو تنگ شد با تمام وجود و از اعماق قلبت ایمان قطعی پیدا کن که همهٔ اینها از خـداست و زداینده و مشکل‌گشائی جز او نیست و فقط اوست که می‌تواند مشکلات را رفع کند.

عاقل باشید و خلق و اسباب را برای خدا شریک نگیرید و خدائی واحد را برای خود قائل باشید نه خدایان متعددزیرا تسخیرکننده دلها و مسلط و حاکم و قاضی و مدیر و فاعل مطلق فقط اوست، مقدرش پیش آید و مرض از جانب

اوست که هر آن ممکن است دروازهٔ سلامت تو را بکوبد و قضایش وارد شود، تنگی و تنگدستی و فقر به دست اوست و در حکم او، که ناگهان به حکـم او دروازهٔ وسعت رزق و رفاه تو کوبیده شود و مقدرش بر تو وارد شود و این بار باب شادی بر تو مفتوح گردد، و باز حکمش نافذ است و خوف در دست اوست و تصور می‌رود در انس و عشرت را به روی تو باز کند. تمام از جانب خداست و کسی جز او چاره‌ساز و رهائی‌بخش و دلسوزی ندارد.

دنیا زندان مؤمنان است چون به آخر آمد قدمهای مؤمن از آن برداشته شود و به حال معرفت انتقال یابد، دیوارهای زندان خراب و درهای خلاصی برای او گشوده شود و قلب او پر گیرد و به فضای بیکران علم حق پرواز کند و آنجا با ارواح ملحق شود و این خارج از عقل شما است. دلهای درویشـان حـقیقی و ارواح ایشان از سفرهٔ فضل خدا استفاده کنند در دنیا همچنانکه ارواح شهدا در جنت استفاده کنند و اینجا مفهوم بی‌نیازی از خلق روشن گردد برای قلب، پس درویشان و خاصان درگاه در دنیا و آخرت پادشاهانند یعنی هم در دنیا فرمانروا و هم در آخرت مقتدر و سربلند می‌باشند. به گناه داخل مشو موحد باش و برای خدا شریک قائل مشو، اگر بر خلق و اسباب تکیه کنی آن شرک است.

وای بر تو از ناخشنودی و گله‌مندی و ناشکری دیوانه شده‌ای، چیزی به تو عطا کند و چیزی از تو زائل می‌گرداند، خشم و گلهٔ تو درخواست حق تقدیم و تاخیر نیندازد، بلا و رفع بلا به دست خدا است، او مرض و دوا را می‌فرستد، او کسی است که علت و بیماری را آفریده است و دوا را نیز خلق کرده است(۱) و ترا بدانجهت مبتلی کند که نفست را به بلا آشنا سازی تا نشانه‌های قدرت حق را بر آن نمودار کنی با نزول و رفع بلا تا رفع درجه را به تو بنمایاند بنابراین وضع بلیات معرّفها و کوبنده‌های آگاه‌کنندهٔ حق جل و علا و جمع‌کننده‌ای بین قلب و حق موجب بلندی درجات خواهند بود. پس نسبت به بلاها بدبین مباشید زیرا

۱ـ حضرت ابو سعید ابوالخیر در مناجات می‌فرماید:

علت تو ستانی و شفا هم تو دهی — یارب تو بفضل خویش بستان و بده

[مترجم]

که آنها مصلحت شما می‌باشند همان چیزها که شما زشت می‌شمارید و همواره در مقابل امر خدا از چون و چرا و چگونه گفتن پرهیز نمائید. هنگامی که بر بلاها صابر باشید همان صبر شما را از گناهان ظاهر و باطن دور کند و پاک سازد.

حضرت رسولﷺ فرمود: (بلا مرتب بر شخص مؤمن وارد شود تا وقتی که او بر روی زمین راه می‌رد در حالی که یک ذرّه از گناهان او نمانده باشد). در مقابل تحمل بلاها گناهان و اشتباهاتش از نامهٔ عمل برداشته می‌شود و فرشتگانی که آنها را نوشته‌اند هم به امر خدا آنها را فراموش کنند.

یکی از صلحا گفت: (خداوندا! مردم ترا به واسطهٔ نعمتها و من ترا به واسطهٔ بلاهایت دوست می‌دارم). بعضی از خاصان بوده‌اند که اگر روزی بلائی تازه بدانها نرسیده باشد گفته‌اند: خدایا امروز چه گناهی کرده‌ام که بلا را بر من حرام فرموده‌ای؟).

وای بر تو که به حکم او راضی نیستی، پس رزق او را نیز نخور و خدائی جز او مطلب که خود فرموده است: (ای فرزند آدم اگر به قضای من خشنود نیستی و بر بلای من صبر نداری پس خدائی غیر مرا بطلب).

فرزندم، از بلا فرار مکن و بر تحمل آن صبور باش، بلا بناچار می‌آید و چاره‌ای جز صبر بر آن نیست. چگونه طبیعت دنیا و قانون آن به خاطر تو تغییر کند؟ پیغمبران که بهترین افراد بشر و برگزیدهٔ آدمیانند همیشه بلاکش بوده‌اند و پیروان و معتقدان و کسانی که بر طریق و روش آنان می‌رفتند نیز همواره مبتلی بوده‌اند.

سرور ما حضرت رسول اکرمﷺ که محبوب حق تعالی بود همیشه بر فقر و فاقه[1] و گرسنگی و جنگ و آزار از طرف مردم مبتلی بود تا رحلت فرمود و عیسی علیه‌السلام که روح و کلمهٔ خدا بود همان پیغمبری که خداوند او را بدون پدر آفرید و کور و جذامی را شفا می‌بخشید و مرده را زنده می‌کرد و دعایش به درگاه حق تعالی مقبول بود طایفهٔ خودش بر او مسلط شدند و او را دشنام می‌دادند و به

۱ـ فاقه = نیازمندی ـ فقر

مادرش تهمتهای ناروا نسبت می‌دادند و گاهی حتی او را کتک می‌زدند و بالاخره از دست آنها فرار نمودند و بعدها بر آنها (حضرت عیسیٰ و یارانش) پیروز شدند و آنان را گرفته، شکنجه نمودند و خواستند عیسی را به دار بکشند، خداوند او را از شر طایفه‌اش نجات داد و آنکه مخفی‌گاه عیسی را به ایشان گزارش کرد را به جای عیسی مصلوب نمودند (زیرا خداوند به قدرت کامله خود او را به شکل عیسی بر آنها نمود).

همچنین موسی علیه‌السلام را با آن همه مصائب و اهوال که بر او گذشت مبتلی کرد و اصولاً هر یک از انبیا به بلائی مخصوص دچار بودند. پس خداوند با انبیا که نزدیکترین دوستان و مقربترین بندگان او بودند چنین رفتار کرد دیگر تو کیستی تا اینکه بخواهی علم و حکم و خواست خدا را تغییر دهی در مورد خودت در دنیا؟

در ارادت خود زهد داشته باش و در سخن با مردم نیز ورع را رعایت کن، با خلق نشست و برخاست کمتر کن و کمتر انس بگیر، وقتی تمام این شرایط را رعایت نمودی آنگاه که قلبت با خدا همراز شود و با او انس یابی و ذکر او بر قلبت خیمه زند تو به یاد او و او به یاد تو خواهد بود و قلب تو مجذوب او گردد، سایر جوارحت نیز به طرف او میل کنند و تمام وجودت از هیبت قرب او خشک و منجمد گردد، هرچه بخواهی می‌توانی ولی غیر حق در نظرت هیچ شود، در این صورت به همراه روحانیان و اصل به مقام قرب در دنیا میان بندگان خدا می‌گردی و از آنها دفع آفات و بلایا کنی و آنچه خدا می‌خواهد و می‌دهد می‌گیری. این است عطا و بخشش حقیقی و غیر آن مجازی است.

مصالح ضمن شدائد تحقق یابند. تفکر کنید و عاقل باشید و ادب را رعایت نمائید و بدانید که بلا بر قلب صدیقان وارد شوند، پس بدانها تسلیم شو و خوف آنها را توجیه کن (صبور و شاکر و راضی باش) خداوند بر چنین بندهٔ سعادتمندی منت نهد و او را به سینهٔ قدرت خود بچسباند (در بغل گیرد) و ما بین دو چشم او را می‌بوسد و او را به زیور صبر و سازگاری و رضا بیاراید، پس

مدتی چنین می‌ماند سپس او را مرخص فرماید، در این حال به او گویند: آن مقام ضیافت را چگونه دیدی؟ خوب مقامی و عالی مکانی است و چه خوب میزبان و هدیه و اهداکننده‌ای.

به یکی از این خدادادگان در حالی که به بلائی دچار بود گفتند: در این بلا چطوری؟ جواب داد: از بلا حال مرا بپرسید.

با خواست خدا صبر کنید که او بلای شما را برطرف کند و درجات شما را نزد خویش می‌افزاید.

با خدا باشید و بر نفس خویش مسلط نظارت کنید.

با کسانی که در حضور خدا صادقند ملازم باشید آنان که برای خدا عمل کنند و با او و برای او زنده هستند.

خداوندا؛ قلوب را برای ما مُسَخَّر[1] ساز و کارهای ما را آسان فرمای و مشکلات ما را بگشای و امور دین و دنیا را برای ما آسان کن. آمین.

ایمان کسی که گرسنگی و فقر و شکست شخصیت و مقام آن را متزلزل و ضعیف سازد ایمان نیست. فقط هنگام بلا جوهر ایمان و صحت و نور آن روشن و ثابت می‌شود و خلاصه شجاعت و دلیری و صداقت و ایمان هنگام حملهٔ لشکر بلایا ظاهر می‌شود، و خدای بزرگوار شما به اعمال شما آگاه است.

ای پادشاهان و ای بندگان و رعایا، ای خواص وَ ای عوام، ای ثروتمندان و ای فقیران و ای اهل خلوتها، کسی از خدا محجوب و پوشیده نیست و شما هر جا باشید با شما همراه است. خداوندا؛ بپوش و بیامرز و عفو کن از روی لطف و علم و صرفنظر کردن و بخشش و کفایت امور و سلامت‌رسانی و در گذشتن از خطاهاکه همه از صفات بارز و مخصوص توست. آمین

هرچه شما در آن و بر آن هستید از خیر و شر و صدق و کذب و اخلاص و شرک و طاعت و گناه، خداوند بزرگ بر آنها دانا و آگاه و مراقب و حاضر و ناظر می‌باشد. از نظر او حیا کنید و با چشم ایمان بنگرید که نگاه و نظر حق را از شش

۱ـ مُسَخَّر = تسخیر شده

جهت خود می‌بینید. آیا این پند برای شما کافی نیست اگر شما پندپذیر باشید؟ اگر با گوش دل آنها را بشنوید شما را کافی خواهد بود. خوف از خدای عزوجل در خلوتها و اجتماعات لازم است، همواره خدا را رعایت و نظرش را نسبت به خودتان در نظر گیرید و بدانید که شما را با کرام‌الکاتبین (فرشتگان مامور ثبت اعمال) تسلط و نظارت نیست، از آنها بترسید و از حدود شرع که برای شما تعیین شد است خارج نشوید و در این مورد از سلطان و امیر نترسید، اگر بترسید کرام‌الکاتبین که مراقب اعمال شما هستند از نوشتن خسته شوند و همواره با شما هستند.

ای فُقرا، ای گرسنه‌ها، ای تشنه‌ها، ای برهنه‌ها و ای نیازمندان، به غیر حق پناه مبرید و جز او فریادرس نخواهید. سکوت تو برای تو بهتر و مفیدتر است و علم خدا به حال تو ترا از سؤال بی‌نیاز کند، خداوند ترا فقط به خاطر آن مبتلیٰ کند که به سوی او بازگردی پس با قلبت به او بازگرد و ثابت باش که منفعت بینی. در برابر حق عجله مکن و او را بخیل و خسیس مدان و بر او معترض و گله‌مند مباش، او ترا گرسنه و برهنه و محتاج کند تا بنگرد و امتحان کند که آیا در حالات سخت هنوز هم خدا را فراموش نکرده‌ای و به درگاه دیگری پناه نبرده‌ای؟ آیا از او خشنودی یا گله‌مند و ناشکر؟ آیا شکر او را می‌گذاری یا از او شکایت داری و از مقدراتش می‌نالی؟ به او فریاد می‌بری، یا لابه و تضرع کنی؟ درگاه خدای بخشنده را ترک کردی و به درگاه خلق خسیس روی نهادی، بارگاه خدای توانا را ترک و به سرای بندهٔ عاجز او پناه می‌بری؟! شما را می‌آزماید و بلا را می‌فرستد تا ببیند شما چگونه رفتار می‌کنید.

ای نادانها خدای بی‌نیاز را فراموش کرده و به بندهٔ محتاج او روی امید آورید؟! خداوند بزودی شما را در حضور خود (قیامت) جمع آورد با وجود اختلاف جنس. و ای دیگر مخلوقات خدای بزرگ فرموده است. (این روز فصل و تمییز مطیعان از عاصیان است، در این روز شما و پیشینیان شما را جمع کنیم

پس اگر چاره‌ای دارید و حیله‌ای می‌توانید با من بکار برید[1]).

روز قیامت خداوند جمیع مخلوقات را در زمین تازه‌ای (غیر این زمین) جمع می‌کند، زمینی که بر آن خونی ناحق ریخته نشده است و گناهی روی آن صورت نگرفته است و این مساله‌ایست شدنی و شکی در آن وجود ندارد، خداوند می‌فرماید: (همانا قیامت در برابر شما است و بر شما آید و شکی در آمدنش نیست، خداوند هر که را که در قبرها مرده‌اند زنده می‌کند).

روز رستاخیز روز حسرت خوردن و قبول ضرر و خسران است، روز پشیمانی، روز تذکر، روز تسلیم، روز معاینه، روز پاداش و مکافات، روز شادی و غم، روز ترس و روز امنیت، روز برخورداری از نعمتها، روز عذاب، روز راحت و روز زحمت، روز تشنگی، روز سیراب‌شدن، روز پوشش، روز برهنگی، روز سرد، روز ضرر، و روزی است که مؤمنان به یاری خداوند شادمان شوند. پروردگارا؛ به ذات تو از شر چنین روزی پناه می‌بریم و خیر و خوشی را در این روز از تو مسالت می‌نمائیم و در دنیا و عقبی اجر جمیل به ما عطا کن و از عذاب آتش ما را نگهدار.

دشمنان، همانندان و شریکان را از قلب خود بیرون رانید که حق تعالیٰ شریک نپذیرد، مخصوصاً در قلب کسی که آن خانهٔ اوست. حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما در زمان کودکی در حضور حضرت رسول به بازی مشغول بودند و حضرت از مشاهدهٔ ایشان شاد بود و با تمام حواس متوجه بازی آنان بود ناگهان جبرئیل نازل شد و به او خبر داد که این یک (اشاره به حسن) با زهر مسموم گردد و این دیگر (اشاره به حسین) مقتول شود و این خبر را فقط از آن جهت به او رسانید که حضرت محبت و توجه به ایشان را از قلب خویش خارج کند و از شادمانی و خوشحالی به آن دو توبه کند.

حضرت رسول الله ﷺ در میان زنانش عائشه (رض) را بسیار دوست داشت لذا آن حکایت مشهور را برای او پیش آورد تا محبت غیرحق در قلبش نماند با

۱ـ مرسلات: آیهٔ ۲۴ ـ ۲۵.

علم و یقین بر بیگناهی و پاکی و پاکدامنی و برائت ساحت[۱] و مقام او از چنین تهمت و اقرای[۲] کاذب، و خود حضرت مقصود حق تعالیٰ را از این حکایت می‌دانست.

یعقوب علیه‌السلام چون یوسف را بسیار دوست می‌داشت و محبت او را در قلب خود جای داده بود آن واقعه مشهور (غیبت هفت سالهٔ یوسف و کورشدن پدر از غم فراق فرزند) برایش پیش آمد.

از این قبیل واقعات فراوان برای انبیای عظام و اولیای کرام درود خدا بر همهٔ ایشان باد پیش آمده است که همهٔ آنها از محبوبان و مقربان حق بودند که خداوند غیور است و دل ایشان را از غیر خود خالی ساخت. بلاها و آفات ایمان و معرفت را به ثبوت رسانند و علم بین مغز و پوست فرق اندازد. موافقان به علم و مقدرات حق مغزند و گله‌مندان و معترضان پوستند.آنان که با مقدرات سازگار و موافقند خلق را از مغز قلب خود چون پوست جدا کنند، بنابراین مغز بدون پوست ماند و هر که توحید و توکلش قوی بود و خدا را به چشم حق و یقین بیند از راه حق و حقیقت برنگردد و از درگاه او نمی‌گریزد و همواره بر قدم صدق و استقامت پایدار است.

غالب شما از گرسنگی و تنگدستی می‌ترسید، اگر یقین شما محکم بود چنین نمی‌کردید، با ارادت خدای عزوجل موافق باشید، اگر شما را گرسنه کرد صبر کنید و سعی نمائید که دلتان بدان راضی و صبور باشد و اگر شما را اسیر ساخت شکرگزار او باشید که او به مصلحت شما از شما داناتر است و بخل و حسادت و تنگ‌چشمی ندارد.

حکایت شده است که هفتاد نفر از پیغمبران بین ملتزم و مقام (جلو کعبه و مقام ابراهیم که محل قبول دعا است) آنقدر ایستاده‌اند که از گرسنگی و کثرت حشرات در بدن (شپش) از بسکه خون بدنشان را مکیده بودند مرده‌اند. آیا در این زمین وسیع و این قلمرو پهناور دنیا او چیزی نداشت که این دوستان را سیر

۱ـ برائت ساحت = پاک‌بودن از تهمت ۲ـ اقراءت = خواناکردن

گرداند جز اینکه آن وضع را برای ایشان اختیار کرد و مصلحت دانست و رضای او چنین بود که با آنان چنان کند تا مقام ایشان را بالا برد، و مقصودش رفعت درجات و منفعت اخروی ایشان است نه نفع خودش. این ارادهٔ اوست نه غیر او از مخلوقات. پس ارادهٔ او ارادهٔ خاصان را مسخر کند. و صالحان ارادت خدا را میان خود و سایر چیزها حجاب می‌سازند تا نفس خود را فانی و ذوب کنند و آتش طبع و شخصیت خود را سرد و بی‌اثر نمایند و روح خود را برای گذشتن از دنیا و ورود به آخرت مشتعل کنند تا زودتر به لقای پروردگار و بزرگترین پاداش اخروی در مقابل اعمال حسنه دنیوی برسند و این عزیزان در چنین حالی آرزوی مرگ کنند تا با محبوب خویش رفیق اعلی خلوت کنند و این بیشترین مقصود و در حقیقت آرزو و هدف نهائی و مقصود غائی مؤمنان است.

حضرتﷺ فرموده است: (ما جماعت پیامبران از لحاظ تحمل بلا سخت‌ترین و بلاکش‌ترین مردمانیم و به همین ترتیب هر که بزرگتر بلایش بیشتر است). شخص مؤمن وقتی مبتلا شد صبر ورزد و بلا و مصیبت خود را از خلق کتمان کند و می‌پوشد (پیش مردم شکایت نکند) از این‌رو حضرتﷺ می‌فرماید: (شادی مؤمن در چهره و غمش در قلب اوست)، با مردم غمگین ملاقات کنند تا از محتوای قلب او مطلع نشوند، گنجهای باطن خود را می‌پوشند و بر طبیعت و اخلاق و اسرار قلب خود پرده می‌کشند. لحیه[۱] و طبیعت قلب حزن است و لحیهٔ نفس خوف است. غم ابری ریزان است بر قلوب و اسرار. چرا بر حزن و شکستگی قلب صبر نمی‌کنید که خداوند در یکی از سخنان خود (حدیث قدسی) فرموده است: (من نزد دل‌شکستگانی هستم که به خاطر من دل شکسته‌اند و هرگاه بعد قلب آنها بشکند پزشک پانسمان‌کنندهٔ قرب من می‌آید و آن را تیمار و پانسمان کند و هرگاه از خلق تنهائی گزیند انس من به داد او رسد).

هرچه از مردم دورتر و تنهائی گزینید به تقرّب و نزدیکی خدا مانوس شوید و هرچه در دنیا غم آنان ادامه یابد شادی ایشان در آخرت زیاد گردد. حضرت

۱ـ لحیه = ریشها

رسول ﷺ طویل‌الحزن و دائم‌التفکر بودند، همواره می‌پنداشتی که به سخنرانی گوش داده است و یا به ندای نداکننده‌ای متوجه می‌باشد و جانشینان و آل و اصحابش نیز چنین بودند و بازماندگان و تربیت‌شدگان او همه در طول حزن و دوام تفکر از او پیروی و اقتداء می‌نمودند. از خوف خدا جز تبسم با صدای بلند (قهقهه) نمی‌خندیدند و یا جز در موارد ضروری و جواب سؤال تکلم نمی‌کردند و چگونه در افعال و آداب و اقوال به او اقتداء و تاسی نکنند و حال آنکه بر جای او تکیه زده و از طعام و شراب او می‌خوردند و می‌نوشیدند و بر اسبهای همت و روش و عادات او سوار بودند و با شمشیرها و نیزه‌های او با دشمنان دین جهاد می‌کردند. (از هر لحاظ و در تمام جهات پرورده و تربیت‌شده و دست‌نشاندۀ او بودند).

«وَ صَلَّى اللهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِى كَانَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ـ وَ رَضِيَ اللهُ عَنْ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَ اَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّاتِهِ وَ عُلَمَاءِ شَرِيْعَتِهِ وَ مَشَايِخِ طَرِيْقَتِهِ وَ اَتْبَاعِهِ مِنْ اُمَّتِهِ اَجْمَعِيْنَ وَ اٰخِرُ دَعْوَانَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ».

« خـــاتمـــه »

ای فرزند سخنت از بان توست نه از قلب و از ظاهر توست نه از باطن. قلب صحیح از سخنی که فقط از زبان برون آید گریزان است. قلب هنگام سماع مثل پرندهٔ داخل قفس است یا مثل منافق داخل مسجد (همواره می‌خواهد فرار کند). هرگاه یکی از صدیقان تصادفی به مجلس عـالمی مـنافق بـرخـورد کـند تـمام آرزویش خروج و فرار از آن مجلس است.

برای طایفهٔ درویشان در چهرهٔ منافقان متظاهر و دجال صـفتهای پـرادعـا و دشمنان خدای تعالیٰ و رسول الله علاماتی مشخص است و این علامات هم در چهره و هم در سخن ایشان است، یکی از این علامات این است که از شخص صدیق و صالح می‌گریزند همچنانکه از شیر می‌گریزند. و می‌ترسند که با آتش قلوب صالحان بسوزند. فرشتگان آنها را از صالحان و صادقان دور کنند. منافق نزد عوام کبیر و نزد صدیقان حقیر است نزد اشخاص عامه آدمی و نزد صدیقان گربه‌سان است و ارزشی ندارد.

ای فرزندان؛ بر شما لازم است به طبیب حکم مراجعه کنید که او امراض شما را مداوا کند و پیرو او باشید و دستورش را قبول و اجراء کنید، تا به شرط وفا رفتار کرده باشید. ابتدا پیرو شاگرد شوید تا شما را به استاد آشـنا کـند، حکـم شرعی صورت شاگرد دارد و علم صورت استاد، پس پیرو او باشید و بدانید که از کجا داخل خدمت استاد گردید، شما نیز پشت سر او داخل شوید.

طالب درگاه حق باشید و با حَکَمی که غلام و حـاجب درگـه است حـسـن

معاشرت برقرار کنید، اگر تابع حَکَم نباشید وصول به علم برای شما ممکن نشود. آیا فرمودهٔ خدای عزوجل را نشنیده‌اید: (هرچه پیغمبر برای شما آورده است آن را قبول کنید و از هر چه نهی کرده است آن را ترک نمائید[۱]).

هرگاه حسن معاشرت و رعایت ادب را با حکم شرعی بر درگاه پروردگار رعایت کردید شما را قبول کند و باب قرب خود را به روی شما گشاید و شما را بر سفرهٔ رحمت خود می‌نشاند آنگاه مهمان حق گردید و او با قلوب شما همراز و هم‌صحبت شود و با اسرار شما انس گیرد و همان علمی را که به خواص خود تعلیم فرموده است به شما نیز تعلیم و تفهیم فرماید. شما بین او و بین خلق حکم او شوید در حالی که علم او بین شما و بین او واقع و برقرار است زیرا حکم مشترک و علم خاص است و حکم ایمان است و علم عیان.

بار خدایا؛ اطلاع بر علم و ثبات بر اطلاع را به ما عطا کن و در دنیا و آخرت پاداش نیک به ما ببخش و از دوزخمان حفظ فرمای. آمین. و ستایش سزاوار پروردگار جهان و جهانیان است.

پروردگارا؛ نور هدایت ما را کامل گردان و گناهان ما را بیامرز که تو بر هر کار و هر چیز توانائی.

خداوندا؛ به ما الهام کن که شکر نعمتهای ترا که به ما و به پدر و مادر ما عطا فرمودی ادا کنیم و ما را بر عمل خیری که موجب خشنودی تو گردد توفیق مرحمت فرمای و ذریة و اولاد و بازماندگان ما را از لحاظ ایمان و اخلاص اصلاح فرمای.

من به درگاه تو توبه کردم و من از مسلمانانم.

پاک و منزه از هر عیب و نقص توئی که صاحب عزت و عظمتی و از آنچه مشرکان ترا وصف کنند بری و بیزاری.

و سلام بر پیغمبران مرسل باد و حمد و ستایش لایق خداوند جهان و آفریدگار جهانیان است.

۱ـ حشر: آیهٔ ۶.

و نیز شکر و ثنا خدائی را لایق است که به نعمت و رحمت او کارهای شایسته و مورد رضایتش اتمام پذیرد و کامل گردد.

بحمد الله و المنه ترجمه فارسی کتاب مستطاب جلاءالخاطر
از سخنان حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی قدس‌سره
در اردیبهشت ماه ۱۳۷۱ به سفارش خادم
خانقاه شاه عبدالقادر گیلانی
(تکیه حاج خلیفه فتاح)
که مسوده آن قبلاً تهیه شده بود
پاکنویس شد
انشاء الله مورد استفاده عموم قرار خواهد گرفت
مترجم: احمد حواری‌نسب (ابوسعید)

شابک ۹۶۴_۶۵۴۶_۰۰۵
ISBN 964 - 6546 - 005